

عربی، زبان قرآن (۲)



طرح جلد آماده نیست.

رشته ادبیات و علوم انسانی

دوره دوم متوسطه

۱۳۹۶

عربی زبان قرآن (۲) پایه یازدهم رشته ادبیات و علوم انسانی

وزارت آموزش و پرورش

سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی

نام کتاب:	عربی، زبان قرآن (۲) رشته ادبیات و علوم انسانی پایه یازدهم دوره دوم متوسطه کد: ۶
پدیدآورنده:	سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
مدیریت برنامه‌ریزی و تألیف:	دفتر تألیف کتاب‌های درسی عمومی و متوسطه نظری
شناسه افزوده برنامه‌ریزی و تألیف:	محی‌الدین بهرام‌محمدیان، حبیب تقوایی، علی جان‌بزرگی، حسن حیدری، سید‌محمد دلبی، و فاطمه یوسف‌نژاد و ... (اعضای شورای برنامه‌ریزی درسی)
شناسه افزوده آماده‌سازی هنری:	ابذر عباچی، علی چراغی و عادل اشکبوس (اعضای گروه تألیف) سید‌اکبر میرجعفری (ویراستار)
شناسه افزوده آماده‌سازی:	اداره کل نظارت بر نشر و توزیع مواد آموزشی
نشانی سازمان:	لیدا نیکروش (مدیر امور فنی و چاپ) مجید ذاکری‌حسینی (مدیر هنری) محمد‌مهندی ذی‌یحیی‌فرد (طراح گرافیک، طراح جلد و صفحه‌آرا)
ناشر:	تهران: خیابان ایرانشهر شمالی- ساختمان شماره ۴ آموزش و پرورش (شهید موسوی) تلفن: ۰۹۲۶-۸۸۳۱۱۶۱-۹
وبگاه:	کدپستی ۳۷۵۱۰-۱۳۹ ، دورنگار: ۴۴۹۸۰۵۱۶۰ ، صندوق پستی: ۴۴۹۸۰۵۱۶۱-۵
چاپخانه:	شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران، تهران، کیلومتر ۱۷ جاده مخصوص کرج، خیابان ۶۱ (داروپخش)
سال انتشار و نوبت چاپ:	تلفن: ۰۹۲۶-۸۸۳۱۱۶۱-۹ ، دورنگار: ۴۴۹۸۰۵۱۶۰ ، صندوق پستی: ۴۴۹۸۰۵۱۶۱-۵
شابک:	چاپ اول ۱۳۹۶



قال الإمام الخميني (رحمه الله):

«لا تقولوا اللغة العربية ليست لغتنا؛ إنها ترتبط بنا؛ لأنها لغة الإسلام و الإسلام للجميع».

کلیه حقوق مادی و معنوی این کتاب متعلق به سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی وزارت آموزش و پرورش است و هرگونه استفاده از کتاب و اجزای آن به صورت چاپی و الکترونیکی و ارائه در پایگاه‌های مجازی، نمایش، اقتباس، تلخیص، تبدیل، ترجمه، عکسبرداری، نقاشی، تهیّه فیلم و تکثیر به هر شکل و نوع بدون کسب مجوز ممنوع است و متخلفان تحت پیگرد قانونی قرار می‌گیرند.

استفاده از کتاب کار و هر گونه جزوء آموزشی در کلاس درس به همراه این کتاب منع قانونی دارد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الفهرس

٦-	پیشگفتار
١٣-	الدَّرْسُ الْأَوَّلُ مَوَاعِظُ غَالِيَّةٌ + إِسْمُ التَّفْضِيلِ وَ إِسْمُ الْمَكَانِ + حِوارٌ فِي السُّوقِ
٢٥-	الدَّرْسُ الثَّانِي صِنَاعَةُ التَّلَمِيعِ فِي الْأَدَبِ الْفَارِسِيِّ + إِسْمُ الْفَاعِلِ وَ إِسْمُ الْمَفْعُولِ وَ إِسْمُ الْمُبَالَغَةِ
٣٥-	الدَّرْسُ الثَّالِثُ عَجَابُ الْمَخْلوقَاتِ + أُسْلُوبُ الشَّرْطِ وَ أَدَوَاتُهُ + حِوارٌ فِي الْمَلَعَبِ الرِّيَاضِيِّ
٤٧-	الدَّرْسُ الرَّابِعُ تَأثِيرُ الْلُّغَةِ الْفَارِسِيَّةِ عَلَى الْلُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ + الْمَعْرِفَةُ وَ التَّكْرُرُ + تَرْجِمَةُ الْفِعْلِ الْمُضَارِعِ (١)
٥٩-	الدَّرْسُ الْخَامِسُ الصَّدْقُ + الْجُمْلَةُ بَعْدَ النَّكَرَةِ + حِوارٌ فِي الصَّيْدَلِيَّةِ
٦٩-	الدَّرْسُ السَّادِسُ إِرْحَمُوا ثَلَاثًا + تَرْجِمَةُ الْفِعْلِ الْمُضَارِعِ (٢)
٧٩-	الدَّرْسُ السَّابِعُ الرَّجَاءُ + مَعَانِي الْأَفْعَالِ النَّاقِصَةِ + حِوارٌ مَعَ الطَّبِيبِ
٨٩-	الدَّرْسُ الثَّامِنُ مِنَ الْأَشْعَارِ الْمَنْسُوبَةِ لِإِلَمَامِ عَلَيْهِ عَلَيْهِ + مَعَانِي الْحُرُوفِ الْمُشَبَّهَةِ بِالْفِعْلِ وَ لَا التَّافِيَةِ لِلْجِنِّسِ
١٠١-	المُعَجمُ

سخنی با دبیران، گروه‌های آموزشی، مدیران مدارس و اولیای دانشآموزان

شایسته است که دبیر عربی برای تدریس این کتاب:

۱. کتاب‌های عربی پایه‌های هفتم تا دهم را تدریس یا به‌دقت مطالعه کرده باشد؛

۲. دورهٔ آموزشی توجیهی ضمن خدمت این کتاب را گذرانده باشد؛

۳. کتاب معلم و نرم‌افزار «بر فراز آسمان» ویژهٔ آموزش معلمان را با دقّت کافی بررسی کرده باشد.

خدای را سپاسگزاریم که به ما توفیق داد تا با نگارش کتاب عربی، زبان قرآن (۲) رشته ادبیات و علوم انسانی به جوانان کشور عزیزان خدمتی فرهنگ ارائه کنیم.

رویکرد برنامهٔ درسی عربی بر اساس برنامهٔ درسی ملی این است:

«پرورش مهارت‌های زبانی به منظور تقویت فهم قرآن و متون دینی و کمک به زبان و ادبیات فارسی»

شیوهٔ تألیف کتاب‌های عربی هفتم تا یازدهم متن‌محوری است. انتظار می‌رود دانشآموز پایهٔ یازدهم رشته ادبیات و علوم انسانی بتواند در پایان سال تحصیلی متون و عبارات سادهٔ قرآن، حدیث و نیز ترکیبات و عبارات عربی متون نظم و نثر فارسی را در حد ساختارهای خوانده شده، درست بخواند و معنای آنها را بفهمد و ترجمه کند.

کتاب‌های درسی با توجه به مصوبات اسناد بالادستی «برنامهٔ درسی ملی» و «راهنمای برنامهٔ درسی» نوشته شده است. برنامهٔ درسی ملی، مهم‌ترین سند تألیف کتب درسی است. راهنمای برنامهٔ درسی عربی نیز نقشه راه تألیف تمام کتاب‌های درسی عربی است.

کلمات کتاب‌های عربی هفتم تا یازدهم، پرکاربردترین واژگان زبان عربی است که در قرآن، حدیث، روایات و زبان و ادبیات فارسی بسیار به کار رفته است. در این کتاب حدود ۳۰۰ کلمهٔ پرکاربرد به کار رفته و افزون بر آن نزدیک به ۱۲۰۰ واژهٔ کتاب‌های عربی هفتم تا دهم نیز در کتاب یازدهم تکرار شده؛ پس هدف در واقع، آموزش حدود ۱۵۰۰ واژهٔ پربرآمد زبان عربی است. حدود ۵۰۰ واژه از ۸۵۰ واژه سه کتاب دورهٔ اول متوسطهٔ کاربرد قرآنی داشتند. در دورهٔ دوم متوسطهٔ نیز چنین است. هدف اصلی، **فهم متن** به‌ویژه فهم قرآن کریم و نیز متون دینی همانند احادیث، دعاها و متون ادب فارسی آمیخته با واژگان عربی است.

از آنجا که یکی از چهار مهارت زبانی «سخن گفتن» است و به استناد برنامهٔ درسی ملی؛ مکالمات کوتاهی در کتاب گنجانده شده؛ مکالمه بستری مناسب برای آموزش هر زبانی است و کلاس درس را جذاب، شاداب، پرتحرّک و فعال می‌سازد؛ ولی هدف اصلی برنامهٔ درسی عربی نیست.

مهم‌ترین تأکیدات دربارهٔ شیوهٔ تدریس و ارزشیابی کتاب: (رعایت این تأکیدات در کنکور و مسابقات علمی، امتحان نوبت اول و دوم و کتاب‌های کمک آموزشی الزامی است. این نوشته به منزلهٔ بخشنامهٔ رسمی است.)

عربی زبان قرآن (۲) پایه یازدهم رشته ادبیات و علوم انسانی

۱. کتاب عربی زبان قرآن پایه یازدهم در هشت درس تنظیم شده است. هر درس را می‌توان در سه جلسه آموزشی تدریس کرد. تعداد تمرینات هر درس حداقل شش مجموعه تمرین است.
۲. دانشآموز پایه دهم پیش از این با این ساختارها آشنا شده است:
- فعل‌های ماضی، مضارع، أمر، نهی، نفی، مستقبل، معادل ماضی استمراری، ترکیب اضافی و وصفی برای ترجمه صفت مؤخر در ترکیب‌هایی مانند «أَخْوَنُّ الصَّغِيرُ»، هدف آموزش ترکیب وصفی و اضافی در عربی پایه نهم این بود که دانشآموز بتواند ترکیب‌هایی مانند «أَخِي الْعَزِيز» را داخل جمله (نه بیرون از جمله) ترجمه کند.
- اسم اشاره، کلمات پرسشی، و ساعت‌خوانی.
- وزن و ریشه کلمات (در بخش وزن و حروف اصلی نیز با چند وزن معروف آشنا شده است).
- عددهای اصلی یک تا صد و عددهای ترتیبی یکم تا بیستم آموزش داده شده و به برخی ویژگی‌های محدود نیز اشاره شده است؛ مانند جمع و مضارف الیه بودن محدود سه تا ۵۵؛ مفرد بودن محدود یازده تا نود و نه. در معرفی عدد معطوف، ویژگی محدود آن مد نظر نیست و فرق اربعون و أربعین در درس ششم پایه دهم بیان شده است.
- تشخیص المحل الإعرابی (فاعل، مفعول، مبتدأ، خبر، صفت، مضارف الیه، جار و مجرور) و تشخیص إعراب اسم‌های معرب هدف است.
- تشخیص و ترجمه فعل مجهول و تشخیص فاعل و نایب فاعل در حالت اسم ظاهر، نون وقايه، تشخیص معرب و مبنی در حد آموخته‌ای کتاب (نه در حالت پیش‌رفته)
- در این کتاب تشخیص نوع باب و صیغه فعل مانند «مفرد مذکر غایب» از اهداف آموزشی است، به عنوان مثال دانشآموز باید یاد بگیرد «تَخَرَّجْتُم» فعل ماضی جمع مذکر مخاطب است تا بتواند مضارع، أمر و مصدر آن را بشناسد و درست ترجمه کند؛ البته اگر فعل را در حالت «مفرد مذکر غایب» حفظ کند برای کمک به شناخت فعل و ترجمه آن اشکالی ندارد. اماً صرف این افعال به روش متعارف چهارده صیغه از اهداف نیست، بلکه شناخت و ترجمه آنها در جمله هدف است. معلم نیز می‌تواند برای آموزش ابواب از وزن آنها استفاده کند. (إِسْتَفَعَلَ، يَسْتَفِعُ، إِسْتَفِعِلُ، إِسْتَفِعَالٌ).
- دانشآموز باید «تُمْ» را در «فَعَلْتُمْ» بشناسد و این فعل‌ها را به دنبال آن درست ترجمه کند: حَرَجْتُم، تَخَرَّجْتُم، أَخْرَجْتُم، إِسْتَخَرَجْتُم.
- آموزش معانی ابواب ثلاثی مزید هدف نیست؛ زیرا متنوع و گسترده هستند و تحت یک ضابطه قرار نمی‌گیرند؛ مثلاً اگر بگوییم باب افعال برای متعددی ساختن فعل لازم است با افعالی رو به رو می‌شویم که بر عکس این معنا هستند؛ مانند عَرَضَ یعنی عرضه کرد که متعددی است؛ و أَعْرَضَ یعنی روی‌گردان شد که فعل لازم است. أَسْرَعَ: شتافت، أَفْلَحَ: رستگار شد، أَقْبَلَ: جلو آمد، و... .
- در کل کتاب آموخته‌های پیشین تکرار شده است، تا با گذر زمان کم‌کم این آموخته‌ها ملکه ذهن فراگیر شود.
۳. متن درس اول با عنوان مواعظ غالیة آراسته به آیات ۱۷ تا ۱۹ سوره لقمان است. اندرزهایی لقمان حکیم به فرزندش که برای جوانان این مرز و بوم ارزشمند است و دل و جان آنان را صفا می‌بخشد.

عربی زبان قرآن (۲) پایه یازدهم رشته ادبیات و علوم انسانی

قواعد درس اول شناخت اسم تفضیل و اسم مکان است.

۴. موضوع متن درس دوم آرایه ادبی تلمیع است. دو ملمع از سرودهای حافظ لسان الغیب و شیخ اجل سعدی در درس آمده است. هدف این است که در کنار خواندن متون نظم دلنشیں، دانشآموز را با این حقیقت رو به رو سازیم که زبان و ادبیات فارسی و عربی پیوندی ناگستینی دارند و سرایندگان شیرین سخن ایرانی، زبان عربی را به عنوان زبان فرهنگ و تمدن اسلامی می‌شناختند؛ از این رو در سرودهای پارسی از عبارت‌های عربی بهره می‌بردند و این نشانگر اوج علاقه و همچنین توانمندی آنان در تسلط به زبان عربی است.

قواعد درس دوم درباره شناخت و ترجمة اسم فعل، اسم مفعول و اسم مبالغه است.

۵. موضوع متن درس سوم شگفتی‌های آفرینش خداوند است. اندیشیدن در آفریدهای خدا در رهنماوهای بزرگان دین همواره تأکید شده، با توجه به سن پر جوش و خروش جوانی دانستنی‌هایی شنیدنی در متن آمده است که موجب ایجاد علاقه و انگیزه نسبت به درس می‌شود. متن «مطر السمک» و **﴿هذا حَلْقُ اللّٰهِ﴾** در پایه دهم نشان داد که دانشآموزان چنین متونی را دوست دارند و از سوی دیگر در روایات دینی ما به تفکر در آیات خدا بسیار سفارش شده است.

قواعد درباره اسلوب شرط است. دانشآموز با نحوه ترجمة ادوات شرط «مَنْ، مَا، إِنْ، لَوْ وَ إِذَا» آشنا می‌شود. فعل شرط و جواب آن را تشخیص می‌دهد. اما آموزش جزء از اهداف نیست.

۶. متن درس چهارم درباره تأثیر زبان فارسی در عربی است. موضوعی که برای بیشتر دانشآموزان و دبیران جالب بوده و در نظرسنجی‌ها خواستار چنین متنی در کتاب درسی بودند. بخشی در ادامه متن درس آمده است که تنها برای مطالعه است و از آن سؤال امتحانی طرح نمی‌شود. کتاب‌های بسیاری درباره معربات فارسی نگاشته شده است، از آن جمله:

محمد التّونجي. **مُعجمُ الْمُعَرَّبَاتِ الْفَارَسِيَّةِ مُنْدُ بَوَاكِيرِ الْعَصْرِ الْحَاضِرِ**. مکتبه لبنان ناشرون، بیروت، ۱۹۹۸.

جلال الدین السیوطی (برگدان محمد جعفر اسلامی). ریشه‌یابی واژه‌ها در قرآن. شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۲.

آرتور چفری (برگدان فریدون بدراهی). واژه‌های دخیل در قرآن مجید. توس، ۱۳۸۸. جلال الدین السیوطی.

الْمُهَدَّبُ فِي مَا وَقَعَ فِي الْقُرْآنِ مِنَ الْمُعَرَّبِ. مکتبة مشکاة الإسلامية، ۱۹۹۹.

قواعد درس چهارم دو بخش است: بخش اول درباره ترجمة درست اسم معرفه و نکره است که فقط به یک نوع معرفه یعنی معرفه به «ال» پرداخته است.

بخش دوم درباره ترجمه فعل مضارع همراه حروف پوکاربرد «أَنْ، لَنْ، كَيْ، لِكَيْ، لِـ، حَتَّى» می‌باشد. در این بخش، آموزش اعراب اصلی و فرعی و اعراب فعل مضارع منصوب هدف نیست.

۷. متن درس پنجم داستانی در ستایش راستگویی است. در متن درس داستان کوتاهی ذکر شده است. این داستان برای دانشآموزان دلپسند و آراسته به سخنان بزرگان دین است. اندرز مستقیم کمتر تأثیر دارد. شیوه غیر مستقیم به باور کارشناسان مؤثرتر است.

دانشآموز در قواعد درس پنجم با معادلهایی از ماضی استمراری، ماضی بعید و مضارع التزامی آشنا می‌شود.

۸. متن درس ششم اشاره به یک داستان تاریخی است. داستان دختر حاتم طائی به نام سفانة که با دیدن رفتار والای پیامبر اسلام ﷺ جذب اسلام می‌شود. دانشآموز با خواندن این داستان با حقایقی زیبا و افتخار آفرین در تاریخ اسلام آشنا می‌شود.

قواعد درس ششم دربارهٔ معانی حروف لَمْ، لِ و لا است. هدف این است که دانشآموز فعلهایی مانند «لَمْ يَسْمَعْ» را در جمله بشناسد، درست بخواند و درست ترجمه کند. آموزش جزم فعل مضارع و اعراب اصلی و فرعی از اهداف نیست. باید به این حقیقت توجه داشت که دانشآموز این رشته فقط دو ساعت در هفته درس عربی دارد؛ لذا با توجه به زمان محدود باید امر تدریس صورت بگیرد.

۹. متن درس هفتم دربارهٔ امید به زندگی است. گاهی به دلایلی برخی دچار نা�المیدی می‌شوند. خواندن زندگی بزرگانی چون سکاکی، فارابی، آذریزدی و انشیتین و کسانی که دچار معلولیت بودند ولی نা�المید نشدند و ثابت کردند «معلولیت، محدودیت نیست». موجب تقویت روحیهٔ خواننده شده و در نگرش و اندیشهٔ فرد تأثیر گذار است. قواعد درس هفتم کاربرد فعلهای ناقص «کَانَ، صَارَ، لَيْسَ، أَصْبَحَ» در زبان عربی است. دانشآموز با معانی مختلف این کلمات آشنا می‌شود. تشخیص اسم و خبر این افعال نیز آموزش داده شده است. اما تشخیص اسم فقط در حالت اسم ظاهر است و تشخیص اسم افعال ناقصه در حالت ضمیر هدف نیست.

۱۰. متن درس هشتم اشعاری منسوب به حضرت علی عائیله است. قواعد درس هشتم کاربرد حروف «إِنْ، أَنْ، كَانَ، لِكَنْ، لَيْتَ، لَعَلَّ» در زبان عربی است. دانشآموز با معانی مختلف این کلمات آشنا می‌شود. تشخیص اسم این حروف در حالت ضمیر، و خبر نیز در حالت فعل آموزش داده نشده؛ بلکه تشخیص اسم فقط در حالت اسم ظاهر آموزش داده شده است.
- قواعد حرف «لا» در جملاتی مانند «لا رجَلٌ في الدَّارِ». نیز آموزش داده شده است. آموزش اعراب اسم پس از لا و جزئیات بحث و تشخیص خبر آن از اهداف نیست. دانستن معنای عبارات دارای این حرف مدد نظر است. همچنین دانشآموز باید بتواند انواع لا از هم تشخیص دهد.

۱۱. **نیازی به ارائهٔ جزوٰه مکمل قواعد به دانشآموز نیست.** هرچه لازم بوده در کتاب آمده است یا سال بعد خواهد آمد. قواعد کتاب به صورت خودآموز نوشته شده است.

از دانشآموزی دارای صدای خوش و رسا بخواهیم قواعد را در کلاس بخواند. آنگاه هر جا لازم شد در خلال خواندن سؤالاتی را از سایرین بپرسیم. این پرسش موجب می‌شود دانشآموز بیشتر دقّت کند. این شیوه صرفه‌جویی در وقت است. با اتمام قرائت بخش قواعد از دانشآموزان می‌پرسیم چه اشکالی دارند؟

۱۲. تحلیل صرفی، تعریب، تشکیل و اعراب‌گذاری از اهداف کتاب درسی نیست. کل کتاب درسی کاملاً اعراب گذاری شده است، تا دانشآموز دچار مشکل درست‌خوانی نشود. برای مثال در بخش تحلیل صرفی کافی است که دانشآموز در برخورد به کلمه‌ای مانند مُحْسِن تشخیص دهد که اسم فاعل و به معنای نیکوکار است. شایسته است طراحان آزمون، متون و عبارات امتحانی را کاملاً حرکت‌گذاری کنند.

۱۳. تبدیل «مذکور به مؤثث» یا «مخاطب به غیر مخاطب» یا «جمع به غیر جمع» و موارد مشابه از اهداف کتاب نیست.

عربی زبان قرآن (۲) پایهٔ یازدهم رشته ادبیات و علوم انسانی

معنای کلمات در هر آزمونی در جمله خواسته می‌شود. در چند تمرین کتاب معنای کلمه بیرون از جمله خواسته

شده است؛ اما شیوهٔ طرح آن همراه با یک نمونه جهت تسهیل آموزش و ارزشیابی است.

۱۴. روحانی‌های دانش‌آموز و فعالیت‌های او در بخش مکالمه در طول سال نمرهٔ شفاهی دانش‌آموز را تشکیل می‌دهد.

۱۵. در کتاب جای کافی برای نوشتن ترجمه و حل تمرین در نظر گرفته شده است تا به دفتر تمرین نیازی نباشد. تنها

متن درس جای کافی برای نوشتن ندارد و با نهادن یک برگه در کتاب مشکل برطرف می‌شود.

۱۶. از همکاران ارجمند درخواست داریم تا با رویکرد دفتر تألیف همگام شوند؛ شش کتاب درسی عربی مجموعه‌ای

یکپارچه هستند و آموزش برخلاف اهداف درسی به روند آموزش آسیب می‌زنند.

اگر تمایل دارید از نظریّات شما آگاه شویم؛ می‌توانید از طریق وبگاه گروه عربی پیغام بگذارید.

www.arabic-dept.talif.sch.ir

نشانی وبگاه گروه عربی:

سخنی با دانشآموز

عربی را می‌آموزیم؛ زیرا زبان قرآن، حدیث و دعا و زبان رسمی بسیاری از کشورهای مسلمان است؛ زبان و ادبیات فارسی با آن درآمیخته و برای فهم بهتر زبان و ادبیات فارسی آشنایی با زبان عربی لازم است؛ یکی از شش زبان رسمی سازمان ملل متحد است؛ زبانی پرمعنا و قوی است؛ و کتاب‌های بسیاری از دانشمندان با این زبان نوشته شده است.

این کتاب ادامهٔ چهار کتاب پیشین است. هرچه در چهار سال گذشته آموخته‌اید در متون، عبارات و تمرین‌های این کتاب تکرار شده است. ترجمهٔ متون و عبارات کتاب بر عهدهٔ شماست و دبیر نقش راهنمای دارد. شما به راحتی می‌توانید متون را ترجمه کنید؛ به همین منظور در انتهای کتاب همهٔ واژگان سه کتاب عربی دورهٔ اول متوسطه در کنار واژگان جدید متن درس قرار داده شده است.

استفاده از کتاب‌کار توصیه نمی‌شود. در کتاب‌هایی که به نام تیزهوشان یا آمادگی برای کنکور و مسابقات طراحی می‌شود، موارد بسیاری می‌آید که از اهداف آموزشی زبان‌آموزی نیست. در آزمون‌هایی نیز که مؤسّسات مختلف برگزار می‌کنند بسیاری از سؤالات خارج از اهداف آموزشی و جنبهٔ معماً دارد، یا اینکه حجمش آن قدر بسیار است که دانش‌آموز در پاسخ‌دهی وقت کم می‌آورد. لذا اگر در چنین آزمون‌هایی شرکت می‌کنید لازم است بدانید از نظر اصول آموزش زبان نه تنها مورد تأیید نیستند بلکه خلاف اهداف نیز هستند و موجب ناالمیدی و دلسردی می‌شوند.

برای یادگیری هر زبانی باید بسیار تکرار و تمرین کرد. اگر می‌خواهید در درس عربی موفق‌تر باشید، پیش‌مطالعه کنید. هدف این کتاب فهم متن است. اگر شما بتوانید متون عربی را خوب بخوانید، درست بفهمید و درست ترجمه کنید، خود به خود می‌توانید از فارسی به عربی نیز ترجمه کنید و حتی سخن بگویید؛ شما می‌توانید از آیات و احادیث کتاب‌های درسی عربی در انشا و مقاله‌نویسی و به هنگام سخنرانی استفاده کنید.

«کتاب گویا» نیز برای پایهٔ تحصیلی یازدهم تهیّه شده است تا با تلفّظ درست متون آشنا شوید. ترجمهٔ متون و عبارات کتاب و حلٌ تمرین‌ها در کلاس به صورت گروهی است.

سخنی ویژهٔ با مدیران مدارس

اغلب آزمون‌های مؤسّسات آمادگی برای کنکور استاندارد نیستند و سؤالات آنها معماً و تلهٔ آموزشی و فاقد ارزش علمی هستند و موجب نفرت از دروس می‌شوند. لذا نمی‌توان میزان تلاش دبیر و دانش‌آموز را با توجه به این آزمون‌ها سنجید. بسیار دیده شده است که این مؤسّسات مطالبی خارج از کتاب و بی‌ربط به اهداف دروس طراحی می‌کنند. همچنین کتاب‌های کار نیز اغلب همین گونه‌اند. این کتاب هیچ نیازی به کتاب کار ندارد و تهیّهٔ کتاب کار موجب لطمهٔ به روند آموزش خواهد گردید. اگر مدرسهٔ شما ساعت اضافه به دبیر داده است بهتر است که این زمان صرف تقویت مهارت‌های شفاهی زبان شود.

عربی زبان قرآن (۲) پایهٔ یازدهم رشتهٔ ادبیات و علوم انسانی

نیاز به اصلاح بسیار دارد. مخصوصاً تصویر زن که مطلقاً مورد تأیید نیست. از آنجا که شروع هر درس از صفحه فرد است، لذا به ناچار این صفحه سفید می‌ماند و چه بهتر که از بوک آرت استفاده شود. ۸۰۰۱



آل درسُ الْأَوَّلُ



٨٠١٠ تا ٨٠٠٣

أَحَبُّ عِبَادِ اللَّهِ إِلَى اللَّهِ أَنْفَعُهُمْ لِعِبَادِهِ.

رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَاللهُ

مَوَاعِظُ غَالِيَةٌ

يَحْرُصُ الْأَبْاءُ وَ الْأُمَّهَاتُ عَلَى رُؤْيَاةِ أَوْلَادِهِمْ فِي أَحْسَنِ حَالٍ، وَ لِذَلِكَ يُرْشِدُونَهُمْ دَائِمًا إِلَى الصَّفَاتِ الطَّيِّبَةِ وَ الْأَعْمَالِ الصَّالِحةِ، كَالْأَخْلَاقِ الْحَسَنَةِ، وَ تَعْلِمُ الْعُلُومَ وَ الْمَهَارَاتِ وَ الْفُنُونَ النَّافِعَةِ، وَ الإِبْتِعَادِ عَنِ الْأَرَادَلِ، وَ الْإِهْتِمَامِ بِالرِّياضَةِ، وَ الْمُطَالَعَةِ فِي الْمَكْتَبَةِ، وَ احْتِرَامِ الْقَانُونِ، وَ الْإِقْتِصَادِ فِي اسْتِهْلَاكِ الْمَاءِ وَ الْكَهْرَباءِ، وَ حُسْنِ التَّغْذِيَةِ، وَ غَيْرِ ذَلِكَ مِنَ الصَّفَاتِ وَ الْأَعْمَالِ

وَ فِي الْقُرْآنِ الْكَرِيمِ نَرَى «لُقْمَانَ الْحَكِيمَ» يُقَدِّمُ لِابْنِهِ مَوَاعِظَ قِيمَةً، وَ هَذَا نَمُوذِجٌ تَرَبُّوِيٌّ لِيَهْتَدِيَ بِهِ كُلُّ الشَّبَابِ. فَقَدْ جَاءَ فِي الْقُرْآنِ الْكَرِيمِ:

﴿يَا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَ أُمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَ ارْهَبْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ اصْبِرْ عَلَى مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ * وَ لَا تُصَرِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَ لَا تَمِشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ﴾

* وَ اقْسِدْ فِي مَشِيكَ وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ ﴿لُقْمان: ١٧-١٩﴾

إِذَنْ أَيُّهَا الشَّبَابُ، يَجِبُ عَلَيْنَا أَنْ نُحَافِظَ عَلَى الصَّلَاةِ فِي وَقْتِهَا، فَقَدْ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ «إِنَّ عَمَودَ

الدِّينِ الصَّلَاةُ». وَ عَلَيْنَا أَنْ نَكُونَ مُشْتَاقِينَ لِلْأَعْمَالِ الصَّالِحةِ، وَ نَاهِيَنَ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَ صَابِرِينَ عَلَى الْمَشَاكِلِ وَ الشَّدَائِدِ؛ فَإِنَّ ذَلِكَ مِنَ الْأُمُورِ الْمُهِمَّةِ. وَ عَلَيْنَا أَنْ نَتَوَاضَعَ أَمَامَ أَصْدِقَائِنَا وَ زُمَلَائِنَا وَ جِيرَانِنَا وَ أَقْرِبَائِنَا وَ كُلُّ مَنْ حَوْلَنَا؛ فَقَدْ قَالَ الْإِمَامُ مُوسَى الْكَاظِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ «الْحِكْمَةُ تَعْمُرُ فِي قَلْبِ الْمُتَوَاضِعِ، وَ لَا تَعْمُرُ فِي قَلْبِ الْمُتَكَبِّرِ الْجَبَارِ». إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُعْجِبٍ بِنَفْسِهِ. إِذَنْ عَلَيْنَا أَنْ لَا نَتَكَبَّرَ عَلَى إِخْوَانِنَا وَ أَخْوَاتِنَا؛ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُتَكَبِّرِينَ، وَ عَلَيْنَا أَنْ لَا نَرْفَعَ أَصْوَاتَنَا فَوْقَ صَوْتِ الْمُخَاطَبِ؛ فَقَدْ شَبَّهَ اللَّهُ كَلَامَ مَنْ يَرْفَعُ صَوْتَهُ دُونَ دَلِيلٍ مَنِطِيقِيٍّ بِصَوْتِ الْحِمَارِ.

المُعْجمِ

فَنٌ : هنر «جمع: فُنون»

إذْنٌ : بنابراین

قَيْمٌ : ارزشمند

إِسْتِهلاَكٌ : مصرف کردن (إِسْتَهْلَكَ، يَسْتَهْلِكُ)

لَـ : بی‌گمان (حرف تأکید)

إِقْصَدٌ : میانه روی کن (قَصَدَ، يَقْصِدُ)

لَا تُصْعِرْ خَدَّكَ : با تکبر رویت را برنگردان (مضارع: يُصَعِّرُ)

أَقِمْ : بر پای دار «أَقِمِ الصَّلَاةَ: نماز را بر پای دار.»

لِيَهْتَدَيَ : تا راهنمایی شود (ماضی: إِهْتَدَى)

(أَقَامَ، يُقْيِمُ)

مُخْتَالٌ : خودپسند = مُعْجَبٌ بِنَفْسِهِ

إِقْتِصادٌ : صرفه جویی (إِقْتَصَدَ، يَقْتَصِدُ)

مَرَحَّاً : شادمانه و با ناز و خودپسندی

أَنْجَرٌ : رشتتر، رشتترین = أَقْبَحٌ

لَا تَمْشِ : راه نرو (ماضی: مَشَى / مضارع: يَمْشِي /

إِنْهَةٌ : باز دار ← (نَهَى، يَنْهَى)

مَشْيٌ : مصدر: مَشَى

أَوْمَرُ، مُرٌ : دستور بدھ «وَ + أَوْمَرْ = وَ أُمْرٌ»

مَشْيٌ : راه رفت

تَرَبَوْيٌ : پرورشی

مُعْجَبٌ بِنَفْسِهِ : خودپسند ← إعْجَابٌ بِالنَّفْسِ: خودپسندی

تَعْمُرُ : عمر می‌کند (عَمَرَ، يَعْمُرُ)

مُنْكَرٌ : کار رشت

جَبَّارٌ : ستمکار زورمند «صفت خدا به معنای توانمند»

نَاهِيٌ، نَاهٍ : بازدارنده «جمع: ناهیَ و نُهاةٌ»

حَمِيرٌ : خران «مفرد: حِمار»

نَمْوَذَجٌ : نمونه «جمع: نَمَادِجٌ»

خَدَّ : گونه

يَحْرِصُ : اهتمام می‌ورزند (ماضی: حَرَصَ)

شَبَّهَ : همانند کرد (مضارع: يُشَبِّهُ)

يُقَدِّمُ : تقدیم می‌کند (ماضی: قَدَّمَ)

عَزْمُ الْأُمُورِ : کارهای مهم

أَغْضَضْ مِنْ صَوْتِكَ : صدایت را پایین بیاور (غَصٌ: يَعْغُضُ)

فَخُورٌ : فخرفروش ≠ مُتَوَاضِعٌ

✓ ✗

كُلُّكُوكَ عَيْنُ الصَّحِيحَ وَ الْخَطَأَ حَسَبَ نَصُّ الدَّرْسِ.

١. يَجِبُ أَنْ لَا تَرْفَعَ أَصواتَنَا فوَقَ صَوْتِ مَنْ تَتَكَلَّمُ مَعَهُ.

٢. عَلَيْنَا أَنْ نُحَافِظَ عَلَى أَدَاءِ الصَّلَاةِ فِي وَقْتِهَا.

٣. قَدَّمَ لُقْمَانُ الْحَكِيمُ لِابْنِهِ مَوَاعِظَ قَيْمَةً.

٤. لَا تَعْمُرُ الْحِكْمَةُ فِي قَلْبِ الْمُتَوَاضِعِ.

٥. الْإِعْجَابُ بِالنَّفْسِ عَمَلٌ مَقْبُولٌ.



إِسْمُ التَّفْضِيلِ وَ اِسْمُ الْمَكَانِ

اسم تفضيل مفهوم برتری دارد و بر وزن «أَفْعَل» است.

اسم تفضيل معادل «صفت برتر» و «صفت برترین» است؛ مثال:

گَبَرٌ: بزرگ أَكْبَرٌ: بزرگ‌تر، بزرگ‌ترین حَسَنٌ: خوب أَحْسَنٌ: خوب‌تر، خوب‌ترین ۸۰۱۱ و ۸۰۱۲



آسیا أَكْبَرُ مِنْ أُوروباً. آسیا بزرگ‌تر از اروپا است.

آسیا أَكْبَرُ قَارَاتِ الْعَالَمِ. آسیا بزرگ‌ترین قاره‌های جهان است.

آسیا أَكْبَرُ قَارَةٍ فِي الْعَالَمِ. آسیا بزرگ‌ترین قاره در جهان است.



جَبَلٌ دَمَاؤنْدٌ أَعْلَى مِنْ جَبَلٍ دِنَا. کوه دماوند بلندتر از کوه دنا است.

جَبَلٌ دَمَاؤنْدٌ أَعْلَى جِبالٍ إِيرَانَ. کوه دماوند بلندترین کوه‌های ایران است.

جَبَلٌ دَمَاؤنْدٌ أَعْلَى جَبَلٍ فِي إِيرَانَ. کوه دماوند بلندترین کوه در ایران است.

أَفَضْلُ النَّاسِ أَنْفَعُهُمْ لِلنَّاسِ. بهترین مردم سودمندترینشان برای مردم است.

﴿ ۱ ﴾ گاهی وزن اسم تفضيل به اين شكلها مي‌آيد:

أَعْلَى: بلندتر، بلندترین أَغْلَى: گران‌تر، گران‌ترین

أَحَبٌ: محبوب‌تر، محبوب‌ترین أَقْلٌ: کمتر، کمترین

مؤئذن اسم تفضيل بر وزن «فُعَلٌ» می‌آید؛ مثال: فاطِمَةُ الْكُبْرِيَّ، زَيَّنَبُ الصُّغْرَى

اسم تفضيل در حالت مقایسه بین دو اسم مؤئذن معمولاً بر همان وزن «أَفْعَلٌ» می‌آید؛ مثال:

فاطِمَةُ أَكْبَرُ مِنْ زَيْنَبَ.

﴿ ۲ ﴾ جمع اسم تفضيل بر وزن «أَفْاعِلٌ» است؛ مانند أَفْضَل که جمع آن أَفْاضِل است.

كھلہ اخْتَيْرْ نَفْسَكَ: ترجم الأحاديث التالية، ثمّ ضع خطأ تحت اسم التفضيل.

١. أَعْلَمُ النَّاسِ، مَنْ جَمَعَ عِلْمَ النَّاسِ إِلَى عِلْمِهِ. رسول الله ﷺ

٢. أَحَبُّ عِبَادَ اللَّهِ إِلَى اللَّهِ أَنْفَعُهُمْ لِعِبَادِهِ. رسول الله ﷺ

٣. الْحَيَاةُ حَسَنٌ وَلَكِنْ فِي النِّسَاءِ أَحْسَنُ. رسول الله ﷺ

اسم مكان بر مكان دلالت دارد و بیشتر بر وزن مفعول و گاهی بر وزن مفعول و مفعولة است؛ مثال:

مطبخ: آشپزخانه

مصنع: کارخانه

مطعم: رستوران

ملعب: ورزشگاه

مطبعة: چاپخانه

مكتبة: کتابخانه

منزل: خانه

مخزن: انبار

جمع اسم مكان بر وزن «مفاعل» است؛ مانند ملاعيب، مطاعم و منازل.

كھلہ اخْتَيْرْ نَفْسَكَ: ترجم الآياتين والعبارات، ثمّ ضع خطأ تحت اسم المكان و اسم التفضيل.

١. ﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى﴾ الإسراء: ١

٢. ﴿أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ

هو أعلم بمن ضل عن سبيله وهو أعلم بالمهتدين﴾ النحل: ١٢٥

٣. كانت مكتبة جندي سابور في خوزستان أكبر مكتبة في العالم القديم.

سبحان: پاک است اُدع: پاک است جادل: ستیز کن ضل: گمراه شد مهتدی: هدایت شده ٨٠١٣



حوارٌ

(في سوقِ مشهدَ المُقدَّسةِ)

بائِعُ الْمَلَابِسِ	آلزائرَةُ الْعَرَبِيَّةُ
عَلَيْكُمُ السَّلَامُ، مَرْحَباً بِكِ.	سَلَامٌ عَلَيْكُمْ.
سِتُّونَ آلْفَ تومان.	كَمْ سِعْرُ هَذَا الْقَمِيصِ الرِّجَالِيُّ؟
عِنْدَنَا بِخَمْسِينَ آلْفَ تومان. تَفَضَّلِي أُنْظُرِي.	أَرِيدُ أَرْخَصَ مِنْ هَذَا. هَذِهِ الْأَسْعَارُ غَالِيَّةً.
أَبْيَضُ وَأَسْوَدُ وَأَزْرَقُ وَأَحْمَرُ وَأَصْفَرُ وَ بَنَفَسَجِيٌّ.	أَيُّ الْأَلْوَانِ عِنْدَكُمْ؟
تَبَدَّأُ الْأَسْعَارُ مِنْ خَمْسَةٍ وَسَبْعِينَ آلْفًا إِلَى خَمْسَةٍ وَثَمَانِينَ آلْفَ تومان.	بِكَمْ تومان هَذِهِ الْفَسَاتِينُ؟
سَيِّدَتِي، يَحْتَلِفُ السِّعْرُ حَسَبَ النَّوْعِيَّاتِ.	الْأَسْعَارُ غَالِيَّةٌ!
آسْرَواُلُ الرِّجَالِيُّ بِتِسْعِينَ آلْفَ تومان، وَالسِّرَّواُلُ النِّسَائِيُّ بِخَمْسَةٍ وَتِسْعِينَ آلْفَ تومان.	بِكَمْ تومان هَذِهِ السِّرَّاوِيلُ؟
ذَلِكَ مَتْجَرٌ زَمِيلِيٌّ، لَهُ سَرَاوِيلٌ أَفْضَلُ.	أَرِيدُ سَرَاوِيلَ أَفْضَلَ مِنْ هَذِهِ.
فِي مَتَجَرِ زَمِيلِهِ ...	
صَارَ الْمَبْلَغُ مِئَتَيْ وَثَلَاثِينَ آلْفَ تومان. أُعْطِينِي بَعْدَ التَّخْفِيفِ مِئَتَيْ وَعِشْرِينَ آلْفَاً.	رَجَاءً، أَعْطِنِي سِرَّواُلًا مِنْ هَذَا النَّوْعِ. كَمْ صَارَ الْمَبْلَغُ؟

سِعْرٌ: قيمة «جمع: أسعار» نَوْعَيَّة: جنس مَتَجَرٌ: مغازه زَمِيلٌ: همكار تَخْفِيفٌ: تخفيف



نوشته‌های تبلیغی پاک شوند. ۸۰۱۴

الْتَّمَارِين

الْتَّمَرِينُ الْأَوَّلُ: أَيُّ گَلْمَةٍ مِنْ گَلْمَاتِ مُعْجَمِ الدَّرِسِ تُنَاسِبُ التَّوْضِيحاَتِ التَّالِيَّةَ؟

..... ١. الْمُسْتَدِّ الَّذِي لَا يَرَى لِأَحَدٍ عَلَيْهِ حَقًّا:

..... ٢. الْإِنْسَانُ الَّذِي يَفْتَخِرُ بِنَفْسِهِ كَثِيرًا:

..... ٣. حَيَّانٌ يُسْتَخَدِّمُ لِلْحَمْلِ وَ الرُّكُوبِ:

..... ٤. الْعَمَلُ السَّيِّءُ وَ الْقَبِيحُ:

..... ٥. قِسْمٌ مِنْ صَفَحَةِ الْوَجْهِ:

الْتَّمَرِينُ الثَّانِي: عَيْنُ نَوْعَ الْأَفْعَالِ الَّتِي تَحْتَهَا خَطُّ وَ مَيْزُ تَرْجَمَتَهَا.

أَرَادَ قَنْبَرُ أَنْ يَسْبَبَ الَّذِي كَانَ سَبَّهُ، فَقَالَ إِلَيْهِ عَلَيْهِ الْمَهْلَةُ يَا قَنْبُرُ، دَعْ شَاتِمَكَ

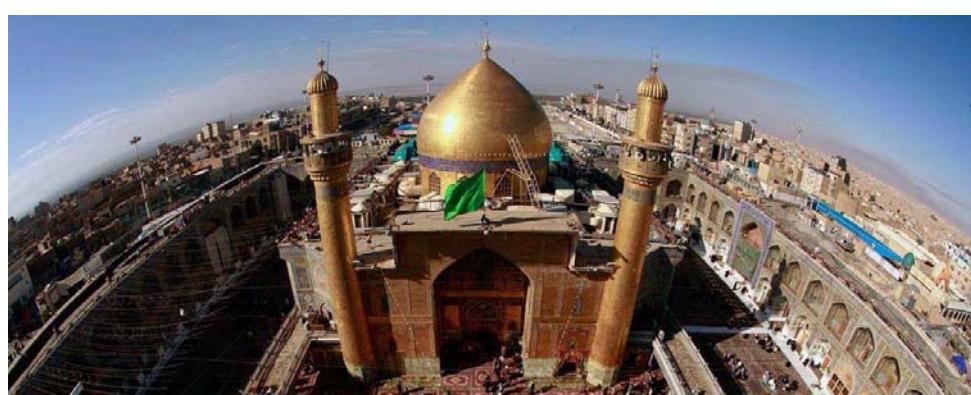
مُهَانًاً تُرْضِي الرَّحْمَنَ وَ تُسْخِطِ الشَّيْطَانَ وَ تُعَاقِبُ عَدُوكَ، ...مَا أَرْضَى الْمُؤْمِنُ رَبَّهُ بِمِثْلِ

الْحِلْمِ، وَ لَا أَسْخَطَ الشَّيْطَانَ بِمِثْلِ الصَّمَتِ، وَ لَا عُوقِبَ الْأَحْمَقُ بِمِثْلِ السُّكُوتِ عَنْهُ.

قبر خواست به کسی که به او ناسزا گفته بود، دشنام دهد، پس امام علی علیه السلام به او فرمودند:

ای قنبر آرام باش، دشنامگوی خود را خوار رها کن تا [خدای] بخشاینده را خشنود و اهريم را خشمگین کنی و دشمنت را کیفر داده باشی. مؤمن پروردگارش را با [چیزی] مانند برداری خشنود و اهريم را با [چیزی] همانند خاموشی خشمگین نکرد و نادان با [چیزی] همانند دم فرو بستن در برابرش کیفر نشد. ٨٠١٥

رُبَّ سُكُوتٍ أَبْلَغُ مِنَ الْكَلَامِ. (مِنَ الْأَمْثَالِ الْعَرَبِيَّةِ)



آلَّمْرِينُ الْثَالِثُ: تَرْجِمْ هُذِهِ الْأَحَادِيثُ النَّبَوِيَّةَ، ثُمَّ عَيْنِ الْمَطْلوبَ مِنْكَ.

۱. حُسْنُ الْخُلُقِ نِصْفُ الدِّينِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ (الْمُبْتَدَأُ وَالْحَجَرُ)

۲. مَنْ سَاءَ خُلُقُهُ عَذَابٌ نَفْسَهُ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ (الْفَاعِلُ وَالْمَفْعُولُ)

۳. إِنَّمَا بُعْثِثُ لِأَتْمَمِ مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ (الْعِلْمُ الْمَاضِيُّ الْمَجْهُولُ وَالْمَفْعُولُ)

۴. اللَّهُمَّ كَمَا حَسَنْتَ خَلْقِي، فَحَسِّنْ خُلُقِي. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ (فَعْلُ الْأَمْرِ وَالْفَعْلُ الْمَاضِي)

۵. لَيْسَ شَيْءٌ أَثْقَلَ فِي الْمِيزَانِ مِنَ الْخُلُقِ الْحَسَنِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ (اسْمُ التَّفْضِيلِ وَالْجَارُ وَالْمَجْرُورُ)

سَاءَ: بد شد عَذَابٍ: عذاب داد لِأَتْمَمَ: تا کامل کنم حَسَنَتْ: نیکو گردانید میزان: ترازو (ترازوی اعمال)

آلَّمْرِينُ الرَّابِعُ: تَرْجِمِ الْأَفْعَالِ التَّالِيَّةَ.

إِحْسَان: نیکی کردن	أَحْسِنْ:	يُحْسِنُ:	أَحْسَنَ:
إِقْتِرَاب: نزدیک شدن	لَا تَقْتَرِبْ:	يَقْتَرِبُ:	إِقْتَرَبَ:
إِنْكِسَار: شکسته شدن	لَا تَنْكِسْرْ:	يَنْكِسْرُ:	إِنْكَسَرَ:
إِسْتِغْفار: آمرزش خواستن	إِسْتَغْفِرْ:	يَسْتَغْفِرُ:	إِسْتَغْفَرَ:
مُسَاافَرَة: سفر کردن	لَا تُسَاافِرْ:	يُسَاافِرُ:	سَاافَرَ:
تَعَلَّم: یاد گرفتن	تَعَلَّمْ:	يَتَعَلَّمُ:	تَعَلَّمَ:
تَبَادُل: عوض کردن	لَا تَتَبَادِلْ:	يَتَبَادِلُ:	تَبَادَلَ:
تَعْلِيم: آموزش دادن	عَلَّمْ:	يُعَلِّمُ:	عَلَّمَ:

آلَّتَّمْرِينُ الْخَامِسُ: عَيْنِ الْمَحَلِ الْإِعْرَابِيِّ لِلْكَلِمَاتِ الْمُلَوَّنَةِ.

١. ﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾ البقرة: ٢٨٦

٢. ﴿فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ﴾ الفتح: ٢٦

٣. الْتَّدَمُ عَلَى السُّكُوتِ خَيْرٌ مِنَ التَّدَمِ عَلَى الْكَلَامِ. رسول الله ﷺ

٤. عَدَاوَةُ الْعَاقِلِ خَيْرٌ مِنْ صَدَاقَةِ الْجَاهِلِ. رسول الله ﷺ

٥. الْسُّكُوتُ ذَهَبٌ وَالْكَلَامُ فِضَّةٌ. رسول الله ﷺ

آلَّتَّمْرِينُ السَّادِسُ: تَرْجِمَ التَّرَاكِيبَ التَّالِيَّةَ، ثُمَّ عَيْنِ اسْمَ الْمَكَانِ، وَ اسْمَ التَّفَضِيلِ.

١. ﴿رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ﴾:

.....
٢. ﴿مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ﴾:

.....
٣. يَا أَسْرَعَ الْحَاسِبِينَ:

.....
٤. يَا أَسْمَعَ السَّامِعِينَ:

.....
٥. يَا أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ:

.....
٦. يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ:

﴿الْبَحْثُ الْعِلْمِيُّ﴾

إِسْتَخْرِجْ خَمْسَةَ أَسْمَاءٍ تَفْضِيلٍ مِنَ الْقُرْآنِ أَوِ الْأَدْعَيَةِ. ٨٠١٦



٨٠١٦

عربی زبان قرآن (۲) پایه یازدهم رشته ادبیات و علوم انسانی

آلدرسُ الثانِي



جَمَالُ الْمَرْءِ، فَصَاحَةُ لِسَانِهِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ.

زیبایی انسان، شیوایی گفتار اوست.

چندین عکس تلفیقی ۸۰۱۷

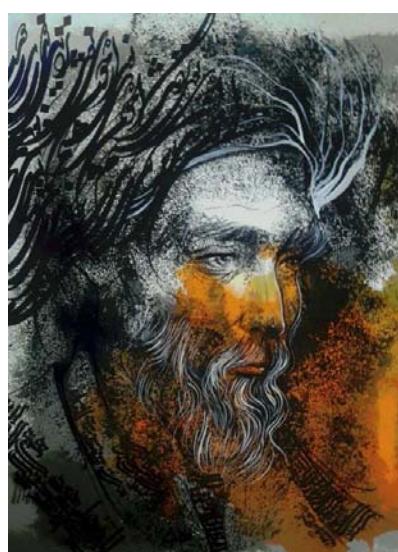
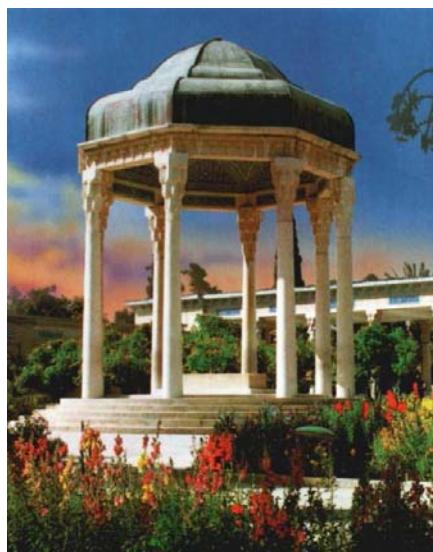
صِناعَةُ التَّلْمِيعٍ^۱ فِي الْأَدَبِ الْفَارِسِيِّ

إِنَّ اللُّغَةَ الْعَرَبِيَّةَ لُغَةُ الْقُرْآنِ وَالْأَحَادِيثِ وَالْأَدْعِيَّةَ فَقَدِ اسْتَفَادَ مِنْهَا الشُّعُراءُ الْإِيرَانِيُّونَ وَأَنْشَدَ بَعْضُهُمُ أَبْيَاتًا مَمْزُوجَةً بِالْعَرَبِيَّةِ سَمَوْهَا بِالْمُلَامَعِ؛ لِكَثِيرٍ مِنَ الشُّعُراءِ الْإِيرَانِيِّينَ مُلَمَّعَاتٌ، مِنْهُمْ حَافِظُ الشِّيرازِيُّ وَسَعْدِيُّ الشِّيرازِيُّ وَجَلَالُ الدِّينِ الرُّومِيُّ الْمُعْرُوفُ بِالْمَوْلَوِيِّ.

مُلَمَّعُ حَافِظِ الشِّيرازِيِّ لِسَانِ الْغَيْبِ

إِنِّي رَأَيْتُ دَهْرًا مِنْ هَجْرِ الْقِيَامَةِ
لَيْسَتْ دُمُوعُ عَيْنِي هَذِي لَنَا الْعَلَامَةِ؟
مَنْ جَرَبَ الْمُجَرَّبَ حَلَّتْ بِهِ النَّدَامَةِ
فِي بُعْدِهَا عَذَابٌ فِي قُرْبِهَا السَّلَامَةِ
وَاللَّهُ مَا رَأَيْنَا حُبًّا بِلَا مَلَامَةِ
حَتَّى يَذُوقَ مِنْهُ كَأسًا مِنَ الْكَرَامَةِ^۲

از خون دل نوشتم نزدیک دوست نامه
دارم من از فراوش در دیده صد علامت
هر چند کازمودم از وی نبود سودم
پرسیدم از طبیبی احوال دوست گفتا
گفتم ملامت آید گر گرد دوست گردم
حافظ چو طالب آمد جامی به جان شیرین



۸۰۱۹ و ۸۰۱۸

^۱ تلمیع: درخشنان کردن / مُلَمَّع: درخشنان (گونه‌ای شعر که بخشی فارسی و بخشی زبانی دیگر است. این آرایه را تلمیع گویند).

^۲ حافظ مانند خواستارِ جامی به قیمتِ جان شیرین آمد، تا جامِ کرامت از آن بچشد.

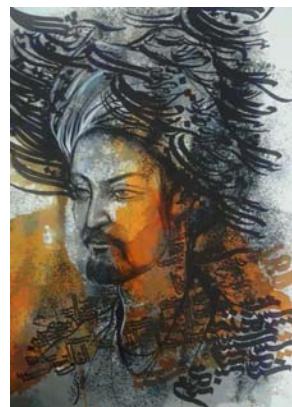
مُلَمْعُ سَعْدِيُّ الشِّيرازِي

تو قدرِ آب چه دانی که در کنارِ فراتی
وَ إِنْ هَجَرْتَ سَوَاءٌ عَشَيْتِي وَ غَدَاتِي
مَضَى الزَّمَانُ وَ قَلْبِي يَقُولُ إِنَّكَ آتِي
اگر گلی به حقیقتِ عَجِینِ آبِ حیاتی
وَ قَدْ تُفَتَّشُ عَيْنُ الْحَيَاةِ فِي الظُّلُمَاتِ
جوابِ تlux بَدِيع است از آن دهانِ نباتی
وَجَدْتَ رَائِحَةَ الْوُدُّ إِنْ شَمَمْتَ رُفَاتِي^۳
محامدِ تو چه گوییم که ماورای صفاتی
که هم کمندِ بلایی و هم کلیدِ نجاتی
أَحَبَّتِي هَجَرُونِي گَمَا تَشَاءُ عُدَاتِي
وَ إِنْ شَكَوْتُ إِلَى الطَّيْرِ نُخْنَ في الْوُكَنَاتِ^۴

سَلِ الْمَصَانِعَ رَكْبًا تَهِيمُ فِي الْفَلَوَاتِ^۵
شبم به روی تو روزست و دیده‌ام به تو روشن
اگر چه دیر بماندم امید بر نگرفتم
من آدمی به جمالت نه دیدم و نه شنیدم
شبانِ تیره امیدم به صبح روی تو باشد
فَكَمْ ثُمَرُّ عَيْشِي وَ أَنْتَ حَامِلُ شَهْدِ
نه پنج روزه عمرست عشق روی تو ما را
وَصَفْتُ كُلَّ مَلِيْحٍ كَمَا تُحِبُّ وَ تَرْضَى
أَخَافُ مِنْكَ وَ أَرْجُو وَ أَسْتَغْيِثُ وَ أَدْنُو
ز چشم دوست فتادم به کامه دلِ دشمن
فراقنامه سعدی عجب که در تو نگیرد



۸۰۲۱ و ۸۰۲۰



^۳ از انبارهای آب درباره سوارانی که در بیابان‌ها تشنه و سرگردانند بپرس. (مَصَانِعَ آبگیرهایی بودند که مزء

گوارایی نداشتند، ولی برای تشنگان سرگردان در بیابان نعمتی بزرگ بود).

^۴ اگر خاک قبرم (استخوان پوسیده‌ام) را ببويی، بوی عشق را می‌بایي.

^۵ عجیب است که نامه جدایی سعدی در تو اثر نمی‌گذارد، و اگر به پرندگان گلایه کنم، در لانه‌ها شیون کنند.

المُعْجَم

شَمَّتْ : بوییدی (شَمَّ، يَشْمُّ) «إِنْ شَمَّتْ: أَكْرَبَوْيِ»	آتی : آینده، درحال آمدن
شَهْدْ : عسل	أَحِبَّةٌ : یاران «مفرد: حَبِيب»
عادِی، عادٍ : تجاوزگر «جمع: عُدَاة» = عَدُو ≠ صَدِيق	أَرْجُو : امید دارم (رَجَا، يَرْجُو)
عَجِينْ : خمیر	أَسْتَغْيِثُ : کمک می خواهم (اَسْتَغْاثَ، يَسْتَغْيِثُ)
عَشَيَّةٌ : شامگاه، آغاز شب	بَدِيعٌ : نو
غَدَاةٌ : صباحگاه، آغاز روز	بُعْدٌ : دوری ≠ قُرْبٌ
فَلَوَاتْ : بیابان‌ها «مفرد: فَلَة»	تَشَاءُ : می خواهد (شَاءَ، يَشَاءُ) شَاءَ = أَرَادَ، طَلَبَ
قَدْ ثُقِنَّشُ : گاهی جست و جو می شود (فَتَّشَ، يُفَتَّشُ)	تَمَرَّرُ : تلخ می کنی (مَرَّ، يُمَرِّرُ)
كَأْسٌ : جام، لیوان	تَهِيمُ : تشنه و سرگردان می شود (هَامَ، يَهِيمُ)
مُجَرَّبٌ : آزموده	جَرَبَ : آزمایش کرد (مضارع: يُجَرِّبُ)
مَحَامِدٌ : ستایش‌ها «مفرد: مَحِمَدةٌ»	حَتَّىٰ يَذُوقَ : تا بچشد (ذاق، يَذُوقُ)
مَصَانِعٌ : انبارهای آب در بیابان (معنای امروزی: کارخانه‌ها)	حَلَّتْ : فرود آمد، حل کرد (حَلَّ، يَحِلُّ)
مَلِيحٌ : با نمک	أَدْنُو : نزدیک می شوم (دَنَا، يَدْنُو)
مَمْزُوجٌ : در هم آمیخته = مخلوط	تَرْضِيٌ : خشنود می شوی (رَاضِيَ، يَرْضِي)
نُحْنُ : شیون کردند (ناح، يَنْوُحُ)	رُفَاقٌ : استخوان پوسیده
وُدٌ : عشق و دوستی ≠ عَدَاوَةٌ	رَكْبٌ : کاروان شتر یا اسب سواران
وَصَفْتُ : وصف کردم (وَصَفَ، يَصِفُ)	سَلْ : بپرس = إِسْأَلٌ (سَأَلَ، يَسْأَلُ)
وُكْنَاتٌ : لانه‌ها «مفرد: وُكْنَةٌ»	شَكَوْتُ : گلایه کردم (شَكَ، يَشْكُو) «إِنْ شَكَوْتُ: اگر کلایه کنم»
هَجَرْتَ : جدا شدی، رها ساختی (هَجَرَ، يَهُجُّرُ)	

٦ ٧

كَلَمَ عَيْنِ الصَّحِيحَ وَ الْخَطَا حَسَبَ نَصَ الدَّرِسِ.

١. الْمُلَمَّاعُ أَشْعَارٌ فَارِسِيَّةٌ مَمْزُوجَةٌ بِالْعَرَبِيَّةِ.
٢. يَرَى حَافِظٌ فِي بُعْدِ حَبِيبِهِ رَاحَةً وَ فِي قُرْبِهِ عَذَابًا.
٣. يَرَى سَعْدِيُّ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ سَوَاءً مِنْ هَجْرٍ حَبِيبِهِ.
٤. قَالَ سَعْدِيُّ مَضَى الزَّمَانُ وَ قَلْبِي يَقُولُ إِنَّكَ لَا تَأْتِي.
٥. لَيْسَ لِحَافِظٍ وَ سَعْدِيٍّ وَ مَوْلَانا جَلَالِ الدِّينِ الرُّومِيٍّ مُلَمَّاعٌ.

اعلَمُوا

إِسْمُ الْفَاعِلِ وَ إِسْمُ الْمَفْعُولِ وَ إِسْمُ الْمُبَالَغَةِ

اسم فاعل به معنای «انجام دهنده یا دارنده حالت» و اسم مفعول به معنای «انجام شده» است.

اسم فاعل و اسم مفعول دو گروهند:

گروه اول بر وزن «فاعِل» و «مفَعُول» هستند که در پایهٔ نهم با وزن آنها آشنا شده بودید.

ماضی	اسم فاعل	صفت فاعلی	اسم مفعول	صفت مفعولی
صَنَعَ	صَانِعٌ	سازنده	مَصْنُوعٌ	ساخته شده
خَلَقَ	خَالِقٌ	آفریدگار	مَخْلُوقٌ	آفریده شده
عَبَدَ	عَابِدٌ	پرستنده	مَعْبُودٌ	پرستیده شده

اکنون با گروه دوم آشنا شوید. **يادم نزود فتحه‌ها و کسره‌ها را در ایندیزاین رنگی کنم!!!**

مضارع	اسم فاعل	صفت فاعلی	اسم مفعول	صفت مفعولی
يُشَاهِدُ	مُشَاهِدٌ	بیننده	مُشَاهَدٌ	دیده شده
يُقْلِدُ	مُقْلَدٌ	تقلید کننده	مُقْلَدٌ	تقلید شده
يُرْسِلُ	مُرْسِلٌ	فرستنده	مُرْسَلٌ	فرستاده شده
يُنتَظِرُ	مُنْتَظِرٌ	انتظار کشنده	مُنْتَظَرٌ	مورد انتظار
يَتَعَلَّمُ	مُتَعَلَّمٌ	یاد دهنده	مُتَعَلِّمٌ	یاد داده شده
يَسْتَخْرُجُ	مُسْتَخْرِجٌ	بیرون آورنده	مُسْتَخْرَجٌ	بیرون آورده شده
يَتَهَاجِمُ	مُتَهَاجِمٌ	حمله کننده	-	-
يَنْكَسِرُ	مُنْكَسِرٌ	شکننده	-	-

با دقت در دو جدول بالا فرق اسم فاعل و اسم مفعول را بیابید.

گروه اول: از فعل‌های ثلاشی مجرّد برگرفته شده‌اند و اسم فاعل و مفعولشان بر وزن فاعل و مفعول است.

گروه دوم: از فعل‌های ثلاشی مزید برگرفته شده و اسم فاعل و مفعولشان با حرف «مُ» شروع می‌شود. (اسم

فاعل : مُ ، (اسم مفعول : مُ)

کچهٔ اخْتِيرْ نَفْسَكَ: ترجم الْكَلِمَاتِ التَّالِيَةَ وَ الدُّعَاءَ، ثُمَّ عَيْنِ اسْمَ الْفَاعِلِ وَ اسْمَ الْمَفْعُولِ.

الْكَلِمَةُ	الْتَّرْجِمَةُ	إِسْمُ الْفَاعِلِ	إِسْمُ الْمَفْعُولِ
يُعَلَّمُ: یاد می‌دهد	مُعَلَّم	□
يَعْلَمُ: می‌داند	عَالِم	□
يَفْتَكِرُ: می‌اندیشد	مُفْتَكِر	□
يُجَهِّزُ: آماده می‌کند	مُجَهَّز	□
يَضْرُبُ: می‌زند	مَضْرُوب	□
يَتَعَلَّمُ: یاد می‌گیرد	مُتَعَلِّم	□

یا صانع کُل مَصْنَوِع یا خالق کُل مَخْلوق یا رازق کُل مَرْزُوق یا مالِک کُل مَمْلُوك. مِنْ دُعَاءِ الْجَوْشِنِ الْكَبِيرِ

اسم مبالغه بر بسیاری صفت یا انجام کار دلالت دارد و دو وزن مهم آن «فَعَال» و «فَعَالَة» است؛ مثال:

عَلَامَة (بسیار دانا)؛ فَهَامَة (بسیار فهمیده) صَبَار (بسیار بُرْدبار)؛ غَفَار (بسیار آمرزندہ)؛ كَذَاب (بسیار

دروغگو)؛ رَزِّاق (بسیار روزی دهنده)؛ خَلَاق (بسیار آفریننده)

كَاهِي وزن «فَعَال» و «فَعَالَة» بر شغل دلالت می‌کند؛ مانند خَبَاز (نانوا)؛ حَدَّاد (آهنگر)

كَاهِي نیز بر ابزار، وسیله یا دستگاه دلالت می‌کند؛ مثال:

فَتَاحَة (در بازن)؛ نَظَارَة (عینک)؛ سَيَارَة (خودرو)

کچهٔ اخْتِيرْ نَفْسَكَ: ترجم الْتَّرَاكِيبِ التَّالِيَةَ.

﴿عَلَامُ الْغُيُوب﴾:

﴿أَمَارَةٌ بِالسَّوْء﴾:

يا غَفَارَ الدُّنُوبِ:

﴿حَمَالَةُ الْحَطَبِ﴾:

الَّطَّيَارُ الْإِيرَانِيُّ:

يا سَتَارَ الْعُيُوبِ:

الْهَانِفُ الْجَوَافُ:

مَيْئُمُ التَّسْمَارُ:

فَتَاحَةُ الزُّجَاجَةِ:

رَسَامُ الصُّورِ:

آلَّتَمَارِينَ

آلَّتَمَرِينُ الْأَوَّلُ: عَيْنِ الْجُمْلَةِ الصَّحِيحَةِ وَغَيْرِ الصَّحِيحَةِ حَسَبَ الْحَقِيقَةِ.

..... ١. الْرَّكْبُ جَمَاعَةٌ مِنَ الْمُسَافِرِينَ يُسَافِرُونَ عَلَى الدَّوَابِ:

..... ٢. الْكَأْسُ زُجَاجَةٌ يُشَرِّبُ مِنْهَا الْمَاءُ أَوِ الشَّايُ أَوِ الْقَهْوَةُ.

..... ٣. غُصُونُ الْأَشْجَارِ فِي الشَّتَاءِ بَدِيعَةٌ حَرِيرَةٌ:

..... ٤. الْغَدَاهُ نِهايَةُ النَّهَارِ، وَبِدَايَهُ ظَلَامُ اللَّيلِ:

..... ٥. يُصْنَعُ الْخُبْزُ مِنَ الْعَجِينِ:

دواَبِ: چارپایان، جنبندگان «مفرد: دَابَّة»

آلَّتَمَرِينُ الثَّانِي: تَرْجِمْ هَذِهِ الْأَحَادِيثَ، ثُمَّ عَيْنِ الْمَطْلُوبَ مِنَكَ.

..... ١. إِيَّاكَ وَمُصَادَقَةَ الْأَحْمَقِ، فَإِنَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَنْفَعَكَ فَيَضُرُّكَ. إِلَمَّا مُعَمَّدٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَيْهِ الْأَمَانُ

الفِعلُ المُضارِع

..... ٢. الْصَّدِيقُ مَنْ كَانَ نَاهِيًّا عَنِ الظُّلْمِ وَالْعُدُوانِ مُعِينًا عَلَى الْبَرِّ وَالْإِحْسَانِ. إِلَمَّا مُعَمَّدٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَيْهِ الْأَمَانُ

الْجَارُ وَالْمَجْرُورُ

..... ٣. إِيَّاكَ وَمُصَادَقَةَ الْكَذَابِ، فَإِنَّهُ يُقَرِّبُ عَلَيْكَ الْبَعِيدَ وَيُبَعِّدُ عَلَيْكَ الْقَرِيبَ. إِلَمَّا مُعَمَّدٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَيْهِ الْأَمَانُ

إِسْمُ الْمُبَالَغَةِ

..... ٤. الْصَّدِيقُ الصَّدُوقُ مَنْ نَصَحَكَ فِي عَيْلَكَ، وَحَفِظَكَ فِي غَيْلَكَ، وَآتَكَ عَلَى نَفْسِهِ. إِلَمَّا مُعَمَّدٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَيْهِ الْأَمَانُ

الْمُبَدَّأُ وَالصَّفَةُ

..... ٥. مَنْ غَضِبَ عَلَيْكَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، فَلَمْ يَقُلْ فِيكَ شَرّاً، فَاتَّخِذْهُ لِنَفْسِكَ صَدِيقًا. إِلَمَّا الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَيْهِ الْأَمَانُ

فِعْلُ الْأَمْرِ

..... ٦. يَا بُنَيَّ، اتَّخِذْ أَلْفَ صَدِيقٍ، وَالْأَلْفُ قَلِيلٌ، وَلَا تَتَّخِذْ عَدُواً وَاحِدًا، وَالْوَاحِدُ كَثِيرٌ. لِقَمَانُ الْحَكِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَيْهِ الْأَمَانُ

فِعْلُ النَّهْيِ

إِيَّاكَ: بِپرهیز مُصادَقَة: دوستی کردن ضَرَر: زیان رساند مُعین: یاری رسان بِر: نیکی یُقَرِّبُ: نزدیک می سازد

یُبَعِّدُ: دور می سازد صَدَوق: راستگو آثر: برگزید لم یَقُلْ: نگفت، نگفته است اِتَّخِذْ: بگیر

آلَّتَّمْرِينُ التَّالِثُ: أَكْتُبْ مُتَرَادِفَ أَوْ مُتَضادَّ كُلَّ كَلِمَةً أَمَامَهَا.

دُكَّان / وُدٌّ / بَحَثٌ / عُدَاة / أَرَادَ / بَعْدٌ / صَحْرَاء / غَدَة / حَرْبٌ

سِلْمٌ	عَشِيَّةٌ	فَتَّشَ	حُبٌّ	أَحِبَّةٌ
مَتَّجَرٌ	دَنَا	شَاءَ	فَلَةٌ	قُرْبٌ

آلَّتَّمْرِينُ الرَّابِعُ: ضَعْ فِي الدَّائِرَةِ الْعَدَدَ الْمُنَاسِبَ. «كَلِمَةً وَاحِدَةً زَائِدَةً»

- | | |
|---|---|
| <p>O زينَةٌ مِنَ الْذَّهَبِ أَوْ الْفِضَّةِ فِي يَدِ الْمَرْأَةِ.</p> <p>O شَرْفٌ وَعَظَمَةٌ وَعِزَّةُ النَّفْسِ.</p> <p>O تَرْكُ الصَّدِيقِ أَوِ الْمُحِبِّ.</p> <p>O مَنْ يُعِجِّبُكَ شَكْلُهُ.</p> <p>O بَيْثُ الطَّيْورِ.</p> | <p>١. الْوُكْكَةُ</p> <p>٢. الْهَجْرُ</p> <p>٣. الْرُّفَاتُ</p> <p>٤. الْكَرَامَةُ</p> <p>٥. الْسُّوَارُ</p> <p>٦. الْمَلِيجُ</p> |
|---|---|

آلَّتَّمْرِينُ الْخَامِسُ: تَرْجِمِ الْأَحَادِيثُ النَّبِيَّةَ التَّالِيَّةَ، ثُمَّ ضَعْ خَطًّا تَحْتَ اسْمِ الْفَاعِلِ.

١. مَنْ قَالَ أَنَا عَالَمٌ فَهُوَ جَاهِلٌ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

٤. سَيِّدُ الْقَوْمِ خَادِمُهُمْ فِي السَّفَرِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

٣. الْجَلِيسُ الصَّالِحُ خَيْرٌ مِنَ الْوَحَدَةِ، وَالْوَحَدَةُ خَيْرٌ مِنْ جَلِيسِ السَّوْءِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

٤. كَاتِمُ الْعِلْمِ، يَلْعَنُهُ كُلُّ شَيْءٍ حَتَّى الْحُوتُ فِي الْبَحْرِ، وَالْطَّيْرُ فِي السَّمَاءِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

حوت: نهنگ، ماهی بزرگ

الْتَّمْرِينُ السَّادِسُ: أَكْمِلِ الْفَرَاغَ فِي التَّرْجِمَةِ، ثُمَّ أَعْرِبِ الْكَلِمَاتِ الْمُلَوَّنَةَ. **أَكْمِلُ:** کامل کن

۱. ﴿وَلَا يَظْلِمْ رَبُّكَ أَحَدًا﴾ الْكَهْفُ : ۴۹

و پروردگارت به کسی

۲. ﴿يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ﴾ النُّورُ : ۳۵

خدا برای مردم

۳. **الْكُتُبُ بَسَاطَتِنُ الْعُلَمَاءِ.** رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

کتاب‌ها دانشمندان هستند.



۸۰۶۸

۴. **ثَمَرَةُ الْعَقْلِ مُدَارَاهُ النَّاسِ.** أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ الْبَشَارَةُ

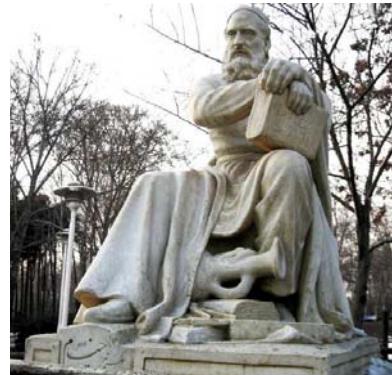
میوهٔ خرد است.

۵. **رَكَاهُ الْعِلْمِ تَشْرُهُ.** أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ الْبَشَارَةُ

زکات دانش است.

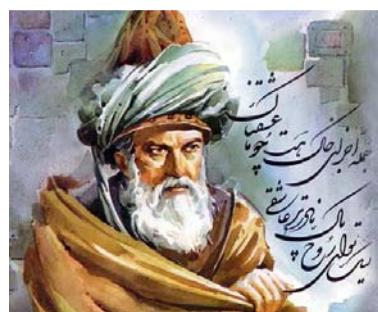
آلبَحْثُ الْعِلْمِيُّ

اکْتُبْ حَوْلَ أَحَدِ هُؤُلَاءِ الشُّعُرَاءِ الْإِيرَانِيِّينَ.



الشَّيْخُ الْبَهَائِيُّ

الْحَكَيمُ عَمْرُ الْخَيَامُ الْنَّيْسَابُورِيُّ



مَوْلَانَا جَلَالُ الدِّينِ الرَّوْمَيُّ

بَشَّارُ بْنُ بُرْدِ



أَبُو الْفَتحِ الْبُسْتَيُّ

أَبُو نُؤَاسِ الْأَهْوَازِيُّ

تصاویر تلفیق می شود. هنوز آماده سازی نشده است. خیلی کار دارد.

آلدرسُ الثالثُ



٨٠٢٩

﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٌ يَطِيرُ

بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَّمٌ أَمْثَالُكُمْ﴾ الأنعام: ٣٨

و هیچ جنبندهای در زمین نیست و نه هیچ پرندهای که با بالهایش پرواز می‌کند، مگر آنکه آنها [نیز] گروههایی مانند شما هستند.

ما مِنْ : هیچ نیست يَطِيرُ : پرواز می‌کند جَنَاح : بال

عَجَائِبُ الْمَحْلُوقَاتِ

تَفَكَّرُوا فِي الْخَلْقِ وَلَا تَفَكَّرُوا فِي الْخَالِقِ. رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

مَنْ يَتَفَكَّرْ فِي خَلْقِ اللَّهِ، يُشَاهِدْ قُدْرَةَ اللَّهِ. ٨٠٣٦ تا ٨٠٣٠



الطَّائِرُ الطَّنانُ: هُوَ أَصْغَرُ طَائِرٍ عَلَى الْأَرْضِ، طُولُهُ خَمْسَةُ سَنْتِيمِترَاتٍ، يَطِيرُ إِلَى الْأَعْلَى وَالْأَسْفَلِ، وَإِلَى الْيَمِينِ وَالشَّمَالِ، وَإِلَى الْأَمَامِ وَالْخَلْفِ. وَانْطِلاَقُهُ وَتَوْقُفُهُ السَّرِيعانِ يُشَيرَانِ التَّعَجُّبَ. سُمِّيَ طَنَانًا لِأَنَّهُ يُحِدُّ طَنِينًا بِسَبَبِ سُرْعَةِ حَرَكَةِ جَنَاحِيهِ، فَإِنْ تُحاوِلْ رُؤْيَةِ جَنَاحِيهِ لَا تَقْدِرْ، أَتَدْرِي لِمَ؟ لِأَنَّهُ يُحَرِّكُ جَنَاحِيهِ ثَمَانِينَ مَرَّةً تَقْرِيبًا فِي الثَّانِيَةِ الْوَاحِدَةِ.



الْتَّمَسَاحُ: لَهُ طَرِيقَةٌ غَرِيبَةٌ فِي تَنْظِيفِ أَسْنَانِهِ، فَبَعْدَ أَنْ يَتَناوَلَ طَعَامَهُ، يَسْتَرِيخُ عَلَى الشَّاطِئِ، فَيَقْتَرِبُ مِنْهُ نَوْعٌ مِنَ الطُّيُورِ بِاسْمِ الزَّقَاقِ، فَيَفْتَحُ التَّمَسَاحُ فَمَهُ، فَيَدْخُلُ ذَلِكَ الطَّائِرُ فِيهِ، وَيَبْدأُ بِنَقْرِ بَقَايَا الطَّعَامِ مِنْ فَمِهِ، وَبَعْدَ أَنْ يَتَنَاهِي مِنْ عَمَلِهِ، يَخْرُجُ بِسَلَامَةٍ.



دوَدَةُ الْأَرْضِ: إِذَا أَصَابَهَا شَيْءٌ قَاطِعٌ، وَقَسَمَهَا إِلَى نَصَفَيْنِ، أَحَدُهُمَا بِلَا رَأْسٍ وَالْأَخَرُ بِلَا ذَيْلٍ، فَإِنَّ هَذِينِ النَّصَفَيْنِ يَنْمُوانِ، لِيَكُونَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا دوَدَةً كَامِلَةً.

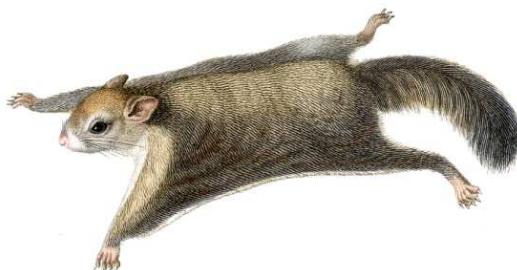


السَّمَكُ الطَّائِرُ: نَوْعٌ مِنَ الْأَسْمَاكِ يَقْفِرُ مِنَ الْمَاءِ بِحَرَكَةٍ مِنْ ذَيْلِهِ القَوِيِّ وَيَطِيرُ فَوْقَ سَطْحِ الْمَاءِ، حَيْثُ يَمْدُدْ رَعْانَفَهُ الْكَبِيرَةُ الَّتِي تَعْمَلُ كَجَنَاحَيْنِ. يَفْعَلُ ذَلِكَ لِفَرَارِ مِنْ أَعْدَاءِهِ. يَطِيرُ هَذَا النَّوْعُ مِنَ السَّمَكِ خَمْسًا وَأَرْبَعِينَ ثَانِيَةً، ثُمَّ يَنْزِلُ إِلَى الْمَاءِ وَيَدْخُلُ فِيهِ.



نَقَارُ الْخَشَبِ: هو يَنْقُرُ جُذْعَ الشَّجَرَةِ بِمِنْقَارِهِ عَشْرَ نَقَرَاتٍ فِي الثَّانِيَةِ عَلَى الْأَقْلَلِ، وَهُذِهِ السُّرْعَةُ لَا تَتَضَرُّ دِمَاغَهُ الصَّغِيرَ. لِنَقَارِ الْخَشَبِ عُضُوٌ لِدَفْعِ الضَّرَبَاتِ؛ الْأَوَّلُ نَسِيجٌ بَيْنَ الْجُمْجُمَةِ وَالْمِنْقَارِ، وَالثَّانِي لِسَانُ الطَّائِرِ الَّذِي يَدْوُرُ دَاخِلَ جُمْجُمَتِهِ.

آلِسْنَجَابُ الطَّائِرُ: لَهُ غِشاً خَاصًّا كَالْمِظَلَّةِ يَفْتَحُهُ حِينَ يَقْفِرُ مِنْ شَجَرَةٍ إِلَى شَجَرَةٍ أَخْرَى، وَيَسْتَطِيعُ أَنْ يَطِيرَ أَكْثَرَ مِنْ مِئَةٍ وَخَمْسِينَ قَدَمًاً فِي قَفْزَةٍ وَاحِدَةٍ.



حَيَّةُ الصَّحَراءِ: فِي مُنْتَصَفِ النَّهَارِ وَعِنْدَمَا تَحْرُقُ الرِّمَالُ مَنْ يَسِيرُ عَلَيْها مِنْ شِدَّةِ الْحَرَّ، تَضَعُ هُذِهِ الْحَيَّةُ ذَنَبَهَا فِي الرَّمَلِ، ثُمَّ تَقْفُ كَالْعَصَا. فَإِذَا وَقَفَ طَيْرٌ أَوْ جَرَادَةٌ عَلَيْها تَصِيدُهُ.



شمال : چپ = یسار ، ≠ یمین	أَحَدٌ : پدید آورده (مضارع: يُحْدِثُ)
صاد : شکار کرد (مضارع: يَصِيدُ)	أَسْفَلٌ : پایین، پایین‌تر ≠ أعلى
ضرر : زیان رساند (مضارع: يَضُرُّ) ≠ نفع	إِسْرَاحٌ : آسود (مضارع: يَسْرِيْحُ)
طار : پرواز کرد (مضارع: يَطِيرُ)	إِنْتَهَىٰ : به پایان رسید (مضارع: يَنْتَهِي)
طنان : مرغ مگس	إِنْطَلَاقٌ : به حرکت درآمدن (انطلاق، يَنْطَلِقُ)
طنین : صدای زنگ، بال پرنده و مانند آن	جِدْعٌ : تنه «جمع: جذوع»
غشاء : پرده، پوشش جانوران و گیاهان مانند پوست و پر	جَرَادَةٌ : ملح
فم : دهان «جمع: أفواه»	جَنَاحٌ : بال «جمع: أجنحة» جناحیه: دو بال او
قفزة : پرش	حَرَقٌ : سوزاند (مضارع: يَحْرُقُ)
لا تَفَكَّرُوا = لا تَفَكَّرُوا (حرف ت برای آسانی تلفظ حذف شده است).	حَيَّةٌ : مار «جمع: حَيَّات»
ما مِنْ: هیچ نیست «ما مِنْ دَابَّةٍ: هیچ جنبدهای نیست»	دَرَىٰ : دانست (مضارع: يَدْرِي) = عَلِم
مِظَلَّةٌ : چتر	دِماغٌ : مغز
مُنْتَصَفٌ : نیمه	دُودٌ، دُودَةٌ : کرم «جمع: دیدان»
نسیج : بافت (بافت پیوندی)	ذَيْلٌ : دُم «جمع: أَذِيال» = ذَنْب
نَقَارُ الْخَشَبِ : دارکوب	رَمْلٌ : ماسه «جمع: رِمال»
نَقَرَ : نوك زد، کلیک کرد (مضارع: يَنْقُرُ / مصدر: نَقْرٌ)	زَعَافٌ : بالههای ماهی «مفرد: زَعْنَفَة»
	رَقْزَاقٌ : مرغ باران

أَحَبْ عَنِ الْأَسْئِلَةِ التَّالِيَةِ حَسَبَ نَصُّ الدَّرْسِ إِجَابَةً قَصِيرَةً.

۱. يَمْ يَطِيرُ السِّنْجَابُ الطَّائِرُ حِينَ يَقْفِرُ مِنْ شَجَرَةٍ إِلَى شَجَرَةٍ؟

۲. أَيْ طَائِرٍ يُسَايِدُ التَّمْسَاحَ فِي تَنْظِيفِ أَسْنَاهِ؟

۳. لِمَادِي سُمِّيَ الطَّائِرُ الطَّنَانُ بِهَذَا الِاسْمِ؟

۴. مَتَى تَصِيدُ حَيَّةُ الصَّحْرَاءِ الْجَرَادَةَ؟

۵. كَم ثَانِيَةً يَطِيرُ السَّمَكُ الطَّائِرُ؟

۶. ما هُوَ أَصْغَرُ طَائِرٍ عَلَى الْأَرْضِ؟

اعلموا

اُسْلُوبُ الشَّرْطِ وَ آدَوَاتُهُ

مهمترین ادوات شرط عبارتند از: «مَنْ، مَا، إِنْ، إِذَا» معمولاً این ادوات بر سر عبارتی می‌آیند که دو فعل دارد، فعل اول فعل شرط و فعل دوم جواب شرط نام دارد. گاهی نیز جواب شرط به صورت جملهٔ اسمیه است. وقتی ادات شرط بر سر جملهٔ دارای دو فعل ماضی بیاید، می‌توانیم فعل شرط را مضارع التزامی و جواب آن را مضارع اخباری ترجمه کنیم.

مضارع اخباری ترجمه کنیم.



﴿مَنْ﴾: هرکس» مثال:

مَنْ يُحاوِلُ كَثِيرًا، يَصِلُ إِلَى هَدْفِهِ.

هرکس بسیار تلاش کند، به هدفش می‌رسد.

مَنْ فَكَرَ قَبْلَ الْكَلامِ، قَلَ حَطَّوْهُ.

هرکس پیش از سخن گفتن اندیشید، خطایش کم شد.

هرکس پیش از سخن گفتن بیندیشد، خطایش کم می‌شود.



﴿ما﴾: هرچه» مثال:

ما تَرْزَعُ في الدُّنْيَا، تَحْصُدُ في الْآخِرَةِ.

هرچه در جهان بکاری، در آخرت درو می‌کنی.

ما فَعَلْتَ مِنَ الْخَيْرَاتِ، وَجَدَّهَا ذَخِيرَةً لِآخِرَتِكَ.

هرچه از کارهای نیک انجام دادی، آنها را اندوخته‌ای برای آخرت یافتی.

هرچه از کارهای نیک انجام بدھی، آنها را اندوخته‌ای برای آخرت می‌یابی.



﴿إِنْ﴾: اگر» مثال:

إِنْ تَرْزَعَ خَيْرًا، تَحْصُدُ سُرورًا.

اگر نیکی بکاری، شادی درو می‌کنی.



إِنْ صَبَرْتَ، حَصَلْتَ عَلَى النَّجَاحِ فِي حَيَاةِكَ.

اگر صبر کنی، در زندگی‌ات موفقیت به دست می‌آوری. ٨٠٤٣



﴿إِذَا: هرگاه، اگر﴾؛ هنگامی که إذا بر سر فعل ماضی بیاید، می‌توانیم آن را مضارع معنا کنیم؛ مثال:

إِذَا اجْتَهَدْتَ، نَجَحْتَ. هرگاه (اگر) تلاش کنی، موفق می‌شوی. ٨٠٤٢



كَفَرَ إِخْتِرُونَ نَفْسَكَ: ترجم الایات، ثُمَّ عَيْنُ أَدَاءَ الشَّرِطِ وَ فِعْلَ الشَّرِطِ، وَ جوابه.

١. ﴿وَ مَا تُقدِّمُوا لِأَنفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ﴾ آل‌بقرة: ١١٠

٢. ﴿وَ إِذَا قَضَى أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ آل‌بقرة: ١١٧

٣. ﴿إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يُبَتِّلُ أَقْدَامَكُمْ﴾ مُحمد: ٧

٤. ﴿وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾ الطلاق: ٣

قضی امرًا: دستور فرمود گن: باش یعنیت: استوار می‌سازد یتوکل: توکل کند حسب: بس

حوارُ

(فِي الْمَلَعِبِ الرِّيَاضِيِّ)

إبراهيم	إسماعيل
لِمُشَاهَدَةِ أَيْ مُبَارَّةٍ؟	تَعَالَ نَذَهَبُ إِلَى الْمَلَعِبِ.
بَيْنَ مَنْ هُدِيَ الْمُبَارَّةُ؟	لِمُشَاهَدَةِ مُبَارَّةِ كُرَّةِ الْقَدْمِ.
الْفَرِيقَانِ تَعَادِلَا قَبْلَ أَسْبُوعَيْنِ.	بَيْنَ فَرِيقِ الصَّدَاقَةِ وَ السَّعَادَةِ.
أَيْ الْفَرِيقَيْنِ أَقْوَى؟	أَتَدَكَّرُ ذَلِكَ.
عَلَى عَيْنِي. تَعَالَ نَذَهَبُ.	كِلاهُمَا قَوِيَّانِ. عَلَيْنَا بِالدُّهَابِ إِلَى الْمَلَعِبِ قَبْلَ أَنْ يَمْتَلِئَ بِالْمُتَفَرِّجِينَ.
فِي الْمَلَعِبِ	
هُوَ هَجَّامٌ عَلَى مَرْمَى فَرِيقِ السَّعَادَةِ. هَدَافٌ، هَدَافٌ!	أُنْظُرْ؛ جَاءَ أَحَدُ مُهَاجِمِي فَرِيقِ الصَّدَاقَةِ. سَيُسَجِّلُ هَدَافًا.
رُبَّمَا بِسَبَبِ تَسْلُلٍ. لَا أَعْلَمُ. آه، خَطَا.	لِكِنَ الْحَكْمَ ما قِيلَ الْهَدَاف؛ لِمَاذا؟!
أَخْسَنْتَ، يُعْجِبُنِي حِدَّاً حَارِسُ مَرْمَى فَرِيقِ السَّعَادَةِ!	أُنْظُرْ، هَجَّمَهُ قَوِيَّهُ مِنْ جَانِبِ لاعِبِ فَرِيقِ الصَّدَاقَةِ.
الْخَامِسَةُ إِلَّا دَقِيقَتَيْنِ.	كِمِ السَّاعَةُ؟
لَقَدْ تَعَادَلَا مَرَّةً ثَانِيَةً بِلَا هَدَافٍ.	الْحَكْمُ يَصْفِرُ.

عكس مناسب نیست. نوشته ها باید پاک شود. !!!!



مُبَارَة: مسابقه تَعَادَل: برابر شد أَتَدَرَّج: به ياد می آورم كِلا: هر دو أَنْ يَمْتَيِّز: که پر شود
مُتَقَرِّج: تماشاجی سَيِّسَجُل: ثبت خواهد کرد هَدَف: گُل مَرْمَى: دروازه تَسْلُل: آفساید
يُعِجِّبُنِي: مرا در شگفت می آورَد، خوشم می آید (أَعْجَبَ، يُعْجِبُ) حَكَم: داور حارِسُ مَرْمَى: دروازه‌بان

٨٠٤٤

الْتَّمَارِين

الْتَّمَرِينُ الْأَوَّلُ: أَيُّ گَلْمَةٍ مِنْ گَلِمَاتِ مُعْجَمِ الدَّرِسِ تُنَاسِبُ التَّوْضِيحاَتِ التَّالِيَّةَ؟

- ١. أَدَاهُ لِحِفْظِ الْإِنْسَانِ أَمَامَ أَشْعَةِ الشَّمْسِ أَوْ نُزُولِ الْمَطَرِ أَوِ الثَّلَجِ:
- ٢. طَائِرٌ يَنْقُرُ جُذُوعَ الْأَشْجَارِ وَ يَسْتَخْرُجُ دُودَهَا وَ يَصْنَعُ عُشًا فِيهَا:
- ٣. حَشَرَةٌ طَائِرَةٌ، تَسْتَطِيعُ الْقَفْزَ أَكْثَرَ مِنْ مِتْرٍ:
- ٤. حَيَوانٌ طَوِيلٌ يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ:
- ٥. عَضْوٌ يَطِيرُ بِهِ الطَّائِرُ:

بَطْنٌ: شِكْمٌ

الْتَّمَرِينُ الثَّانِي: تَرْجِمُ الْعِبَاراتِ التَّالِيَّةَ، ثُمَّ أَعْرِبُ الْكَلِمَاتِ الْمُلَوَّنَةَ.

١. تَسْقُطُ أَسنانُ سَمَكِ الْقِرْشِ دَائِمًا وَ تَنْمُو أَسنانُ جَدِيدَةٌ مَكَانَهَا. وَ فِي بَعْضِ أَنْواعِهِ تَنْمُو آلَافُ الْأَسنانِ فِي سَنَةٍ وَاحِدَةٍ.

٢. يُعَدُّ الْحُوتُ الْأَزْرَقُ أَكْبَرَ الْكَائِنَاتِ الْحَيَّةِ فِي الْعَالَمِ. يَيْلُغُ طُولُهُ ثَلَاثَيْنَ مِتْرًا وَ وزْنُهُ مِئَةً وَ سَبْعِينَ طُنًّا تَقْرِيبًا. (يُعَدُّ: به شمار می روید / طُنًّ: تن)

٣. الْتَّمْسَاحُ لَا يَيْكِي عِنْدَ أَكْلِ فَرِيسَتِهِ، بَلْ عِنْدَمَا يَأْكُلُ فَرِيسَةً أَكْبَرَ مِنْ فَمِهِ، تُفْرِزُ عَيْوَنَهُ سَائِلًا كَانَهُ دُمَوعٌ. (فَرِيسَة: شکار، طعمه)

٤. لَهَجَاتُ نَوْعٍ وَاحِدٍ مِنَ الطُّيُورِ تَخْتَلِفُ مِنْ مِنْطَقَةٍ إِلَى مِنْطَقَةٍ أُخْرَى.

٥. يُقَدِّرُ الْعُلَمَاءُ أَنَّوْعَ الْكَائِنَاتِ الْحَيَّةِ فِي بِحَارِ الْعَالَمِ بِالْمَلَائِيْنِ. (يُقَدِّرُ: برآورد می کنند)

عَيْنِ الْفِعْلِ الْمُتَعَدِّدِيِّ مِنْ هَذِهِ الْأَفْعَالِ الَّتِي جَاءَتْ فِي الْجُمَلِ السَّابِقَةِ:

تَسْقُطُ / يَأْكُلُ / تَخْتَلِفُ / يُقَدِّرُ

آلَّمَرْيِنُ الْثَالِثُ: تَرْجِمَ الْأَفْعَالَ التَّالِيَةَ.

إنْقاذ: نجات دادن إنْقَذْ: يُنْقِذُ: أَنْقَذَ:
إِنْتِبَاعٌ: دور شدن لَا تَبْتَعِدُ: يَبْتَعِدُ: إِنْتَبَعَ:
إِنْقِطَاعٌ: بريده شدن لَا تَنْقِطِعُ: يَنْقِطِعُ: إِنْقَطَعَ:
إِسْتِخْدَامٌ: به کار گرفتن إِسْتَخْدِمْ: يَسْتَخْدِمُ: إِسْتَخْدَمَ:
مُجَالَسَةٌ: همتشینی کردن جَالِسٌ: يُجَالِسُ: جَالَسَ:
تَذَكْرٌ: به یاد آوردن لَا تَتَذَكَّرُ: يَتَذَكَّرُ: تَذَكَّرَ:
تعَايُشٌ: همزیستی کردن تَعَايَشٌ: يَتَعَايَشُ: تَعَايَشَ:
تَحْرِيمٌ: حرام کردن لَا تُحَرِّمُ: يُحَرِّمُ: حَرَمَ:

آلَّمَرْيِنُ الرَّابِعُ: ضَعْ هَذِهِ الْجُمَلَ وَ التَّرَاكِيبَ فِي مَكَانِهَا الْمُنَاسِبِ.

هُؤلَاءِ نَاجِحَاتُ. هُذَانِ الْمُقْتَرِحَانِ، تِلْكَ الْحِصَةُ، أُولَئِكَ عُمَلَاءُ الْعَدُوِّ. هُؤلَاءِ جُنُودُ. هَاتَانِ الْبِطَاقَتَانِ،

مفرد مؤنث	مثنى مذكر	مثنى مؤنث	جمع مذكر سالم	جمع مؤنث سالم	جمع مذكر مكسر

آلَّتَّمْرِينُ الْخَامِسُ: ضَعِ الْمُتَرَادِفَاتِ وَالْمُتَضادِاتِ فِي مَكَانِهَا الْمُنَاسِبِ. ≠

شِمال / إِبْتِعاد / تَكَلْم / إِجْلِس / خَلْف / عَدَاوَة / أَحْيَاء / مَرَّةً / يَنْفَعُ / يَعْلَمُ / يَبْكِي / أَعْلَى

..... = يَسَار = تَارَةً ≠ قُمْ = يَدْرِي
..... ≠ أَسْفَل ≠ تَقْرُب ≠ أَمْوَات ≠ يَضْحَكُ
..... ≠ صَدَاقَة ≠ سَكَّت ≠ أَمَام ≠ يَضْرُ

آلَّتَّمْرِينُ السَّادِسُ: أَكْمِلْ تَرْجِمَةَ الْأَيَاتِ وَالْحَدِيثَيْنِ، ثُمَّ عَيْنْ أَدَاءَ الشَّرْطِ وَفِعْلَ الشَّرْطِ، وَجَوابَهُ.

۱. ﴿وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ حَيْرٍ يَعْلَمُهُ اللَّهُ﴾ البَقَرَةُ: ۱۹۷

و آنچه را از کار نیک ، خدا آن را می‌داند. (از آن آگاه است.)

۲. ﴿إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ﴾ الإِسْرَاءُ: ۷

اگر نیکی کنید، به خودتان

۳. ﴿إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلُ لَكُمْ فُرْقَانًا﴾ الْأَنْفَالُ: ۲۹

اگر پروای خدا کنید، برایتان نیروی تشخیص حق از باطل

۴. مَنْ سَأَلَ فِي صِغَرِهِ، أَجَابَ فِي كِبَرِهِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

هرکس در خردسالی اش بپرسد، در بزرگسالی اش

۵. إِذَا مَلَكَ الْأَرَادِلُ، هَلَكَ الْأَفَاضِلُ. الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ

هرگاه فرومایگان فرمانروا شوند، شایستگان

عربی زبان قرآن (۲) پایهٔ یازدهم رشتهٔ ادبیات و علوم انسانی

آلدرس الرّابع



﴿الرَّحْمَنُ * عَلَمَ الْقُرْآنَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ * عَلَمَهُ

الْبَيَانَ﴾ آرَحْمَنْ: ۱ تا ۴

خدای بخشاینده، قرآن را آموزش داد، انسان را آفرید، سخن گفتن را به او آموخت.

تأثيرُ اللُّغَةِ الْفَارِسِيَّةِ عَلَى الْلُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ ٨٠٤٧ و ٨٠٤٦



المفردات الفارسية دخلت اللغة العربية مُنذ العصر الجاهلي، فقد نقلت إلى العربية الفاظ فارسية كثيرة بسبب التجارة ودخول الفرس في العراق واليمن، وكانت تلك المفردات ترتبط ببعض البضائع التي ما كان عند العرب **المسك** و **الدياج**. و اشتَدَ النَّقلُ مِنَ الفارسية إِلَى الْعَرَبِيَّةِ بَعْدَ اِنْضِمَامِ إِيرَان إِلَى الدُّولَةِ الْإِسْلَامِيَّةِ.

و في العصر العباسي شاع نفوذ اللغة الفارسية حين شارك الفرس في قيام الدولة العباسية على يد أمثال أبي مسلم الخراساني و آل برماك. و كان لابن المقفع دوراً عظيم في هذا التأثير، فقد نقل عدداً من الكتب الفارسية إلى العربية، مثل كليلة و دمنة.

و كان سيبويه الشirازي من أعاظم **النحوين**، و يعد كتابه من أهم الكتب في النحو و الصرف. و للفيروزآبادي معجم مشهور يضم مفردات كثيرة باللغة العربية باسم «القاموس»، و قد اشتهر شعراء إيرانيون أنشدوا أشعاراً عربية، و أبدعوا في هذا الفن كأبي نواس و بشار بن برد و ...

و قد **بيَّنَ** علماء العربية و الفارسية أبعاد هذا التأثير في دراساتهم، فقد **أَلَّفَ** الدكتور التونسي **كتاباً يضم الكلمات الفارسية المُعرَبة** سماه «معجم المُعرَبات الفارسية في اللغة العربية».

أما الكلمات الفارسية التي دخلت إلى اللغة العربية فقد **تغيرت** صواتها و أوزانها، و **نطَّها** العرب وفقاً **لِالسِّنَتِ** لهم، فقد بدأوا الحروف الفارسية «گ، چ، پ» التي لا توجد في لغتهم إلى حروف قريبة من مخارجها؛ مثل:

پردیس ← فِرَدَوْس، مهراگان ← مهراجان، چادرشـب ← شَرَشَف و ...

و **بِالإِضَافَةِ إِلَى** تغيير بناء الكلمات التي أخذتها العرب من الفرس، **اشتقوا** منها كلمات أخرى، مثل «يَكِنِزُونَ» في آية ﴿...يَكِنِزُونَ الْذَّهَبَ وَ الْفِضَّةِ...﴾ من كلمة «گنج» الفارسية.

لابد أن نعلم أن تبادل المفردات بين اللغات المُتَجَاوِرَة في العالم أمر طبيعي يجعلها غنيةً في الأسلوب والبيان، ولا نستطيع أن نجد لغة بدون كلمات دخيلة، و كان تأثير اللغة الفارسية على اللغة العربية قبل الإسلام أكثر من تأثيرها بعد الإسلام، وأما بعد ظهور الإسلام فقد أزدادت المفردات العربية في اللغة الفارسية بسبب العامل الديني.

المُعَرَّبَاتُ الْفَارِسِيَّةُ لِلْمُطَالَعَةِ



إبریشم / إبريق: آبریز / أرجوانی: آرغوانی / استاذ: أستاد / إستراق: سترگ / أسطوانة: استوانه / بابونج: بابونه / بخشیش ← بخشش (بالفارسیه: انعام) / بابوج (نوع من الحداء) ← پاپوش / باذجان: باتنگان (بالفارسیه: بادمجان) / بربط: (بر بالفارسیه: سینه + بت: بالفارسیه: اردک) من آلات الموسيقی / بزرخ ← بزر آخو (العالم الأعلى: جهان بالا) / برنامچ: برنامه / برواز ← پرواز: قاب / بُریده دُم: پست / بستان: بوستان / بغداد: بخ + داد (خداداد) / بوسة ← بوسه / بهلوان ← پهلوان (بالفارسیه: بندهزار) / بُس: بس / بَطْ: بت (بالفارسیه: اردک) / بُلُور: بلور / بنفاسچ: بنفسه / تاريخ: تاریک / تتویج: تاج گذاری ← تاج / تخت: تخت / ترجمان (ترجمة) ← ترژبان / تئور: تور / توت: توت / جاموس: گاویش / جزر: گزر / جص: گچ / جلاب: گلاب / جلنار: گلنار / جناح: گناه / جندی: گندی / جوراب: گورپا (گوراپ) / جوز: گوز (بالفارسیه: گردو) / جوشن: زره / جوهـر: گوهـر / حرباء: هوـربـان (هـور: خـور «خـورـشـيد») / خـانـه: خـانـه (بـيوـتـ فـيـ لـعـبـهـ الشـطـرـنجـ) / خـندـقـ: گـندـگـ / دـجلـهـ: تـيـگـهـ (تـنـدـ وـ تـيزـ) / درـويـشـ: درـويـشـ / دـسـتورـ ← دـسـتورـ: قـانـونـ / دـيـاجـ: دـيـاـ / دـينـ: دـيـنـ / رـازـيـائـجـ: رـازـيـانـهـ / رـزـقـ ← رـوـچـيـكـ، رـوزـيـكـ (روـزـيـ) / رـوزـنـامـهـ ← رـوزـنـامـهـ (بالفارسـيـهـ: تـقـوـيمـ) / رـوزـنـهـ ← رـوزـنـهـ / رـهـنـامـجـ: رـاهـنـامـهـ (دـلـيـلـ لـلـسـفـرـاتـ الـبـحـرـيـهـ) / زـرـگـشـ ← زـرـکـشـ (نـسـجـ رـوزـنـامـهـ) القـماـشـ بـخـيوـطـ مـنـ الـدـهـبـ: تـارـهـاـيـ زـرـ بـهـ پـارـچـهـ كـشـيـدـ) / زـمانـ: زـمانـ / زـمـهـريـ: بـارـدـ جـداـ / زـبـيلـ: (زنـ: إـمـرـأـهـ + بالـ: يـدـ = عـلـىـ يـدـ) زـنـجـارـ: زـنـگـارـ / سـاـذـجـ: سـادـگـيـ «سـادـگـيـ» / سـاعـهـ: سـايـهـ / سـجـيلـ: سـنـگـگـلـ / سـخـطـ: سـخـتـ (الـعـضـبـ الـكـثـيرـ) / سـراجـ: الـمـرأـهـ) / سـنـجـارـ: زـنـگـارـ / سـاـذـجـ: سـادـگـيـ «سـادـگـيـ» / سـاعـهـ: سـايـهـ / سـجـيلـ: سـنـگـگـلـ / سـخـطـ: سـخـتـ (الـعـضـبـ الـكـثـيرـ) / سـراجـ: چـرـاغـ / سـرـادـيقـ: سـراـپـرـدـهـ / سـرـخـسـ: سـرـخـسـ / سـرـدـابـ: سـرـدـابـ (بنـاءـ تـحـتـ الـأـرـضـ) / سـرـمـدـ: سـرـمـدـ (ما لا أـوـلـ لـهـ وـ لاـ آخرـ) / سـرـوالـ: شـلـوارـ / سـكـرـ: شـكـرـ / سـكـنـجـيـنـ: سـرـکـهـ انـگـيـنـ / سـلـجـمـ (لـفـتـ): شـلـغـمـ / سـنـجـابـ: سـنـجـابـ / سـوـسـنـ: سـوـسـنـ / شـاشـةـ: صـفـحةـ تـلـويـزـيونـ ← شـيشـهـ / شـاهـيـنـ (صـفـرـ): شـاهـيـنـ / شـوـنـدرـ: چـعنـدـرـ / شـهـدـانـجـ: شـاهـدـانـهـ / شـهـدـ: عـسلـ / شـيءـ ← شـيءـ: چـيزـ / صـفـقـ: دـستـ زـدـ ← چـنـکـ / صـلـيـبـ ← چـلـيـپـاـ / صـنـجـ: چـنـگـ، سـنـجـ / طـازـجـ: تـازـهـ / طـاسـتـ: نـشتـ / عـقـرـيـ ← آـبـکـارـيـ / عـفـريـتـ ← آـفـريـدـ / فـرـجارـ بـرـکـارـ ← پـرـگـارـ / فـسـتـقـ: پـستـهـ / فـلـفـلـ: پـلـلـ / فـولـادـ: پـولاـدـ / فـيـروـزـ ← پـيـروـزـ / فـيـروـزـ: فـيـروـزـهـ / فـيلـ: پـيلـ / كـأسـ: كـاسـهـ / كـافـورـ ← كـاـپـورـ / گـهـرـباءـ: کـاهـرـباـ / گـزـ: گـچـ / لـجامـ: لـگـامـ / مـحـرابـ: مـهـرـابـ / مـسـجـدـ: مـزـگـتـ / مـسـكـ ← مشـكـ: مشـكـ / مـيزـابـ ← مـيزـابـ: نـاوـدانـ گـهـيـزـ+آـبـ» / نـارـنـجـ ← نـارـنـجـ: نـارـنـجـ / نـسـريـنـ: نـسـريـنـ / نـفـطـ: نـفتـ / نـماـرقـ: بالـشـهاـ (جمع نـرـمـکـ) / نـمـوذـجـ: نـمـونـهـ وـردـ ← وـردـ / وـزـيرـ: وـيـچـيرـ / هـنـدـسـهـ: آـنـداـزـهـ

المُعْجم

ديباج : ابريشم

أَبْدَعَ : نوآوري كرد (مضارع: يُبْدِعُ)

اَزْدَادَ : شرکت کرد (مضارع: يُشارِكُ)

اَزْدَادَ : افرايش يافت (مضارع: يَزْدَادُ)

شَاعَ : فرا گرفت (مضارع: يَشْيَعُ)

إِشْتَدَّ : شدّت گرفت (مضارع: يَشْتَدُّ)

ضَمَّ : در بر گرفت (مضارع: يَضْمُّ)

إِشْتَقَّ : بر گرفت (مضارع: يَشْتَقُّ)

فُرْسُ : ایرانیان

إِشْتَهَرَ : نامدار شد (مضارع: يَشْتَهِرُ)

مِسْكٌ : مُشك

الْسِنَةُ : زبان‌ها (مفرد: لسان)

مُعَرَّبٌ : عربی شده

أَلَّفَ : نگاشت (مضارع: يُؤْلِفُ)

مُفرَدَاتٌ : واژگان

إِنْضِمَامٌ : پیوستن (ماضی: إِنْضَمَّ / مضارع: يَنْضَمُ)

مُنْدُّ : از هنگام

بِالْإِضَافَةِ إِلَى : افزوون بر

نَحْوِيٌّ : آگاه به دستور زبان عربی

بَيَّنَ : آشکار کرد (مضارع: يُبَيِّنُ)

نَطَقَ : بر زبان آورد (مضارع: يَنْطِقُ)

تَغَيَّرَ : دگرگون شد (مضارع: يَتَغَيَّرُ)

وَفْقًاً لِـ : بر اساس

دَخِيلَةٌ : وارد شده

أَجَبْ عَنِ الْأَسْئِلَةِ مُسْتَعِينًا بِالنَّصْ.

١. لِمَاذَا ازدادَتِ الْمُفَرَّدَاتُ الْعَرَبِيَّةُ فِي الْلُّغَةِ الْفَارِسِيَّةِ بَعْدَ ظُهُورِ الإِسْلَامِ؟

٢. بَعْدَ أَيِّ حادِثٍ تارِيخِيٍّ اشْتَدَّ نَقْلُ الْكَلِمَاتِ الْفَارِسِيَّةِ إِلَى الْعَرَبِيَّةِ؟

٣. مَنْ هُوَ مُؤَلِّفُ «مُعْجمِ الْمُعَرَّبَاتِ الْفَارِسِيَّةِ فِي الْلُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ»؟

٤. مَتَى دَخَلتِ الْمُفَرَّدَاتُ الْفَارِسِيَّةُ إِلَى الْلُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ؟

٥. بِأَيِّ سَبِّبَ نُقلَتِ الْمُفَرَّدَاتُ الْفَارِسِيَّةُ إِلَى الْعَرَبِيَّةِ؟

٦. أَيُّ شَيْءٍ يَجْعَلُ الْلُّغَةَ غَنِيَّةً فِي الْأُسْلُوبِ وَالْبَيَانِ؟

اعلموا

المَعْرِفَةُ وَ النَّكِرَةُ

که اسم **معرفه** اسمی است که نزد گوینده و شنونده یا خواننده **شاخته** شده است؛ اما اسم **نکره**،

ناشاخته است. مهم‌ترین نشانهٔ اسم معرفه «**داشتِ الْاَلْ**» است؛ مثال:

جاءَ مُدَرِّسٌ: معلمی آمد. جاءَ الْمُدَرِّسُ: معلم آمد.

وَجَدْتُ الْقَلَمَ: قلمی را یافتم. وَجَدْتُ قَلَمًا: قلم را یافتم.

معمولًا هرگاه اسمی به صورت نکره باید و همان اسم دوباره همراه «ال» تکرار شود، می‌توان الف و لامش



را «این» یا «آن» ترجمه کرد؛ مثال: **۸۰۴۸**

رَأَيْتُ أَفْرَاسًا. کانَتِ الْأَفْرَاسُ جَنْبَ صَاحِبِها.

اسپهایی را دیدم. آن اسب‌ها کنار صاحب‌شان بودند.

کلمه **أَفْرَاسًا** «نکره» است. اسم نکره نزد گوینده، شنونده یا خواننده ناشاخته است؛ اسم نکره جز در اسم

خاص (یعنی نام مخصوص یک نفر، یک مکان ...) معمولًا تنوین (-، -، -) دارد؛ مثال: رَجُلٌ، رَجُلٍ وَ رَجُلٌ

اسم نکره معمولًا در ترجمة فارسی به حرف «ی» می‌آید؛ مثال:

رَأَيْتُ بُومَةً فَوَقَ شَجَرَةً. جغدی را بالای درختی دیدم.

که **إِخْتَبَرْ نَفْسَكَ**: ترجم حسب قواعد المعرفة و النکرة.

۱. ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ مَثُلُ نُورِهِ كِبِيشَكَةٍ﴾ فيها مصباح المصباح في زجاجةٍ

الزجاجة كأنها كوب دُرْيٌ ﴿النور: ۳۵﴾ مشکاه: چراغدان دُری: درخشان

۲. ﴿... أَرْسَلْنَا إِلَى فِرْعَوْنَ رَسُولًا فَعَصَى فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ...﴾ المزمل: ۱۵ و ۱۶ عَصَى: نافرمانی کرد

۳. عَالِمٌ يُنَتَّقُ بِعِلْمِهِ، خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ عَابِدٍ. رسول الله ﷺ

ترجمة الفعل المضارع (۱)

Hollow حروف «أَنْ»: که و «يَأْنِي، لِكَيْ، حَتَّى»: تا اینکه، برای اینکه، برای اینکه» بر سر فعل مضارع می‌آیند و در معنا و شکلِ

ظاهر آن تغییراتی ایجاد می‌کنند. (به جز در جمع مؤنث)

فعل‌های مضارع پس از این حروف، به صورت «مضارع التزامی» ترجمه می‌شوند؛ مثال:

يَحْكُمُ: داوری می‌کند حَتَّى يَحْكُمَ: تا داوری کند در این‌باره علامت انتها کلمه قرمز می‌شود!

يُحاوِلُونَ: تلاش می‌کنند أَنْ يُحاوِلُوا: که تلاش کنند

تَحْرِزُونَ: غصه می‌خورید لِكَيْ لَا تَحْرِزَنَوْ: تا غصه نخورید

يَجْعَلُ: قرار می‌دهد لِيَجْعَلَ: تا قرار بدهد

يَدْهَبُنَ: می‌روند كَيْ يَدْهَبَنَ: تا بروند

Hollow حرف «لَنْ» بر سر فعل مضارع می‌آید و در شکلِ ظاهر آن (به جز در جمع مؤنث) تغییر ایجاد می‌کند؛ فعل

مضارع دارای «لَنْ» معادل «آینده منفی» در زبان فارسی است؛ مثال:

تَنَالُونَ: دست می‌یابید لَنْ تَنَالُوا: دست نخواهید یافت

إِخْتِرْ نَفْسَكَ: ترجم الآيات و الأحاديث حسب قواعد الدرس، ثم عِنْ الْفَعَالِ الْمُضَارِعَةِ.

۱. ﴿وَعَسَى أَن تَكَرَّهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَن تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ﴾

۲. ﴿...أَنفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُم مِنْ قَبْلِ أَن يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا يَبْيَعُ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفاعةٌ﴾

۳. مِنْ أَخْلَاقِ الْجَاهِلِ الْإِجَابَةُ قَبْلَ أَن يَسْمَعَ وَالْمُعَارَضَةُ قَبْلَ أَن يَفْهَمَ وَالْحُكْمُ بِمَا لَا يَعْلَمُ.

عَسَى: شاید رَزَقَ: روزی داد خُلَّة: دوستی مُعاوَضَة: مخالفت

به ترتیب: آل‌بقرة: ۲۱۶ / آل‌بقرة: ۲۵۴ / الإمام الصادق ع

الْتَّمَارِين

✓ ✗

الْتَّمَرِينُ الْأَوَّلُ: عَيْنِ الْجُمْلَةِ الصَّحِيحَةِ وَغَيْرِ الصَّحِيحَةِ حَسَبَ الْحَقِيقَةِ.

- ١. الْمِسْكُ عِطْرٌ يُتَّخَذُ مِنْ نَوْعٍ مِنَ الْغِزَلانِ.
- ٢. الْشَّرَشْفُ قِطْعَةٌ قُمَّاשٌ تَوَضَّعُ عَلَى السَّرِيرِ.
- ٣. الْعَرَبُ يَنْتَقِلُونَ الْكَلِمَاتِ الدَّخِيلَةَ طَبَقَ أَصْلِهَا.
- ٤. فِي الْلُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ مِئَاتُ الْكَلِمَاتِ الْمُعَرَّبَةِ ذَاتُ الْأَصْوُلِ الْفَارِسِيَّةِ.
- ٥. الْأَفَ الدُّكْتُورُ التُّونِجِيُّ كَتَابًا يَضمُ الْكَلِمَاتِ الْتُرْكِيَّةِ الْمُعَرَّبَةِ فِي الْلُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ.

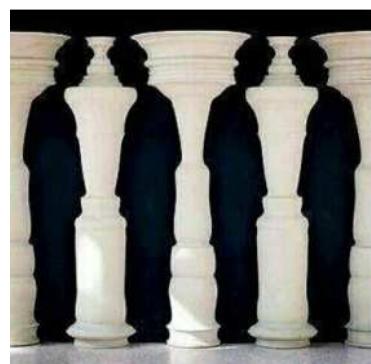
أَصْل: ريشه «جمع: أصول»

٨٠٦٠ إلَى ٨٠٤٩

الْتَّمَرِينُ الثَّانِي: أَجِبْ عَنِ الْأَسْئَلَةِ التَّالِيَّةِ حَسَبَ الصُّورِ. همَّة تصاویر اصلاحات دارند. وقت هستند.



مَتَّ قَامَ الْوَلَدُ مِنَ النَّوْءِ؟



كَمْ رَجُلًا تَرَى فِي الصُّورَةِ؟



فِي أَيِّ بِلَادٍ تَقْعُدُ هَذِهِ الْأَهْرَامُ؟



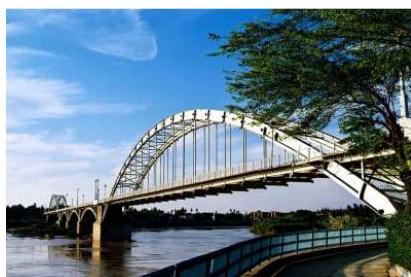
بِمَ يَذْهَبُ الطُّلَّابُ إِلَى الْمَدَرَسَةِ؟



أَيْنَ السَّفِينَةُ؟



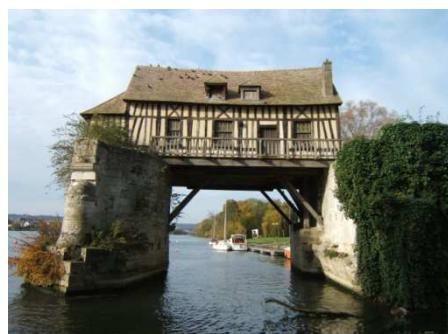
مَا اسْمُ هَذَا الشَّهِيدِ؟



أَهُنَا شِيرازُ أَمْ أَهْوَازُ؟ (کلمه محافظة خوزستان در عکس بیايد)



كَيْفَ الْجَوُّ فِي أَرْدَبَيلِ؟



مَاذَا تُشَاهِدُ فَوْقَ النَّهَرِ؟



هَلْ تُشَاهِدُ وَجْهًا فِي الصُّورَةِ؟



لِمَنْ هَذَا التَّمَثَّلُ؟



مَا هُوَ عَلَى الْمِنْصَدَةِ؟

آلَّمَرِينُ الْثَالِثُ: عَيْنِ التَّرْجِمَةِ الصَّحِيحَةِ حَسَبَ قَواعِدِ الْمَعْرِفَةِ وَ النَّكِرَةِ.

- | | | |
|--|---------------------|--------------------------------|
| صدايی عجیب را شنیدم. | صدای عجیب را شنیدم. | ۱. سَمِعْتُ صَوْتاً عَجِيباً. |
| به روستایی رسیدم. | به روستا رسیدم. | ۲. وَصَلَتُ إِلَى الْقَرِيَةِ. |
| نگاه به گذشته | نگاهی به گذشته | ۳. نَظَرَةً إِلَى الْمَاضِي |
| بندگان درستکار | بندگانی درستکار | ۴. الْعِبَادُ الصَّالِحُونَ |
| دستبندی کهنه | دستبند کهنه | ۵. الْسَّوَارُ الْعَتِيقُ |
| تاریخ زرین ٨٠٦١ تا ٨٠٦٥ | تاریخی زرین | ۶. الْتَّارِيخُ الْذَّهَبِيُّ |



سَجَّلَتْ مُنَظَّمةُ الْيُونِسْكُو مَسِيْدَ الْإِمَامِ وَ قُبَّةَ قَابُوْسٍ فِي قَائِمَةِ التِّرَاثِ الْعَالَمِيِّ.



حدائق شاهزاده قرب کرمان جنہُ فی الصحراء.

قبُرُ كورُش يَجْذِبُ سُيّاحاً مِنْ دُولِ الْعَالَمِ.



معبدُ كُرْدُكُلا في مُحَاوَةِ ماَزَنْدَرَانَ جَمِيلٌ جِيدًا.

آلِّتَّمْرِينُ الرَّابِعُ: عَيْنِ الْكَلِمَةِ الصَّحِيحَةِ حَسَبَ الْفِعْلِ الْمَاضِي.

إِسْمُ الْفَاعِلِ	الْمَصْدَر	فِعْلُ الْأَمْرِ	الْفِعْلُ الْمُضَارِعُ	الْفِعْلُ الْمَاضِي
مُوَافِق	تَوْفِيق	وَافِقٌ	يُوَافِقُ	وَافَقَ
مُوَفَّقٌ	مُوَافَقَةٌ	وَفِقٌ	يُوَفَّقُ	
مُقَرِّبٌ	تَقْرِبٌ	قَرِبٌ	يُقَرِّبُ	تَقَرَّبَ
مُتَقَرِّبٌ	تَقْرِيبٌ	تَقَرِبٌ	يَتَقَرِّبُ	
مُتَعَارِفٌ	مُعَاوَفَةٌ	تَعَارُفٌ	يَتَعَرَّفُ	تَعَارَفَ
مُعَرَّفٌ	تَعَارُفٌ	أَعْرِفٌ	يَتَعَارَفُ	
مُشْتَغِلٌ	إِنْشِغالٌ	إِشْتَغِلٌ	يَنْشَغِلُ	إِشْتَغَلَ
مُنْشَغِلٌ	إِشْتِغالٌ	إِنْشَغِلٌ	يَشْتَغِلُ	
مُتَفَتَّحٌ	إِسْتِفْتَاحٌ	إِنْفَتِحْ	يَفْتَحُ	إِنْفَتَحَ
مُنْفَتَحٌ	إِنْفَتَاحٌ	تَفَتَّحٌ	يَنْفَتَحُ	
مُسْتَرِجِعٌ	إِرْتِجَاعٌ	إِسْتَرِجَعٌ	يَسْتَرِجِعُ	إِسْتَرَجَعَ
مُرَجِّعٌ	إِسْتِرْجَاعٌ	رَاجِعٌ	يَرْتَجِعُ	
مُنْزِلٌ	إِنْزَالٌ	إِنْزِلٌ	يُنْزِلُ	نَزَّلَ
مُنْزِلٌ	تَنْزِيلٌ	نَزَّلٌ	يُنْزِلُ	

آلَّتَمْرِينُ الْخَامِسُ: تَرْجِمَ الْآيَاتِ، ثُمَّ عَيْنِ الْمَطْلُوبَ مِنَكَ.

١. ﴿فَاصْبِرُوا حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا﴾ الأعراف: ٨٧ (فعل الأمر)

٢. ﴿... يُرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلَامَ اللَّهِ ...﴾ الفتح: ١٥ (المضاف إليه)

٣. ﴿... مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ﴾ المائدة: ٦ (الفاعل)

٤. ﴿... لِكَيْلًا تَحْزَنُوا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ...﴾ آل عمران: ١٥٣ (الفعل الماضي)

٥. ﴿لَئِنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّىٰ تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ﴾ آل عمران: ٩٢ (الفعل المضارع)

فات: از دست رفت مِمَّا: مِنْ + ما: از آنچه حَرَج: تنگنا (حالت بحرانی) لِكَيْلَا: لِكَيْ+لا
لَنْ تَنَالُوا: دست نخواهید یافت بِرْ: نیکی

آلَّتَمْرِينُ السَّادِسُ: تَرْجِمَ الْجُمَلَ التَّالِيَةَ.

١. يا حَبِيبِي، جَالِسٌ خَيْرَ النَّاسِ.

٢. أَجْلِسْ ضُيُوقَنَا فِي الْغُرْفَةِ.

٣. إِنِّي مَا جَلَسْتُ وَحِيدًا.

٤. رَجَاءً، لَا تَجْلِسُوا هُنَاكَ.

٥. أَتَجْلِسْ مَعَ زَمِيلِكَ؟

٦. رَجَعْنَا لِتَجْلِسَ هُنَاكَ.

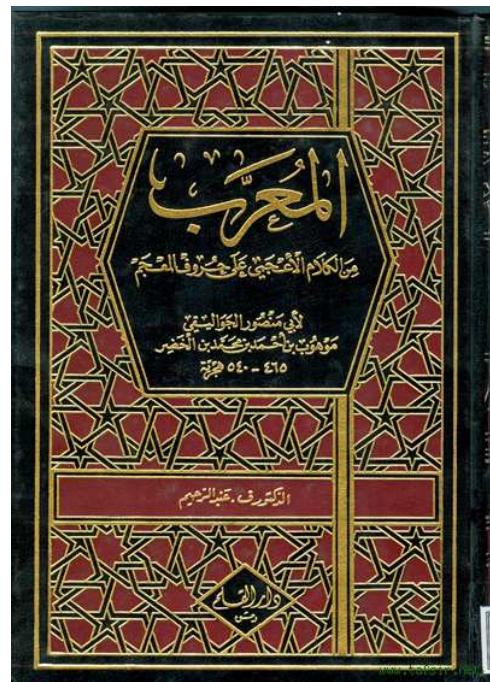
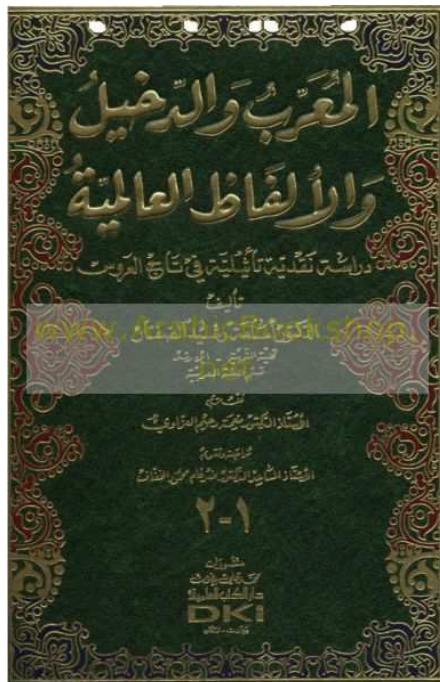
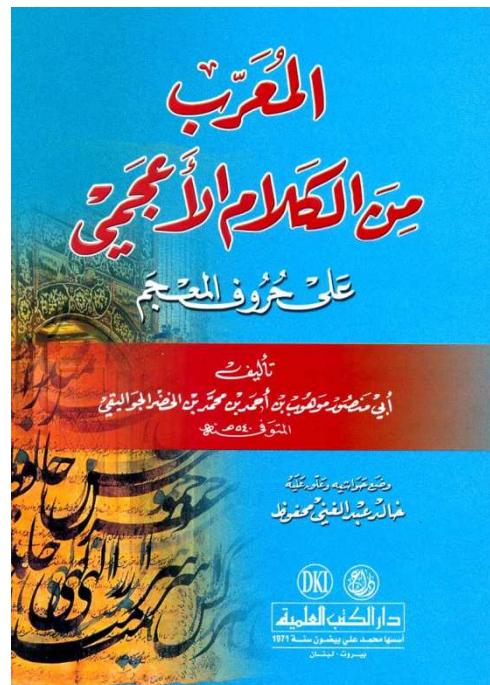
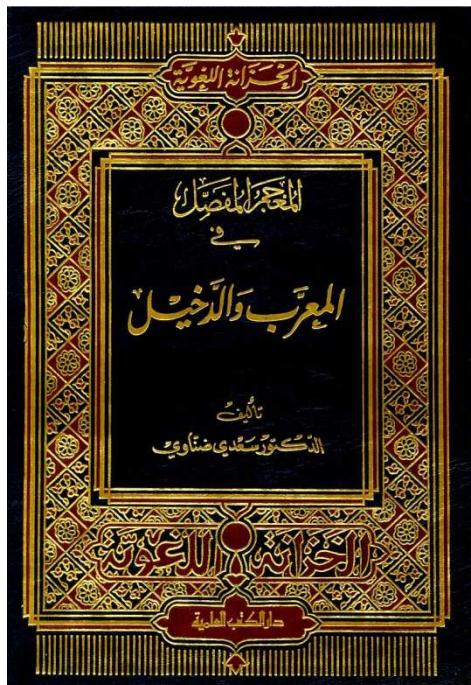
٧. إِصْبِرْ لِكَيْ يَجْلِسَ.

٨. لَنْ يَجْلِسْنَ هُنَاكَ.

٩. أُرِيدُ أَنْ أَجْلِسَ.

﴿ الْبَحْثُ الْعِلْمِي ﴾

أكْتُبْ عِشْرِينَ كَلِمَةً مُعَرَّبَةً أَصْلُهَا فارِسِيٌّ مِنْ هَذِهِ الْكُتُبِ. ٨٠٦٦ إِلَى ٨٠٦٩



آلدَرْسُ الْخَامِسُ



﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونوا مَعَ

الصَّادِقِينَ ﴿١١٩﴾ التَّوْبَةٌ

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا پروا کنید و همراه راستگویان باشید.

۸۰۷۰

الصدق

يُحَكِّى أَنَّ رَجُلًا كَانَ كَثِيرَ الْمَعَاصِي وَالْعُيُوبِ، فَنَدِمَ عَلَى أَعْمَالِهِ السَّيِّئَةِ وَحاوَلَ أَنْ يُصْلِحَهَا، فَلَمْ يَسْتَطِعْ، فَذَهَبَ إِلَى رَجُلٍ فَاضِلٍ صَالِحٍ، وَ طَلَبَ مِنْهُ مَوْعِظَةً تَمْنَعُهُ عَنِ ارْتِكَابِ الْمَعَاصِي، فَنَاصَحَهُ **بِالتِّزَامِ** الصَّدْقِ فِي جَمِيعِ الْأَحْوَالِ، وَ أَخَذَ مِنْهُ عَهْدًا عَلَى ذَلِكَ، فَكُلُّمَا أَرَادَ الرَّجُلُ أَنْ يَرْتِكِبَ ذَنْبًا، امْتَنَعَ عَنْهُ لِوَفَائِهِ بِالْعَهْدِ، حَتَّى لَا يَكْذِبَ عَلَى الرَّجُلِ الْفَاضِلِ، وَ بِمُرْوِرِ الْأَيَّامِ تَخَلَّصَ مِنْ شَرِّ ذُنُوبِهِ وَعُيُوبِهِ لِالْتِزَامِهِ بِخُلُقِ الصَّدْقِ.

وَيُحَكِّى أَنَّ شَابًا كَانَ كَذِيبًا، وَ فِي أَحَدِ الْأَيَّامِ كَانَ يَسْبُحُ فِي الْبَحْرِ وَ **تَظَاهَرَ** بِالْغَرَقِ وَ نَادَى أَصْحَابَهُ: **النَّجْدَةَ**، **النَّجْدَةَ**، فَأَسْرَعَ أَصْحَابُهُ إِلَيْهِ لِيُنْقِذُوهُ، وَ عِنْدَمَا وَصَلَوْا إِلَيْهِ ضَحِكٌ عَلَيْهِمْ؛ كَرَّ هَذَا الْعَمَلَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، وَ فِي الْمَرَّةِ الرَّابِعَةِ ارْتَفَعَ الْمَوْجُ وَ كَادَ الشَّابُ يَغْرُقُ، فَأَخَذَ يُنْادِي أَصْحَابَهُ، وَلِكِنَّهُمْ ظَنَوا أَنَّهُ يَكْذِبُ مِنْ جَدِيدٍ. فَلَمْ يَلْتَفِتُوا إِلَيْهِ حَتَّى أَسْرَعَ إِلَيْهِ أَحَدُ النَّاسِ وَ أَنْقَذَهُ، فَقَالَ الْوَلُدُ لِأَصْدِيقَائِهِ: «شَاهَدْتُ نَتْيَاجَةَ عَمَلِي، فَكِذْبِي كَادَ يَقْنُلُنِي، فَلَنْ أَكِذِّبَ بَعْدَ الْيَوْمِ أَبَدًا، وَ لَمْ يَعُدْ هَذَا الشَّابُ إِلَى الْكِذْبِ مَرَّةً أُخْرَى.



قال الله تعالى: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾ التوبه: ١١٩

الصدق مع الله بإخلاص الأعمال له؛ و الصدق مع الناس هو أن لا نكذب على الآخرين، و قال النبي ﷺ : «**كَبَرَتْ** خيانةً أَنْ تُحَدِّثَ أَخاكَ حَدِيثًا، هُوَ لَكَ مُصَدِّقٌ، وَ أَنْتَ لَهُ كاذِبٌ».



و قال الإمام علي عليه السلام : «ما أَضَمَّ أَحَدٌ شَيئًا إِلَّا ظَهَرَ فِي فَلَتَاتِ لِسَانِهِ وَ صَفَحَاتِ وَجْهِهِ».

إِذْنٌ لَا يَسْتَطِعُ الْكَدَّابُ أَنْ يُخْفِي كِدْبَهُ أَوْ يُنْكِرُهُ.

ما أَجْمَلَ كَلَامَ النَّبِيِّ! ﷺ :

«لَا تَنْظُرُوا إِلَى كَثْرَةِ صَلَاتِهِمْ وَصَوْمِهِمْ وَكَثْرَةِ الْحَجَّ وَالْمَعْرُوفِ وَ**طَنْطَنَةِ**هُم بِاللَّيْلِ
وَلَكِنِ انْظُرُوا إِلَى صِدْقِ الْحَدِيثِ وَأَدَاءِ الْأُمَانَةِ».

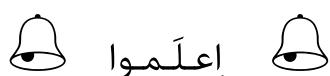
المُعْجم

صَاحِبٌ : دوست «جمع: أصحاب» = صَدِيق ≠ عَدُوٌّ	أَخَدَّ : شروع کرد، «أَخَدَّ يُنْدِي»: شروع کرد به صدا زدن
صَفْحَةٌ : يک روی چیزی «صَفَحَاتُ الْوَجْهِ»: همه جای چهره	أَرَادَ : خواست (مضارع: يُرِيدُ) = طَلَبَ، شَاءَ
طَنْطَنَةٌ : بانگ (بانگ آرام نیایش)	أَسْرَعَ : شتافت (مضارع: يُسْرِعُ) = عَجَلَ
عَادَ : بازگشت (مضارع: يَعُودُ) = رَجَعَ «لَمْ يَعُدْ» باز نگشت	أَصْلَحَ : درست گرداند (مضارع: يُصْلِحُ) ≠ أَفْسَدَ
فَلْتَاتُ اللِّسَانِ : لغزش زبان از نیندیشیدن «جمع: فَلَّاتَات»	أَضْمَرَ : پنهان کرد (مضارع: يُضْمِرُ) = أَخْفَى ≠ أَظْهَرَ
كَادَ يَعْرَقُ : نزدیک بود غرق بشود	إِلْتَزَامٌ : پاییندی (التَّزَمَ، يَلْتَزِمُ)
كَبُرَ : بزرگ شد (مضارع: يَكْبُرُ) «كَبُرْتُ خیانَةً»: چه خیانت بزرگی است!» كَبْرٌ ≠ صَغْرٌ	إِلْتَقَتَ : توجه کرد (مضارع: يَلْتَقِيْتُ) «لَمْ يَلْتَقِتُوا»: توجّه نکردن
كَرَرَ : تکرار کرد (مضارع: يَكْرُرُ)	أَنْكَرَ : دروغ دانست، انکار کرد (مضارع: يُنْكِرُ)
كُلَّما : هرگاه	بِفَضْلِ : به لطفِ
لَمْ يَسْتَطِعْ : نتوانست ← (استطاع، يَسْتَطِعُ)	تَحَلَّصَ : رها شد (مضارع: يَتَخَلَّصُ)
نَجْدَةٌ : کمک = مُساعدة، نَصْرٌ	تَظَاهَرَ بِـ : به ... وانmod کرد (مضارع: يَتَظَاهِرُ)
	حَدَّثَ : سخن گفت (مضارع: يُحَدِّثُ) = كَلَمَ، تَكَلَّمَ
	حَكَى : حکایت کرد (مضارع: يَحْكِي)
	سَبَحَ : شنا کرد (مضارع: يَسْبَحُ)

٦٢ ✓

كِتَابُ عَيْنِ الصَّحِيحَ وَ الْخَطَا حَسَبَ نَصْ الدَّرْسِ.

١. حَاوَلَ الرَّجُلُ الْكَثِيرُ الْمَعَاصِي أَنْ يُصلِحَ نَفْسَهُ، فَلَمْ يَسْتَطِعْ فِي الْيَدَايَةِ.
٢. أَرَادَ الرَّجُلُ الْفَاضِلُ مِنَ الرَّجُلِ الْكَثِيرِ الْمَعَاصِي إِلَتِزَامَ بِكُلِّ الْحَسَنَاتِ.
٣. إِمْتَنَاعَ الرَّجُلُ الْكَثِيرُ الْمَعَاصِي عَنِ الدُّنْوِبِ لِوَفَائِهِ بِالْعَهْدِ.
٤. كَادَ الشَّابُ الْكَذَابُ يَعْرَفُ عِنْدَمَا كَذَبَ لِلْمَرْأَةِ الثَّالِثَةِ.
٥. يَظْهَرُ الْكِذْبُ فِي فَتَنَاتِ اللِّسَانِ وَ صَفَحَاتِ الْوَجْهِ.



الْجُملَةُ بَعْدَ النَّكَرَةِ

هنگامی که بعد از اسم نکره فعلی باید، در ترجمه بعد از آن اسم حرف ربط «که» می‌آید و فعل مطابق شرایط جمله ترجمه می‌شود؛ مثال:

شاهدنا سنجاباً يقفز من شجرة إلى شجرة. سنجابی را دیدیم که از درختی به درختی می‌پرید.
راضی ساختن مردم هدفی است که به دست آورده نمی‌شود.
إرضاء الناس غاية لا تدرك. (راضی ساختن همه مردم هدفی دست نیافتنی است).

أدركته: به آن رسید، آن را دریافت

❷ در عبارت زیر فعل اول ماضی و فعل دوم مضارع است. به ترجمة آن دقت کنید.

رأيُتُ ولدًا يمشي بسرعةٍ. پسری را دیدم که به سرعت راه می‌رفت.

عبارت بالا از دو جمله تشکیل شده، و بعد از اسم نکره «ولدًا» فعل مضارع آمده است؛ در ترجمه فارسی بین دو جمله حرف ربط «که» می‌آید. فعل مضارع نیز معمولاً ماضی استمراری ترجمه می‌شود.

گاهی ترجمة فعل دوم به صورت مضارع نیز در صورت وجود قرینه‌ای در متن درست است.

رأيُتُ ولدًا يمشي بسرعةٍ. پسری را دیدم که به سرعت راه می‌رود.

❸ اما اگر فعل اول مضارع باشد، ترجمة فعل دوم چگونه خواهد بود؟ به مثال دقت کنید.

أفتش عن معجم يساعدني في فهم النصوص. دنبال فرهنگ لغتی می‌گردم که مرا در فهم متون کمک کند.

۹ اکنون به ترجمهٔ جملهٔ زیر دقت کنید.

الْقَنَاعَةُ كُنْرُ لَا يَنْفَدُ. الإِمَامُ عَلَيْهِ الْبَرَاءَةُ قناعت گنجی است که پایان نمی‌پذیرد.

چرا فعل «لا ینفَدُ» در جمله بالا به صورت ماضی استمراری یا مضارع التزامی ترجمه نشده است؟



۹ اکنون به ترجمهٔ جملهٔ زیر دقت کنید.

أَشْتَرِئْتُ الْيَوْمَ كِتابًا رَأَيْتُهُ مِنْ قَبْلٍ. ٨٠٧٣

امروز کتابی را خریدم که آن را قبلًا دیدم. (دیده بودم)

كَفَلَهُ اخْتَيْرُ نَفْسَكَ: ترجم هذه الجمل حسب قواعد الدرس؛ ثم عَيْنَ نوع الأفعال.

۱. ﴿كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِم﴾ آل عمران: ۸۶

۲. اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ نَفْسٍ لَا تَشْبَعُ وَمِنْ قَلْبٍ لَا يَخْشَعُ وَمِنْ عِلْمٍ لَا ینَفَعُ، وَمِنْ

صَلَاةً لَا تُرْفَعُ وَمِنْ دُعَاءً لَا يُسْمَعُ. مِنْ تعقيبات صلاة العصر

۳. قَرَأْتُ قَصِيدَةً تُرْشِدُ إِلَى الصَّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ.

۴. جَلَسْنَا فِي حَدِيقَةٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ.

۵. إِعْمَلْ عَمَلًا يُنْقِدُكَ فِي الْآخِرَةِ.

لا تَشْبَعُ: سیر نمی‌شود لا تَخْشَعُ: فروتنی نمی‌کند لا تُرْفَعُ: بالا نرود (بالا برده نشود)

عَيْنَ الْأَفْعَالِ الْمُتَعَدِّيَةِ فِي: يَهْدِي / كَفَرُوا / قَرَأْتُ / جَلَسْنَا

حوارٌ

(شِراءُ شَرِيحةِ الْهَاتِفِ الْجَوَالِ)

مُوَظَّفُ الاتِّصالاتِ	الزائرةُ
تَفَضْلِي، وَ هَلْ تُرِيدِينَ بِطاقةَ الشَّحْنِ؟	رَجَاءً، أَعْطِنِي شَرِيحةَ الْجَوَالِ.
تَسْتَطِيعَنَّ أَنْ تَشْحَنِي رَصِيدَ جَوَالِكِ عَبْرَ الْإِنْتِرِنِتِ.	نَعَمْ؛ مِنْ فَضْلِكَ أَعْطِنِي بِطاقةً بِمَبْلَغٍ خَمْسَةٍ وَ عِشْرِينَ رِيَالًا.
تَشْتَرِي الزائرةُ شَرِيحةَ الْجَوَالِ وَ بِطاقةَ الشَّحْنِ وَ تَضَعُ الشَّرِيحةَ فِي جَوَالِهَا وَ تُرِيدُ أَنْ تَتَّصلَ لِكِنْ لَا يَعْمَلُ الشَّحْنُ، فَتَدْهَبُ عِنْدَ مُوَظَّفِ الاتِّصالاتِ وَ تَقُولُ لَهُ:	
أَعْطِنِي الْبِطاقةَ مِنْ فَضْلِكِ.	عَفْوًا، فِي بِطاقةِ الشَّحْنِ إِشْكَالٌ.
سَامِحِينِي؛ أَنْتِ عَلَى الْحَقِّ. أَبْدُلْ لَكِ الْبِطاقةَ.	



شَرِيحة: سيم‌كارت اِتصالات: مخابرات شَحْن: شارژ کردن أَنْ تَشْحَنِي: که شارژ کنی رَصِيد: اعتبار مالی، شارژ سَامِحِينِي: مرا ببخش أَنْتِ عَلَى الْحَقِّ: حق با شمامست أَبْدُلْ: عوض می‌کنم

الْتَّمَارِين

الْتَّمَرِينُ الْأَوَّلُ: أَيُّ گَلْمَةٍ مِنْ گَلْمَاتِ مُعْجَمِ الدَّرِسِ تُنَاسِبُ التَّوْضِيحاَتِ التَّالِيَّةَ؟

..... ١. أَخْفَى شَيْئاً، وَ جَعَلَهُ بَعِيداً عَنِ الْأَنْظَارِ:

..... ٢. لَا يَعْرِفُ السَّبَاحَةَ، فَمَاتَ فِي الْمَاءِ:

..... ٣. حَسِبَهُ كِذِبَّاً، وَ مَا قَبَلَهُ:

..... ٤. عَمِلَ عَمَلاً عِدَّةَ مَرَّاتٍ:

..... ٥. أَصْبَحَ كَبِيرًاً:

الْتَّمَرِينُ الثَّانِي: تَرْجِمُ الْأَحَادِيثَ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمَطْلُوبَ مِنَكَ.

١. لَا تَغْتَرُوا بِصَلَاتِهِمْ وَ لَا بِصِيَامِهِمْ ... وَ لَكِنِ اخْتَبِرُوهُمْ عِنْدَ صِدْقِ الْحَدِيثِ وَ أَدَاءِ

الْأُمَانَةِ. (فعل الْأَمْرِ وَ النَّهْيِ) أمير المؤمنين علیٰ عَلَيْهِ الْأَمَانَةِ

٦. لَا تَسْتَشِرِ الْكَذَابَ فَإِنَّهُ گَالسَّرَابِ يُقَرِّبُ عَلَيْكَ الْبَعِيدَ وَ يُبَعِّدُ عَلَيْكَ الْقَرِيبَ. (اسم

الْمُبَالَغَةِ) أمير المؤمنين علیٰ عَلَيْهِ الْأَمَانَةِ

٣. يَبْلُغُ الصَّادِقُ بِصِدْقِهِ مَا لَا يَبْلُغُهُ الْكَاذِبُ بِاِحْتِيَالِهِ. (الفاعل) أمير المؤمنين علیٰ عَلَيْهِ الْأَمَانَةِ

٤. لَا تُحَدِّثِ النَّاسَ بِكُلِّ مَا سَمِعْتَ بِهِ. (فعل النَّهْيِ) الإمام الصادق عَلَيْهِ الْأَمَانَةِ

سِبَاحَة: شنا کردن لا تَغْتَرُوا: فریب نخورید لا تَسْتَشِرِ: با ... مشورت نکن اِحتیال: فریبکاری

آلَّتَمْرِينُ التَّالِثُ: عَيْنِ الْكَلِمَةِ الْغَرِيبَةِ فِي كُلِّ مَجْمُوعَةٍ مَعَ بَيَانِ السَّبَبِ.

١. فَنٌ □ خَدٌ □ فَم □ لِسان □

٢. قِسْر □ جَذْع □ غُصْن □ صَيْف □

٣. ثَعَلْب □ كَلْب □ مَرَح □ حِمَار □

٤. يَمِين □ طَنَان □ شِمَال □ أَمَام □

٥. صَلَاة □ شَرِيَّة □ رَصِيد □ جَوَال □

٦. أَحِبَّة □ أَصْدِقَاء □ أَصْحَاب □ إِضَاعَة □

آلَّتَمْرِينُ الرَّابِعُ: تَرَجِيمُ الْجُمَلِ التَّالِيَةِ، ثُمَّ عَيْنِ الْمَطْلُوبِ مِنَكَ.

١. سَافَرْتُ إِلَى قَرَيَّةٍ شَاهَدْتُ صورَتَهَا فِي أَيَّامِ صِغَرِي. (الْجَارُ وَ الْمَحْرُورُ وَ الْمَفْعُولُ)

٢. عَصَفَتْ رِيَاحٌ شَدِيدَةٌ خَرَبَتْ بَيْتًا جَنْبَ الشَّاطِئِ. (الصِّفَةُ وَ الْمُضَافُ إِلَيْهِ)

٣. وَجَدْتُ بَرَنَامِجًا يُسَاعِدُنِي فِي تَعْلِيمِ الْعَرَبِيَّةِ. (الْمَفْعُولُ وَ الْمُضَافُ إِلَيْهِ)

٤. الْكِتَابُ صَدِيقٌ يُنْقِدُكَ مِنْ مُصِبَّةِ الْجَهَلِ. (الْمُبْتَدَأُ وَ الْخَبَرُ)

٥. يُعِجبُنِي عِيدٌ يَئْرَحُ فِيهِ الْفُقَرَاءُ. (الْجَمَعُ الْمُكَسَّرُ، وَ نُونُ الْوِقَايَةِ)

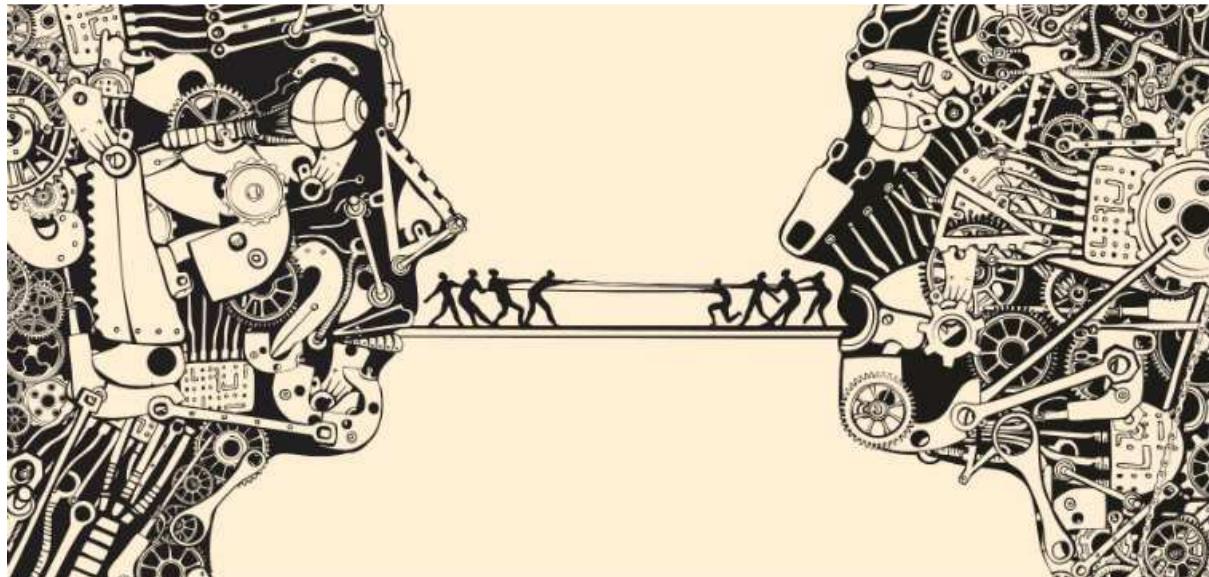
برنامِج: برنامه

عَيْنِ الْفِعَلِ الْمُتَعَدِّي مِنْ هُذِهِ الْأَفْعَالِ الَّتِي جَاءَتْ فِي الْجُمَلِ السَّاِيَقَةِ:

سَافَرْتُ / شَاهَدْتُ / عَصَفَتْ / خَرَبَتْ

الْبَحْثُ الْعِلْمِيُّ

أكْتُبْ خَمْسَ عِبارَاتٍ حَوْلَ قِيمَةِ الصَّدْقِ وَ قُبْحِ الْكِذْبِ.
٨٠٧٥



عربی زبان قرآن (۲) پایه یازدهم رشته ادبیات و علوم انسانی

آلدرسُ السادِسُ



إِرْحَمُوا عَزِيزًا ذَلِيلًا، وَغَنِيًّا أَفْتَقَرَ، وَعَالِمًا ضَاعَ

بَيْنَ جُهَّالٍ۔ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

دلسوzi کنید بر ارجمندی که خوار شد، و دارایی که ندار شد، و دانایی که میان نادانها تباہ شد.

۸۰۷۵

اِرْحَمُوا ثَلَاثَةً.

أَسْرَ الْمُسْلِمِونَ فِي غَزَوَةِ طَيِّءٍ «سَفَانَة» ابْنَةً «حَاتِمَ الطَّائِيِّ» الَّذِي يُضْرِبُ بِهِ الْمَثَلُ فِي الْكَرَمِ، وَ لَمْ ذَهَبْتْ مَعَ الْأَسْرَى إِلَى رَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَتْ لَهُ: إِنَّ أَبِي كَانَ سَيِّدَ قَوْمِهِ، يَفْكُرُ الْأَسِيرَ وَ يَحْفَظُ
الْجَارَ وَ يَحْمِي الْأَهْلَ وَ الْعِرْضَ وَ يُفَرِّجُ عَنِ الْمَكْرُوبِ، وَ يُطْعِمُ الْمِسْكِينَ، وَ يَنْشُرُ السَّلَامَ، وَ يُعِينُ
الضَّعِيفَ عَلَى شَدَائِدِ الدَّهْرِ، وَ مَا أَتَاهُ أَحَدٌ فِي حَاجَةٍ فَرَدَهُ خَائِبًا، أَنَا ابْنَةُ حَاتِمَ الطَّائِيِّ.
فَقَالَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «هَذِهِ صِفَاتُ الْمُؤْمِنِينَ حَقًّا؛ اتُّرْكُوهَا فَإِنَّ أَبَاهَا كَانَ يُحِبُّ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ؛ وَ اللَّهُ يُحِبُّ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ». ثُمَّ قَالَ: «إِرْحَمُوا عَزِيزًا ذَلِّ، وَ غَنِيًّا افْتَقَرَ، وَ عَالِمًا ضَاعَ بَيْنَ جُهَالٍ».
فَلَمَّا أَطْلَقَهَا النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَجَعَتْ إِلَى أَخِيهَا «عَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ» وَ هُوَ رَئِيسُ قَوْمِهِ بَعْدَ وَفَاتِهِ أَبِيهِ،
فَقَالَتْ لَهُ: يَا أَخِي، إِنِّي رَأَيْتُ خَصَالًا مِنْ هَذَا الرَّجُلِ تُعْجِبُنِي، رَأَيْتُهُ يُحِبُّ الْفَقِيرَ، وَ يَفْكُرُ الْأَسِيرَ، وَ
يَرْحَمُ الصَّغِيرَ، وَ يَعْرِفُ قَدْرَ الْكَبِيرِ، وَ مَا رَأَيْتُ أَجْوَدَ وَ لَا أَكْرَمَ مِنْهُ، فَإِذَا يَكُونُ نَبِيًّا فَلِلِسَابِقِ فَضْلُهُ،
وَ إِذَا يَكُونُ مَلِكًا فَلَا تَزَالُ فِي عِزٍ مُلْكِهِ. فَجَاءَ عَدِيُّ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَسْلَمَ وَ أَسْلَمْتُ سَفَانَةً.
وَ أَسْلَمْتُ قَبِيلَةً طَيِّءَ كُلُّهَا بَعْدَمَا أَمَرَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِإِطْلَاقِ أَسْرَاهُمْ.

الدفتر الخامس من المنشاوي المعنوي لـ «مولانا جلال الدين الرومي»

جَانَ مَنْ كَانَ غَنِيًّا فَأَفْتَقَرَ

أَوْ صَفِيًّا عالِمًا بَيْنَ الْمُضَرِّ

رحم آرید از سنگید و ز کوه

وان توانگر هم که بی دینار شد

متلا گردد مان اپلهان

گفت ییغمیر که رحم آرید بر

وَالَّذِي كَانَ عَزِيزًا فَاحْتُقِرْ

گفت پیغمبر که با این سه گروه

آنک او بعد از رئیسی خوار شد

وائے سوم آن عالمی گاندر جہاں

سابق : پیشتاز

أَجَوَدْ : بخشنده‌تر، بخشنده‌ترین

سلام : آشتی = صلح

إِحْتَقَرَ : خوار کرد (مضارع: يَحْتَقِرُ)

شَدِيَّةٌ : گرفتاری، سختی «جمع: شَدَائِد»

أَسَرَ : اسیر کرد (مضارع: يَأْسِرُ)

صَفِيٌّ : برگزیده «جمع: أَصْفَيَاءَ»

أَسْلَمَ : مسلمان شد (مضارع: يُسْلِمُ)

ضَاعَ : تباہ شد، گم شد (مضارع: يَضْيِعُ)

أَسْيَرَ : دربند «جمع: أَسْرَى»

عَرْضٌ : ناموس، آبرو «جمع: أَعْرَاضٌ»

أَطْعَمَ : خوراک داد (مضارع: يُطْعِمُ)

فَرَّاجَ عَنِ الْمَكْرُوبِ : اندوه غمگین را زدود (مضارع:

أَطْلَقَ : رها کرد (مضارع: يُطْلِقُ)

يُفَرِّجُ ...)

أَعَانَ : کمک کرد (مضارع: يُعِينُ) = ساعَدَ، نَصَرَ

فَكَّ : باز کرد، رها کرد (مضارع: يَفْكُّ)

إِفْتَقَرَ : فقیر شد (مضارع: يَفْتَقِرُ)

لَا تَزَالُ : پیوسته

أَهْلَ : خانواده = أُسرة

مُصَرٌ : نام قبیله‌ای

حَمَى : پشتیبانی کرد (مضارع: يَحْمِي)

مَكْرُومَةٌ : بزرگواری «جمع: مَكَارِمٌ»

خَائِبٌ : نامید

مَكْرُوبٌ : اندوه‌گین

حَصْلَةٌ : ویژگی «جمع: حَصَالٌ»

مُلْكٌ : پادشاهی

ذَلٌّ : خوار شد (مضارع: يَذْلُّ)

نَشَرَ : پخش کرد (مضارع: يَنْثُرُ)

رَدَّ : برگردانید (مضارع: يَرُدُّ)

✓ ✗

كـ **كـ**ـ **عَيْنِ الصَّحِيحَ وَ الْخَطَأَ حَسَبَ نَصَّ الدَّرْسِ.**

١. قَالَ عَدِيٌّ يَا أُخْتِي، إِنِّي رَأَيْتُ خِصَالًا مِنْ هَذَا الرَّجُلِ تُعْجِبُنِي.

.....

٢. فَلَمَّا أَطْلَقَ النَّبِيُّ ﷺ سَفَانَةً، عَادَتْ إِلَى أَخِيهَا.

.....

٣. كَانَ حَاتِمٌ يَرُدُّ مَنْ أَنَاهُ فِي حَاجَةٍ خَائِبًا.

.....

٤. حَاتِمُ الطَّائِيُّ مَعْرُوفٌ بِالْكَرَمِ.

.....

٥. أَسِرَتْ سَفَانَةً فِي غَزْوَةِ أُحُدٍ.

اعلموا

ترجمة الفعل المضارع (۲)

حروف «لَمْ، لِـ، لَا» بر سر فعل‌های مضارع می‌آیند و معنا و شکل ظاهری آن را تغییر می‌دهند. (به جز در جمع مؤنث)

۱ حرف «لَمْ» بر سر فعل مضارع آن را به «ماضی ساده منفی» یا «ماضی نقلی منفی» تبدیل می‌کند، مثال:

لَمْ يَسْمَعُ: نشنید، نشنیده است یَسْمَعُ: می‌شنود

لَمْ تَدْهَبُوا: نرفتید، نرفته‌اید تَدْهَبُونَ: می‌روید

لَمْ تَكْتُبُنَ: ننوشتید، ننوشته‌اید تَكْتُبُنَ: می‌نویسید

۲ حرف «لِـ» امر بر سر فعل مضارع به معنای «باید» و معادل «مضارع التزامی» در فارسی است؛ مثال:

لِتَرْجِعُ: باید برگردیم تَرْجِعُ: بر می‌گردیم

لِيَعْلَمُوا: باید بدانند يَعْلَمُونَ: می‌دانند

۳ در کتاب عربی پایهٔ نهم با حرف «لای نهی» را بر سر فعل مضارع مخاطب (دوم شخص) آشنا شدید؛ مثال:

لَا تَيِّأْسُ: نالمید می‌شوی تَيِّأْسُ: نالمید می‌شوی

لَا تَخَافُوا: نترسید تَخَافُونَ: می‌ترسید

همین حرف «لای نهی» اگر بر سر سایر صیغه‌های فعل مضارع باید، به معنای «نباید» و معادل «مضارع التزامی» در فارسی است، مثال:

لَا يَخَافُوا: نباید بترسند يَخَافُونَ: می‌ترسند

۴ نکته: فعل نهی گونه‌ای از فعل مضارع است.

لَا إِخْتِرْ نَفْسَكَ: تَرْجِمِ الْأَيْتَينَ وَالْحَدِيثَ حَسَبَ قَوَاعِدِ الدَّرِسِ.

۱. ﴿لَا تَحْرَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ التّوبَة: ۴۰

۲. ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِم﴾ الرَّعد: ۱۱

۳. ... لَا تَظْلِمْ كَمَا لَا تُحِبُّ أَنْ تُظْلَمَ وَأَحْسِنْ كَمَا تُحِبُّ أَنْ يُحْسَنَ إِلَيْكَ. الْإِمَامُ عَلَيْهِ السَّلَام

الْتَّمَارِين

الْتَّمَرِينُ الْأَوَّلُ: ضَعْ فِي الْفَرَاغِ كَلِمَةً مُنَاسِبَةً لِلتَّوْضِيحاَتِ التَّالِيَةِ مِنْ كَلِمَاتِ مُعْجَمِ الدَّرِسِ.

..... ١. الَّذِي لَا رَجَاءَ لَهُ لِلنَّجَاحِ فِي هَدَفِهِ:

..... ٢. أَصْبَحَ فَقِيرًا وَ لَا ثَرَوَةَ لَهُ:

..... ٣. الَّذِي حُزْنُهُ كَثِيرٌ:

..... ٤. الْأُسْرَهُ وَ الْأَقْرَبَاءُ:

..... ٥. أَعْطَاهُ الطَّعَامَ:

الْتَّمَرِينُ الثَّانِي: تَرْجِمِ الْعِبَارَاتِ، ثُمَّ عَيْنِ الْمَطْلُوبَ مِنَكَ.

١. ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ﴾ الأنبياء: ١٠٧

الْفِعْلُ الْمَاضِي وَ صِيغَتُهُ

٢. مَنْ لَا يَرْحَمُ لَا يُرْحَمُ، وَمَنْ لَا يَعْفُرُ لَا يُغْفَرُ لَهُ. رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

الْفِعْلُ الْمَجْهُولُ وَ صِيغَتُهُ

٣. لِكُلِّ شَيْءٍ مِفْتَاحٌ، وَمِفْتَاحُ الْجَنَّةِ حُبُّ الْمَسَاكِينِ وَالْفُقَرَاءِ. رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

الْجَمْعُ الْمُكَسَّرُ

٤. مَنْ لَا يَرْحَمُ مَنْ فِي الْأَرْضِ، لَا يَرْحَمْهُ مَنْ فِي السَّمَاءِ. رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

الْجَارُ وَ الْمَجْرُورُ

آلٰتَّمَرِينُ الثَّالِثُ: إِقْرَأِ الْآيَاتِ التَّالِيَةَ، ثُمَّ اتْخِبِ التَّرْجِمَةَ الصَّحِيحةَ.

۱. ﴿... عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾ آل عمران: ۱۲۲

الف) مؤمنان تنها باید بر خدا توکل کنند. □

ب) مؤمنان فقط به خدا توکل می کنند. □

۲. ﴿قَالَتِ الْأَغْرَابُ آمَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا﴾ آیات الخبرات: ۱۴

بادیه نشینان گفتند: ...

الف) ... «ایمان می آوریم.» بگو: «ایمان نمی آورید، بلکه بگویید: در سلامت می مانیم». □

ب) ... «ایمان آوردیم.» بگو: «ایمان نیاورده اید، بلکه بگویید: اسلام آوردیم». □

۳. ﴿أَوَ لَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾ آل عمران: ۵۲

الف) آیا ندانسته اند که خدا روزی را برای هر کس بخواهد، می گستراند؟ □

ب) آیا نسمی دانند که خدا روزی را برای هر کس بخواهد، فراوان می کند؟ □

۴. ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ * اللَّهُ الصَّمَدُ * لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُوَلَّدْ * وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ﴾ سوره الإخلاص

بگو او خداوند یکتاست، خدا بی نیاز است ...

الف) ... نمی زاید و زاییده نمی شود و کسی هماندش نیست. □

ب) ... نزاییده و زاییده نشده است و کسی برایش همتا نیست. □

۵. ﴿لِإِيلَافِ قُرِيشٍ * إِيلَافِهِمْ رِحْلَةَ الشَّتاءِ وَالصَّيفِ * فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ * الَّذِي

أَطْعَمَهُمْ مِنْ جَوَعٍ وَآمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ﴾ سورة قریش

[خدا پیل سواران ابرهه را] برای همدل نمودن قریش، همدلی آها هنگام کوچ زمستان و تابستان

[نابود کرد] پس پروردگار این خانه را...

الف) ... می‌پرسند، زیرا در گرسنگی خوراکشان داد، و از ترس [دشمن] در امان نماد. □

ب) ... باید پرسند، همان که در گرسنگی خوراکشان داد، و از بیم [دشمن] ایمنشان کرد. □



۸۰۷۶

﴿ حرف ل پس از حرف‌هایی مانند و، ف معمولاً ساکن می‌شود؛ مثال:

ف + ل + یَعْمَلُ = فَلِيَعْمَلُ: پس باید انجام دهد»

صَمَد: بِنِيَازَ وَلَدَ: زایید مضارع: يَلِدُ كُفْو: همتا إِيلَاف: همدل کردن رِحْلَة: کوچ

جَوْع: گرسنگی آمنَ: ایمن کرد، ایمان آورد

آلَّتَّمْرِينُ الرَّابِعُ: تَرْجِمَ الْجُمَلَ حَسَبَ قَوَاعِدِ الدَّرِسِ، ثُمَّ عَيْنْ صِيغَةَ الْأَفْعَالِ فِيهَا.

١. ﴿إِرْجِعِي إِلَىٰ رَبِّك﴾

٢. إِخْوَانِي لَنْ يَرْجِعوا:

٣. لَا تَرْجِعْ إِلَىٰ بَيْتِكَ:

٤. لَمْ يَرْجِعْ صَدِيقِي:

٥. أَخْوَاتِي لَمْ يَرْجِعنَ:

٦. إِخْوَتِي مَا رَجَعوا:

٧. لَا يَرْجِعْ صَدِيقِي:

٨. زُمْلَائِي لَا يَرْجِعوا:

٩. لَا نَرْجِعُ مَعَكُمْ:

١٠. هُمَا لَا يَرْجِعُانِ:

١١. لِكَيْ لَا تَرْجِعوا:

١٢. أُخْتِي لَا تَرْجِعُ:

الثَّمَرِينُ الْخَامِسُ: عَيْنُ الْبَيْتِ الْفَارِسِيِّ الَّذِي يَرْتَبِطُ مَعَ الْحَدِيثِ فِي الْمَعْنَى.

٢. **الْعَالَمُ بِلَا عَمَلٍ كَالشَّجَرِ بِلَا ثَمَرٍ.** رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّدَتْهُ سَلَامٌ

٣. أَمْرَنِي رَبِّي بِمُدَارَةِ التَّاسِ كَمَا أَمْرَنِي بِأَدَاءِ الْفَرَائِضِ. رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّدَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

٤. عَدَاوَةُ الْعَاقِلِ خَيْرٌ مِّنْ صَدَاقَةِ الْجَاهِلِ. أَلِإِمَامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

٥. الَّدَّهْرُ يَوْمَانِ؛ يَوْمٌ لَكَ وَيَوْمٌ عَلَيْكَ. الْإِمَامُ عَلَيْهِ عَلَيْهِ الْبَلَاءُ

٦. خَيْرُ الْأُمُورِ أَوْسَطُهَا. الْإِمَامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(a) کم کوی و گزینہ کوی چون د تازنگہ تو جہاں ٹھوڈ پر (نظامی گنجوی)

(b) علم کن اعمال نشان نیست کالبدی دارد و جانش نیست (امیر خسرو دهلوی)

۲) امدازه نگه دارکه امدازه نگوست هم لایق دشمن است و هم لایق دوست (سعده)

d) روزگارست آن که عزت دمک خواردارد
چخ بازیکر ازین بازسخه های ساردارو (قائم مقام فراهانی)

e) آسایش دوگلیتی تفسیر این دو حرف است
ما و سان مرؤت ما دشمنان مارا (حافظ)

(f) دشمن دانکه غم جان بود بسراز آن دوست که نادان بود (نظمی گنجوی)

!!!!!! ای بی سی دی ہے الف ب تبدیل شود.

﴿ الْبَحْثُ الْعِلْمِيُّ ﴾

إِقْرَأْ هَذِهِ الْمَقَالَةَ جَيِّدًا، ثُمَّ اكْتُبْ مِثْلَهَا حَوْلَ أَحَدِ الْعُلَمَاءِ الْإِيرَانِيِّينَ وَالْعَرَبِ.

الشاعرُ أَحْمَد رامي شاعرٌ مصريٌّ مِنْ أَصْلٍ تُرْكِيٍّ، وُلِدَ فِي حَيٍّ (كوي) السُّيُّدَةِ زَيْنَبِ بِالْقَاهِرَةِ سَنَةً أَلْفِيْ وَ ثَمَانِيْمِائَةٍ وَ اثْنَيْنِ وَ تِسْعِينَ وَ تُوْفَى (درگذشت) سَنَةً أَلْفِيْ وَ تِسْعِمِائَةٍ وَ واحِدَةٍ وَ ثَمَانِيْنَ لِلْمِيلَادِ. تَخَرَّجَ مِنْ مَدْرَسَةِ الْمُعَلِّمِينَ. وَ حَصَّلَ عَلَى شَهَادَةِ فِي قَرْءَ الْمَكَتَبَاتِ وَ الْوَثَائِقِ (رشته كتابداری و اسناد) مِنْ جَامِعَةِ السُّورِبُونَ. دَرَسَ اللُّغَةِ الْفَارِسِيَّةَ فِي فَرَنْسَا، تَرَجمَ «رُبَاعِيَّاتِ خَيَّامِ النَّيْسَابُوريِّ».

حکیم عمر خیام نیشابوری:

آمد سحری ندا ز میخانه ما

برخیز که پر کنیم پیمانه ز می

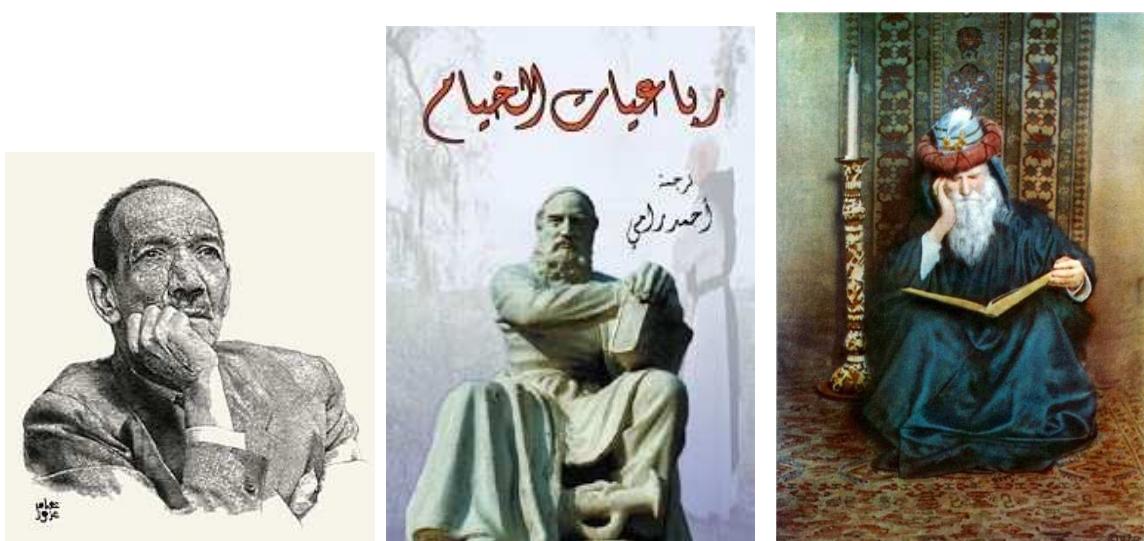
ترَجَمَهُ أَحْمَد رامي:

سَمِعْتُ صَوْتًا هَاتِفًا فِي السَّحَرْ

هُبُّوا امْلَؤُوا كَأسَ الْمُنَى قَبْلَ أَنْ

هاتِف: صدایی که شنیده می‌شود ولی صاحب صدا دیده نمی‌شود. غُفاہ: آنان که به خوابی سبک فرو رفتند

هُبُّوا: بیدار شوید (در اینجا) مُتَى: آرزوها گُفُّ الْقَدَرِ: دست سرنوشت [۸۰۷۷](#) و [۸۰۷۸](#) و [۸۰۷۹](#)



تصاویر کار زیاد دارد. اصلاح داد.

ترجمهٔ متن فوق اختیاری است و بستگی به وقت کلاس دارد. در آزمون مدارس و کنکور طرح نمی‌شود.

آلدرس السّابع



﴿... لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى﴾ آل النَّجْم: ۳۹

انسان چیزی جز آنچه را با تلاش به دست آورده است، ندارد.

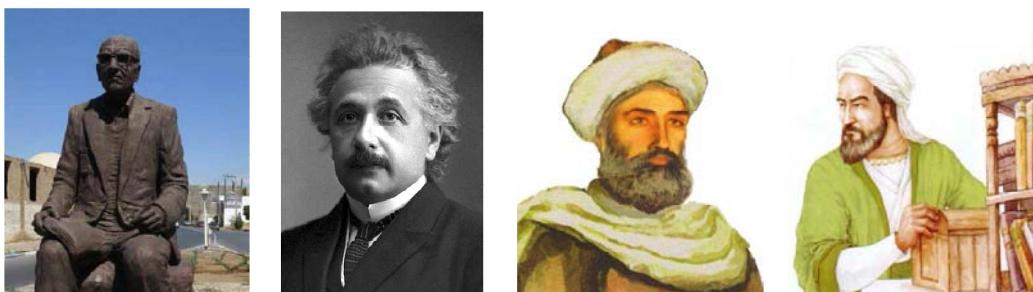
۸۰۸۰

الرجاء

«مَنْ طَلَبَ شَيْئًا وَ جَدَ وَجَدَ». رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

لا مُشكِّلة قادِرةٌ عَلَى هَزِيمَةِ الشَّخْصِ الَّذِي يَتَوَكَّلُ عَلَى اللَّهِ وَ يَعْتَمِدُ عَلَى نَفْسِهِ وَ قُدْرَاتِهِ. كَثِيرٌ مِنَ النَّاجِحِينَ أَثَارُوا إعْجَابَ الْآخَرِينَ؛ مَعَ أَنَّهُمْ كَانُوا مُعَوَّقِينَ أَوْ فُقَرَاءَ أَوْ كَانُوا يُواجِهُونَ مَشاكلَ كَثِيرَةً في حَيَاتِهِمْ، وَ مِنْ هُؤُلَاءِ: سِرَاجُ الدِّينِ السَّكَاكِيُّ كَانَ رَجُلًا أُمِيًّا وَ فِي الْأَرْبَعِينَ مِنْ عُمْرِهِ بَدَأَ الدِّرَاسَةَ وَ أَصْبَحَ مِنْ عُلَمَاءِ عَصْرِهِ. مُحَمَّدُ بْنُ زَكْرِيَا الرَّازِيُّ كَانَ بَدَأَ بِدِرَاسَاتِهِ الْطُّبِيبِيَّةَ فِي الْأَرْبَعِينَ مِنْ عُمْرِهِ؛ وَ الْيَوْمَ يُعَدُّ مِنْ أَعْظَمِ الْأَطْبَاءِ فِي تَارِيخِ الْبَشَرِيَّةِ. وَ الْفَارَابِيُّ كَانَ يَسْهُرُ اللَّيلَ لِلْمُطَالَعَةِ وَ لَمْ يَكُنْ فِي بَيْتِهِ مِصَابِحٌ؛ فَكَانَ يَذَهَبُ إِلَى خَارِجِ الْبَيْتِ لِلْمُطَالَعَةِ فِي ضَوْءِ مِصَابِحِ الْخُرَاسِ. الْأَسْتَاذُ مَهْدِيُّ آذَرِيزِيُّ وَ هُوَ أَشْهَرُ كَاتِبٍ لِقِصَصِ الْأَطْفَالِ، فِي السَّنَةِ الْعِشْرِينِ مِنْ عُمْرِهِ كَانَ عَامِلًا بَسِيطًا، ثُمَّ صَارَ بَائِعَ الْكُتُبِ، وَ لَمْ يَذَهَبْ إِلَى الْمَدَرَسَةِ فِي حَيَاتِهِ. كَانَ أَيْنِشتَاينُ طِفْلًا ضَعِيفًا أَيَّامَ الْمَدَرَسَةِ وَ قَدْ

رَسَبَ فِي مَادَةِ الْرِّيَاضِيَّاتِ. ٨٠٨١ و ٨٠٨٢ و ٨٠٨٣ و ٨٠٨٤



هِيلِينْ كِيلِرِ عِنْدَمَا بَلَغَتْ مِنَ الْعُمُرِ تِسْعَةَ عَشَرَ شَهْرًا، أُصْبِيَتْ بِحُمْمَى صَيَّرَتْهَا طِفلَةً غَمِيَّةً صَمَّاءَ بِكُمَاءٍ؛ فَأَرْسَلَهَا وَالِدَاهَا إِلَى مُؤَسَّسَةِ اجْتِمَاعِيَّةِ لِلْمُعَوَّقِينَ. إِسْتَطَاعَتْ مُعَلِّمَةُ «هِيلِينْ» أَنْ تُعَلِّمَهَا حُرُوفَ الْهِجَاءِ عَنْ طَرِيقِ الْلَّمْسِ؛ وَ لَمَّا بَلَغَتِ الْعِشْرِينَ مِنْ عُمْرِهَا، أَصْبَحَتْ مَعْرُوفَةً فِي الْعَالَمِ، وَ حَصَّلَتْ عَلَى عَدَدٍ مِنَ الشَّهَادَاتِ الْجَامِعِيَّةِ. وَ أَخِيرًا اسْتَطَاعَتْ أَنْ تُسَافِرَ إِلَى الْبُلْدَانِ الْمُخْتَلِفَةِ وَ تَسْتَخدِمَ گَلَامَهَا الَّذِي اكْتَسَبَتْهُ عَنْ طَرِيقِ الْلَّمْسِ وَ الشَّمْ. وَ أَلْقَتْ عِدَّةَ مُحَاضَرَاتٍ وَ أَصْبَحَتْ أُعْجَوبَةً عَصْرِهَا. أَلْفُ «هِيلِينْ» ثَمَانِيَّةَ عَشَرَ كِتَابًا تُرْجِمَتْ إِلَى خَمْسِينَ لُغَةً. وَ مِنْ عِبَارَاتِهَا الْمَشْهُورَةُ: «عِنْدَمَا يُغلَقُ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ السَّعَادَةِ، يُفْتَحُ بَابٌ آخَرُ، وَلَكِنَّنَا فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَحْيَانِ نَنْظُرُ طَوِيلًا إِلَى الْبَابِ الْمُغْلَقِ، فَنَنْشَغِلُ بِهِ بِحَيْثُ لَا نَرَى الْبَابِ الَّذِي فُتَحَ لَنَا».

مَهْتَاب نَبَوِيٌّ بِنْتُ وُلَدَتْ بِدُونِ يَدَيْنِ، وَ رُغْمَ هَذَا فَهِيَ تَكْتُبُ وَ تَرْسُمُ وَ تَسْبِحُ، وَ حَصَلَتْ عَلَى
الْحِزَام الْأَسْوَدِ فِي التَّكْوَانِدُو وَ الْفَتْ كِتَابًا.

كَرِيسْتِي بِرَاؤن وُلَدَ فِي أُسْرَةٍ فَقِيرَةٍ وَ كَانَ مُصَابًا بِالشَّلَلِ الدِّمَاغِيِّ، وَ لَمْ يَكُنْ قَادِرًا عَلَى السَّيِّرِ وَ
الْكَلَامِ فَسَاعَدَتْهُ أُمُّهُ فِي يَوْمِ مِنَ الْأَيَّامِ أَخَذَ كَرِيسْتِي قِطْعَةً طَبَاشِيرَ بِقَدْمِهِ الْيُسْرَى وَ هِيَ الْعُضُوُ
الْوَحِيدُ الْمُتَحَرِّكُ مِنْ بَيْنِ أَطْرَافِهِ الْأَرْبَعَةِ وَ رَسَمَ شَيْئًا وَ مِنْ هُنَا ابْتَدَأَتْ حَيَاةُ الْجَدِيدَةِ. إِجْتَهَدَ
كَرِيسْتِي كَثِيرًا، وَ أَصْبَحَ رَسَامًا وَ شَاعِرًا وَ الْفَ كِتَابًا بِاسْمِ «قَدَمِي الْيُسْرَى» الَّذِي أَصْبَحَ فِي مَا بَعْدُ فِيلِمًا
حَصَدَ جَوَائزَ أُوسْكَارَ.



المُعَجمُ

سَعَى : تلاش کرد (مضارع: يَسْعَى) = جَدَّ، اجْتَهَدَ، حَاوَلَ

أخيراً : سرانجام

سَهَرَ : شب زنده داری کرد (مضارع: يَسْهَرُ)

أَصْبَيَتْ : دَقَّارَ شَدَ ← (أَصَابَ، يُصَبِّبُ)

شَلَلِ دِمَاغِيٌّ : فَلْجٌ مُغْزِيٌّ

أَطْرَافُ : دَسْتُ وَ پَا

شَهَادَةُ : مَدْرَكٌ

أَعْجُوبَةُ : شَكْفَتُ انْجِيزٍ «جمع: أَعْجَب»

صَمَاءُ : كَرَ (مؤنث) «مَذْكُورٌ: أَصْمٌ / جَمْعٌ: صُمٌّ»

أَلْقَى: اندَّاخَتْ (مضارع: يُلْقِي) أَلْقَى مُحَاضَرَةً: سخنرانی کرد

طَبَاشِيرُ : كَجْ نُوشَتَار

إِنْشَغَلَ : سَرْگَمْ شَدَ (مضارع: يَتَشَغِّلُ)

عَمِيَاءُ : كُور (مؤنث) «مَذْكُورٌ: أَعْمَى / جَمْعٌ: عُمْيٌ»

بِحَيْثُ : بِهِ گونه‌ای که

مَادَّةُ الرِّياضِيَّاتِ : درس ریاضی

بَكْمَاءُ : لَال (مؤنث) «مَذْكُورٌ: أَبْكَمٌ / جَمْعٌ: بُكْمٌ»

مُصَابٌ بِـ : دَقَّارٍ

حَارِسُ : نَگَهْبَان «جمع: حُرَّاسٌ»

مَعَ أَنَّ : بِاِينَکَه

حُرُوفُ الْهِجَاءِ : حروف الفباء

مُعَوَّقٌ : مَعْلُولٌ، جَانِبَازٌ

حِزَامٌ : كَمْبِند «جمع: أَحْزَمَة»

واجَهَ : روْبَهْرَوْ شَدَ (مضارع: يُوَاجِهُ)

حُمَّى : تَبٌ

هَزِيمَةٌ : شَكْسَتْ دَادَنْ

رَسَامٌ : نقاش

يُسْرَى : چپ = يَسَار ≠ يَمِين

رُغْمَ : با وجودِ

كچھ أَجْبُ عَنِ الْأَسْئَلَةِ التَّالِيَةِ حَسَبَ نَصُّ الدَّرْسِ إِجَابَةً قَصِيرَةً.

۱. إِلَى أَيْنَ كَانَ الْفَارَابِيُّ يَذَهَبُ لِلْمُطَالَعَةِ فِي اللَّيلِ؟

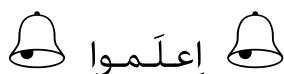
۲. مَتَى بَدَأَ مُحَمَّدُ بْنُ زَكَرِيَاً الرَّازِيَّ دِرَاسَاتِهِ الطَّبِيَّةِ؟

۳. أَيُّ مُشْكِلَةٍ قَادِرَةٌ عَلَى هَزِيمَةِ الْمُتَوَكِّلِ عَلَى اللَّهِ؟

۴. كِمْ كِتَابًا أَلَقْتْ «هِيلِينْ كِيلِر»؟

۵. مَنْ رَسَبَ فِي مَادَّةِ الرِّياضِيَّاتِ؟

۶. مَا اسْمُ كِتَابٍ كَرِيسْتِيِّ بِراونِ؟



معانی الأفعال الناقصة

فعل‌های پرکاربرد «**كان**، **صار**، **ليس** و **أصبح**» افعال ناقصه نام دارند.

﴿**كان**﴾ چند معنا دارد: **بود**، است، وجود داشت، فعل کمکی سازنده معادل «ماضی استمراري».

در پایهٔ نهم با فعل‌هایی مانند «کانوا یسماعون»: می‌شنیدند آشنا شدید.

«**كان الطالب سمع**» و «**كان الطالب قد سمع**» و «**كان الطالب ساماً**» نیز معادل «ماضی بعيد» در فارسی و به معنای «دانش‌آموز شنیده بود» است.

﴿لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٌ لِلسَّائِلِينَ﴾ يوسف: ۷ آیات: نشانه‌ها

﴿وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ﴾ مریم: ۵۵

كان الله و لم يكن معه شيء. لم يكن: نبود

مضارع كان «يكون» به معنای «می‌باشد» و امر آن «گن» به معنای «باش» است.

﴿**صار** و **أصبح**﴾ به معنای «شد» هستند. مضارع صار «يصير» و أَصْبَحَ «يُصْبِحُ» است؛ مثال:

﴿...أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَتُصْبِحُ الْأَرْضُ مُخْضَرَةً﴾ الحج: ۶۳ مُخْضَرَة: سرسبز

نظَفَ الطُّلَّابُ مَدَرَسَتَهُمْ، فَصَارَتْ سَاحَتُهَا نَظِيفَةً.

لَيْسَ یعنی «**نِيَسْتَ**»، مثال:

﴿...يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ﴾ آل عمران: ۱۶۷

هنگامی که این افعال بر سر جملهٔ اسمیه (که از مبتدا و خبر «اسم ظاهر» تشکیل می‌شود) می‌آیند، **خبر را منصوب می‌کنند**: مثال:

الْبُسْتَانُ جَمِيلٌ. صَارَ الْبُسْتَانُ جَمِيلًا.

مبتدا و مرفوع خبر و مرفوع فعل ناقص اسم فعل ناقص و مرفوع خبر فعل ناقص و منصوب

إِخْتِيرْ نَفْسَكَ (۱): تَرْجِمْ هَذِهِ الْآيَاتِ.

۱. ﴿وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْؤُلًا﴾ الإسراء: ۳۴ أَوْفُوا: وفا کنید

۲. ﴿...يَقُولُونَ بِالْسِتَّهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ﴾ الفتح: ۱۱

۳. ﴿وَادْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءَ فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَاصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا﴾ آل عمران: ۱۰۳

إِخْتِيرْ نَفْسَكَ (۳): عَيْنِ اسْمَ الْأَفْعَالِ النَّاقِصَةِ وَخَبَرَهَا.

۱. صَارَ كُلُّ مَكَانٍ مَمْلُوءًا بِالْأَزْهَارِ الْجَمِيلَةِ.

۲. أَصْبَحَ الشَّاثِيمُ نَادِيًّا مِنْ عَمَلِهِ الْقَبيحِ.

۳. كَانَ رَسُولُ اللَّهِ أُسْوَةً حَسَنَةً لِلْعَالَمِينَ.

۴. لَيْسَ الْكَاذِبُ مُحْتَرَمًا عِنْدَ النَّاسِ.

التمارين

التمرين الأول: عَيْنِ الْجُمْلَةِ الصَّحِيحَةِ وَغَيْرِ الصَّحِيحَةِ حَسَبَ الْحَقِيقَةِ. ✓ ✗

١. الْطَّبَاشِيرُ مَادَّةٌ بَيْضَاءُ أَوْ مُلَوَّنَةٌ يُكْتَبُ بِهَا عَلَى السَّبُورَةِ وَمِثْلُهَا:

٢. الْأَبَكُمُ مَنْ لَا يَسْتَطِعُ أَنْ يَتَكَلَّمَ، وَمُؤَنَّثُهُ «بَكْمَاءُ»:

٣. الْأَصَمُ مَنْ لَا يَسْتَطِعُ أَنْ يَرَى، وَمُؤَنَّثُهُ «صَمَاءُ»:

٤. إِرْتِفَاعُ حَرَارَةُ الْجِسْمِ مِنْ عَلَائِمِ الْمَرَضِ:

٥. شَمُ الْقِطْ أَقْوَى مِنْ شَمِ الْكَلْبِ:

التمرين الثاني: ترجم الآية و الأحاديث، ثم عَيْنِ الْمَطْلُوبِ مِنَكَ.

١. ﴿وَلَا تَيَأسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيْمَنُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ﴾ يوسف: ٨٧ الجار والمجرور

٢. مَنْ أَرَادَ أَنْ يَكُونَ أَقْوَى النَّاسِ، فَلْيَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ. الإمام الكاظم عليه السلام المُبَتَّدَأُ وَالْخَبَرَ إِسْمَ التَّفَضِيلِ

٣. أَعَظُمُ الْبَلَاءِ أَنْ قِطَاعُ الرَّجَاءِ. الإمام علي عليه السلام المُبَتَّدَأُ وَالْخَبَرَ

٤. الْتَّوْكُلُ عَلَى اللَّهِ نَجَاهُ مِنْ كُلِّ سَوْءٍ. الإمام علي عليه السلام المُبَتَّدَأُ وَالْخَبَرَ

٥. مَنْ تَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ ذَلَّ لَهُ الصَّعَابُ. الإمام علي عليه السلام المُبَتَّدَأُ نوع الفِعلِ وَصِيغَتُهُ

روح: رحمت

آلَّمْرِينُ الْثَالِثُ: عَيْنِ الْعِبَارَةِ الْفَارِسِيَّةِ الْمُنَاسِبَةِ لِلْعِبَارَةِ الْعَرَبِيَّةِ. عبارتها روبروی هم در ایندیزاین اصلاح می‌شوند.

۱. تَجْرِي الرِّياحُ بِمَا لَا تَشْتَهِي السُّفُنُ.

۲. الْبَعِيدُ عَنِ الْعَيْنِ، بَعِيدٌ عَنِ الْقَلْبِ.

۳. أَكَلْتُمْ تَمْرِي وَغَصِّيْتُمْ أَمْرِي.

۴. خَيْرُ الْكَلَامِ مَا قَلَّ وَدَلَّ.

۵. الْصَّبْرُ مِفتَاحُ الْفَرَجِ.

۶. الْخَيْرُ فِي مَا وَقَعَ.

• هر چه پیش آید خوش آید.

• کم گوی و گزیده گوی چون دُر.

• گر صبر کنی ز غوره حلوا سازی.

• نمک خورد و نمکدان شکست.

• از دل برود، هر آنکه از دیده برفت.

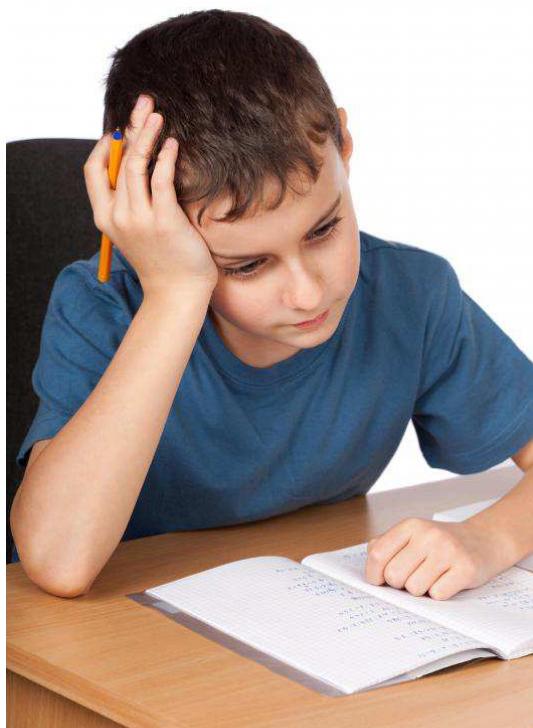
• بَرَدَ كَشْتَى آنجا كه خواهد خدای وَگر جامه بر تن دَرَد ناخدای

تَشْتَهِي: می‌خواهد

الْتَّمَرِينُ الرَّابِعُ: تَرْجِمَ الْجُمَلَ التَّالِيَةَ. (كَتَبَ: نوشت)

.....	أَكْتُبْ دَرَسَكَ.	كَتَبْنَا تَمَارِينَنَا.
.....	كَانُوا يَكْتُبُونَ.	لَا تَكْتُبْ شَيْئاً.
.....	سَأَكْتُبْ لَكَ.	مَا كَتَبْتُ رِسَالَتِي.
.....	لَنْ أَكْتُبْ جُمْلَةً.	لَمْ يَكْتُبْ فِيهِ.
.....	لِكِي تَكْتُبُوهُ.	لِيَكْتُبُوا بِدِقَّةٍ.
.....	رَأَيْتُهُ يَكْتُبْ.	أُرِيدُ أَنْ أَكْتُبَ.
.....	أَخَذْتُ كِتَابًا رَأَيْتُهُ.	سَوْفَ يَكْتُبَانِ.
.....	كُنْتَ كَاتِبًا.	كُنْتُ أَكْتُبُ.
.....	لَمْ يَكْتُبْ الْوَاجِباتِ.	مَنْ يَكْتُبْ يَنْجِحُ.

٨٠٨٥



آلَّمَرِينُ الْخَامِسُ: عَيْنِ التَّرْجِمَةِ الصَّحِيحةِ.

۱. ﴿لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَ إِخْوَتِهِ آيَاتٌ لِّلْسَّائِلِينَ﴾ يوسف: ۷

الف) به راستی در [سرگذشت] یوسف و برادرانش برای پرسندگان نشانه‌هایی هست. □

ب) در [داستان] یوسف و برادرش برای درخواست کنندگان نشانه‌هایی بود. □

۲. ﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ﴾ هود: ۷۴ گفت: پروردگار، من به تو ...

الف) ... پناه بردم که از تو چیزی پرسم که به آن علم ندارم. □

ب) ... پناه می‌برم که از تو چیزی بخواهم که بدان دانشی ندارم. □

۳. ﴿... يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَ يَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ ثُرَابًا﴾ آلنبا: ۴۰ روزی که ...

الف) ... آدمی آنچه را با دستانش پیش فرستاده است می‌نگرد و کافر می‌گوید: کاش من خاک بودم. □

ب) ... مرد آنچه را با دستش تقسیم کرده است می‌نگرد و کافر می‌گوید: من همانند خاک شدم. □

۴. كَانَ الْأَطْفَالُ يَلْعَبُونَ بِالْكُرْكَةِ عَلَى الشَّاطِئِ وَ بَعْدَ اللَّعِبِ صَارُوا نَشِيطِينَ.

الف) کودکان در ساحل با توپ بازی می‌کردند و پس از بازی با نشاط شدند. □

ب) بچه‌ها در ساحل توپ بازی کردند و بعد از بازی پر نشاط خوشحال هستند. □

۵. كُنْتُ سَاكِنًا وَ لَمْ أَقْلُ كَلْمَةً، لَا تِي كُنْتُ لَا أَعْرِفُ شَيْئًا عَنِ الْمَوْضِعِ.

الف) ساکت شدم و کلمه‌ای نمی‌گویم، برای اینکه چیزی از موضوع نمی‌دانم. □

ب) ساکت بودم و کلمه‌ای نگفتم، زیرا چیزی درباره موضوع نمی‌دانستم. □

آلَّمَرِينُ السَّادِسُ: تَرْجِمَ الْجُمَلِ التَّالِيَةِ.

.....	۵. كانوا يَجْلِسُونَ.	۱. أَصْبَحَ الْجُوُ بارِداً.
.....	۶. كانوا جَالِسِينَ.	۲. كَانَ الْجَوُ لَطِيفًا.
.....	۷. كانوا جَلَسوا.	۳. صَارَ الْجَوُ حارًّا.
		۴. لَيْسَ الظُّلْمُ باقيًّا.

الْبَحْثُ الْعِلْمِيُّ

أكْتُبْ آيَاتٍ أَوْ أَحَادِيثَ أَوْ أَشْعَارًا أَوْ أَمْثَالًا أَوْ حِكْمًا حَوْلَ أَهْمَيَّةِ الرَّجَاءِ فِي الْحَيَاةِ.

عکسها تلفیق و اصلاح می شوند. ٨٠٩٦ تا ٨٠٨٦



آلدرُسُ الثَّامِنُ



تصویر مورد تأیید نیست. اصلاحات دارد. نمونه است. ۸۰۹۷

قیمة کل امریء ما یُحْسِنُهُ. أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

ارزش هر انسانی به چیزی است که آن را خوب انجام می‌دهد.

مِنَ الْأَشْعَارِ الْمَنْسُوبَةِ لِإِلَمَامِ عَلَيٍّ عَلَيْهِ الْكَلَمُ



وَ دَاؤُكِ مِنْكَ وَ لَا تَشْعُرُ
وَ فِيكَ انْطَوَى الْعَالَمُ الْأَكْبَرُ
بِأَحْرُفِهِ يَظْهَرُ الْمُضْمَرُ
دَوَاؤُكَ فِيكَ وَ مَا تُبْصِرُ
أَتَزْعَمُ أَنَّكَ جَرْمٌ صَغِيرٌ
فَأَنَّتِ الْكِتَابُ الْمُبِينُ الَّذِي

٨٠٩٧ و ٨٠٩٨

أَبُوهُمْ آدُمُ وَ الْأُمُّ حَوَّاءُ	النَّاسُ مِنْ جِهَةِ الْأَبَاءِ أَكْفَاءُ
عَلَى الْهُدَى لِمَنِ اسْتَهْدَى أَدِلَّاءُ	مَا الْفَضْلُ إِلَّا لِأَهْلِ الْعِلْمِ، إِنَّهُمْ
وَ لِلرِّجَالِ عَلَى الْأَفْعَالِ أَسْمَاءُ	وَ قَدْرُ كُلِّ امْرِئٍ مَا كَانَ يُحْسِنُهُ
فَالنَّاسُ مَوْتَى وَ أَهْلُ الْعِلْمِ أَحْيَاءُ	فَقُرْبَى عِلْمٍ وَ لَا تَطْلُبُ بِهِ بَدَالًا

إِنَّمَا النَّاسُ لِأُمٍّ وَ لِأَبٍ	أَيْهَا الْفَاجِرُ جَهَلًا بِالنَّسْبِ
أَمْ حَدِيدٌ أَمْ نُحَاسٌ أَمْ ذَهَبٌ	هَلْ تَرَاهُمْ خُلِقُوا مِنْ فِضَّةٍ
هَلْ سَوَى لَحْمٍ وَ عَظْلِمٍ وَ عَصَبٍ	بَلْ تَرَاهُمْ خُلِقُوا مِنْ طِينَةٍ
وَ حَيَاءٍ وَ عَفَافٍ وَ أَدْبٍ	إِنَّمَا الْفَخْرُ لِعَقْلٍ ثَابِتٍ



المُعَجم

رَعَمْ : گمان بُرد (مضارع: يَرْعِمُ)	أَبْصَرَ : نگاه کرد (مضارع: يُبْصِرُ)
سَوَى : جُزْ	أَحْرُفُ : حروف «مفرد: حَرْفٌ»
طِينَة : گل، سرشت	أَدْلَاءُ : راهنمایان «مفرد: دَلِيلٌ»
عَظَمْ : استخوان «جمع: عِظامٌ»	إِسْتَهْدَى : راهنمایی خواست (مضارع: يَسْتَهْدِي)
كُفْءٌ : همتا «جمع: أَكْفَاءٌ»	إِنْطَوَى : بهم پیچیده شد (مضارع: يَنْطَوِي)
لَحْمٌ : گوشت «جمع: لُحُومٌ»	بَدَلٌ : جانشین «جمع: أَبْدَالٌ»
مُضْمَرٌ : پنهان ≠ خَفِيٌّ، مَسْتُورٌ	جِرْمٌ : پیکر «جمع: أَجْرَامٌ»
نُحَاسٌ : مس	حَدِيدٌ : آهن
	داء : بیماری = مَرَضٌ، ≠ شِفاءٌ، صِحةٌ

كُلُّهُ عَيْنِ الصَّحِيحَ وَ الْخَطَا حَسَبَ نَصَّ الدَّرْسِ.

١. دَوَّاْنُنا فِيْنَا وَ لَا نَنْظُرُ إِلَيْهِ، وَ دَأْوُنَا مِنْتَا وَ لَا نَشْعُرُ بِهِ.

٢. طَالِبُ الْعِلْمِ بَيْنَ الْجَهَالِ كَالْحَيٌّ بَيْنَ الْأَمْوَاتِ.

٣. الْفَخْرُ لِلْعُقْلِ وَ الْحَيَاءِ وَ الْعَفَافِ وَ الْأَدَبِ.

٤. قِيمَةُ كُلِّ امْرِئٍ مَا يُخْسِنُهُ.

٥. الْتَّفَاخُرُ بِالنَّسَبِ مَنْطَقِيٌّ.



٨٠٩٩



معانی الْحُرُوفِ الْمُشَبَّهَةِ بِالْفِعْلِ

با معانی دقیق حروف پرکاربرد «إِنْ، أَنْ، كَانَ، لَيْتَ، لَعَلَّ» آشنا شوید.

إِنْ : جملهٔ پس از خود را تأکید می‌کند و به معنای «قطعًا، همانا، به درستی که، بی‌گمان» است؛ مثال:

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ﴾ الْحَلْ: ۹۰

أَنْ : به معنای «که» است و دو جملهٔ را به هم پیوند می‌دهد؛ مثال:

﴿قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ الْبَقَرَةُ: ۲۵۹

كَانَ : غالباً به معنای «مانند» است؛ مثال: ﴿كَانُوا يَأْتُونَ إِلَيْهِمْ مُّؤْمِنِينَ وَالْمُرْجَانُ﴾ الْرَّحْمَنُ: ۵۸

لَكِنْ : به معنای «ولی» و برای تکمیل و رفع ابهام از پیام جملهٔ قبل از خودش است؛ مثال:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾ يُونُسُ: ۴۴

لَيْتَ : به معنای «کاش» و بیانگر آرزوست و به صورت «یالیت» هم به کار می‌رود؛ مثال:

﴿وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ ثُرَابًا﴾ الْأَنْبَاءُ: ۴۰

لَعَلَّ : دو معنا دارد: «شاید» و «امید است»؛ مثال:

﴿إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ الْزُّخْرُفُ: ۳

فعل مضارع در جملهٔ دارای «لَعَلَّ» و «لَيْتَ» به صورت «مضارع التزامی» ترجمهٔ می‌شود؛ مثال:

لَعَلَّهُ يَأْتِي: شاید بیاید / لَيْتنی اَرَی جمیع مُدُنِ بلادی: کاش همهٔ شهرهای کشورم را ببینم.

كَه اخْتَيْرْ نَفْسَكَ: تَرْجِمْ هَذِهِ الْآيَاتِ الْكَرِيمَةَ.

۱. ﴿فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ وَلَكِنَّكُمْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ الْرَّوْمَ: ۵۶

۶. ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفَاً كَأَنَّهُمْ بُنيَانٌ مَرْصُوصٌ﴾ آلسَّفَّ :۴



۷. ﴿إِرْكَعُوا وَ اسْجُدُوا وَ اعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَ افْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ الْحَجَّ :۷۷

تَعْقِلُونَ: می‌اندیشید بَعْث: رستاخیز مَرْصُوص: استوار تُفْلِحُونَ: رستگار می‌شوید

هنگامی که این حروف بر سر جمله اسمیه (که از مبتدای اسم ظاهر و خبر تشکیل می‌شوند) می‌آیند، مبتدا را به

عنوان اسم خود منصوب می‌کنند؛ مثال:

الْبُسْتَانُ جَمِيلٌ. إِنَّ الْبُسْتَانَ جَمِيلٌ.

مبتدا و مرفوع	خبر و مرفوع	حرف مشبهة	اسم كَانَ	خبر كَانَ
و منصوب	و مرفوع	بال فعل		

كَاهِ إِحْتِيرْ نَفْسَكَ: عَيْنْ اسْمَ الْحُرُوفِ الْمُشَبَّهَةِ بِالْفِعْلِ وَ خَبَرَهَا.

۱. ﴿إِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾ آلمائدة: ۹۸

۲. ﴿لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيبٌ﴾ الشورى: ۱۷

۳. لَيْتَ الْمُسَافِرِينَ وَاصِلُونَ!

۴. أَعْرِفُ أَنَّ الصَّادِقَ مَحْبُوبٌ.

۵. كَانَ الْعِلْمَ نُورٌ.

آل ساعَة: از نام‌های قیامت

لَا النَّافِيَةُ لِلْجِنْسِ

تاکنون با سه معنای حرف «لا» آشنا شده‌اید:

۱. **لَا به معنای «نه»** در پاسخ به «هَلْ» و «أَ» مانند **أَنْتَ مِنْ بُجُورِد؟ لَا، أَنَا مِنْ بِيرَجَنْد.**
۲. **لَا نَفِي مَضَارِع** مانند **لَا يَدْهَبُ**: نمی‌رود
۳. **لَا نَهِي** مانند **لَا تَدْهَبْ**: نرو

معنای چهارم، **لَا نَفِي جَنْس** است و غالباً معنای «هیچ ... نیست» دارد و برای نفی فراگیر وجود اسم بعد از خودش است؛ مثال:

﴿لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلِمْنَا﴾ البَرَّةُ : ۲۲

جز آنچه به ما آموختی، هیچ دانشی نداریم.

لَا فَقْرَأَشْدُ مِنَ الْجَهْلِ. رسول الله ﷺ

هیچ فقری سخت‌تر از نادانی نیست.

لَا كَثَرَ أَغْنَى مِنَ الْقَنَاعَةِ. أمیر المؤمنین علیٰ علیه السلام

هیچ گنجی سرشارتر از قناعت نیست.

كَثَرَ إِخْتِيرْ نَفْسَكَ: تَرْجِمْ هَذِهِ الْأَحَادِيثَ حَسَبَ قَوَاعِدِ الدِّرِسِ.

۱. لَا حَيْرَ فِي قَوْلٍ إِلَّا مَعَ الْفِعْلِ. رسول الله ﷺ

۲. لَا جِهَادَ كَجِهَادِ النَّفْسِ. أمیر المؤمنین علیٰ علیه السلام

۳. لَا لِبَاسَ أَجْمَلُ مِنَ الْعَافِيَةِ. أمیر المؤمنین علیٰ علیه السلام

۴. لَا فَقْرَ كَالْجَهْلِ وَلَا مِيرَاثَ كَالْأَدَبِ. أمیر المؤمنین علیٰ علیه السلام

حوارٌ

(مع سائق الحافلة)

بعد تبادل التحيات ...

سائق الحافلة	الزائر
مرحباً، ما الخدمة؟	يا سائق، ساعدى الله!
تفضّلوا. اركبوا الحافلة.	نريد أن نذهب إلى مشربة أمْ إبراهيم عليه السلام.
أربعة وعشرون مقعداً. كم عدد الزوار؟	كم عدد مقاعد الحافلة؟
لكل شخص ثلاثة ريالات.	ثمانية عشر زائراً. كم تأخذ لكل شخص؟
أربعة وخمسين ريالاً.	كم ريالاً تريدين متى؟
نعم؛ تفضّلوا، اصعدوا بسرعة.	أعطيك مئة ريال للذهاب والإياب؛ أَ تقبل؟

تحيات: سلام و احوالپرسی مُقعد: صندلی إیاب: برگشتن ٨١٠٠



الْتَّمَارِينَ

الْتَّمَرِينُ الْأَوَّلُ: ضع في الفراغ الكلمة المناسبة للتوضيحات التالية من كلمات معجم الدرس.

١. آل عنصر فلزٌ موصّل للحرارة و الكهرباء، يُستعمل في الصناعة.
٢. آل يعملون في الشركات السياحية لإرشاد السياح.
٣. آل قسمٌ من الجسم بين الجلد والعظم.
٤. آل ترابٌ مختلطٌ بالماء.

الْتَّمَرِينُ الثَّانِي: استخرج من نص الدرس المطلوب منك على الترتيب.

.....	المبتدأ:	من البيت الأول.
.....	اسم التفضيل:	من البيت الثاني.
.....	الفاعل:	من البيت الثالث.
.....	الخبر:	من البيت الرابع.
.....	المضاف إليه:	من البيت الخامس.
.....	الجمع المكسّر:	من البيت السادس.
.....	فعل النهي:	من البيت السابع.
.....	اسم الفاعل:	من البيت الثامن.
.....	الفعل المجهول:	من البيت التاسع.
.....	الفعل المضارع:	من البيت العاشر.
.....	الجار و المجرور:	من البيت الحادي عشر.

آلَّتَّمَرِينُ الْثَّالِثُ: تَرَجِمَ الْأَيْتَيْنِ وَالْأَحَادِيثَ النَّبَوِيَّةَ، ثُمَّ عَيَّنَ نَوْعَ «لَا».

١. ﴿وَلَا تَسْبُوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسْبُوا اللَّهَ...﴾ الأنعام: ١٠٨

٢. ﴿وَلَا يَحْرُنْكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا﴾ يوئس: ٦٥

٣. ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ﴾ الأصافات: ٣٥

٤. لا شيء أحق بالسجين من اللسان. رسول الله ﷺ سجين: زندان

٥. لا يرحم الله من لا يرحم الناس. رسول الله ﷺ

آلَّمْتَرِينُ الْخَامِسُ: تَرْجِمَ الْأَحَادِيثُ النَّبَوَيَّةَ، ثُمَّ عَيْنِ الْمَطْلُوبَ مِنَكَ.

١. كُلُّ طَعَامٍ لَا يُدْكِرُ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ، فَإِنَّمَا هُوَ دَاءٌ وَلَا بَرَكَةٌ فِيهِ. (الْفِعْلُ الْمَجْهُولُ وَ لَا التَّافِيَةُ لِلْجِنِّ)

٢. لَا يَجْلِسُ الرَّجُلُ بَيْنَ الرَّجُلِ وَابْنِهِ فِي الْمَجْلِسِ. (الْفَاعِلُ، وَ اسْمُ الْمَكَانِ)

٣. لَا تَجْتَمِعُ خَصْلَتَانِ فِي مُؤْمِنٍ: الْبُخْلُ وَ الْكِدْبُ. (الْجَارُ وَ الْمَجْرُورُ وَ الْفَاعِلُ)

٤. لَا تَغْضَبْ، فَإِنَّ الْغَضَبَ مَفْسَدَةً. (يُعَلَّمُ التَّهْذِيْبُ، وَ اسْمُ الْحَرْفِ الْمُشَبَّهِ بِالْفِعْلِ)

٥. لَا عِبَادَةٌ مِثْلُ الشَّكْرِ. (الْمُضَافُ إِلَيْهِ)

لا يَجْلِسُ + الرَّجُلُ = لَا يَجْلِسُ الرَّجُلُ



٨١٠١ تصویر اصلاح دارد.

أَيُّهَا الْأَحِبَاءُ،

نَسْتَوِدِعُكُمُ اللَّهَ،

إِلَى الْلَّقَاءِ،

سَنَلْتَقِي بِكُمْ إِنْ شاءَ اللَّهُ فِي الصَّفِّ الثَّانِي عَشَرَ،

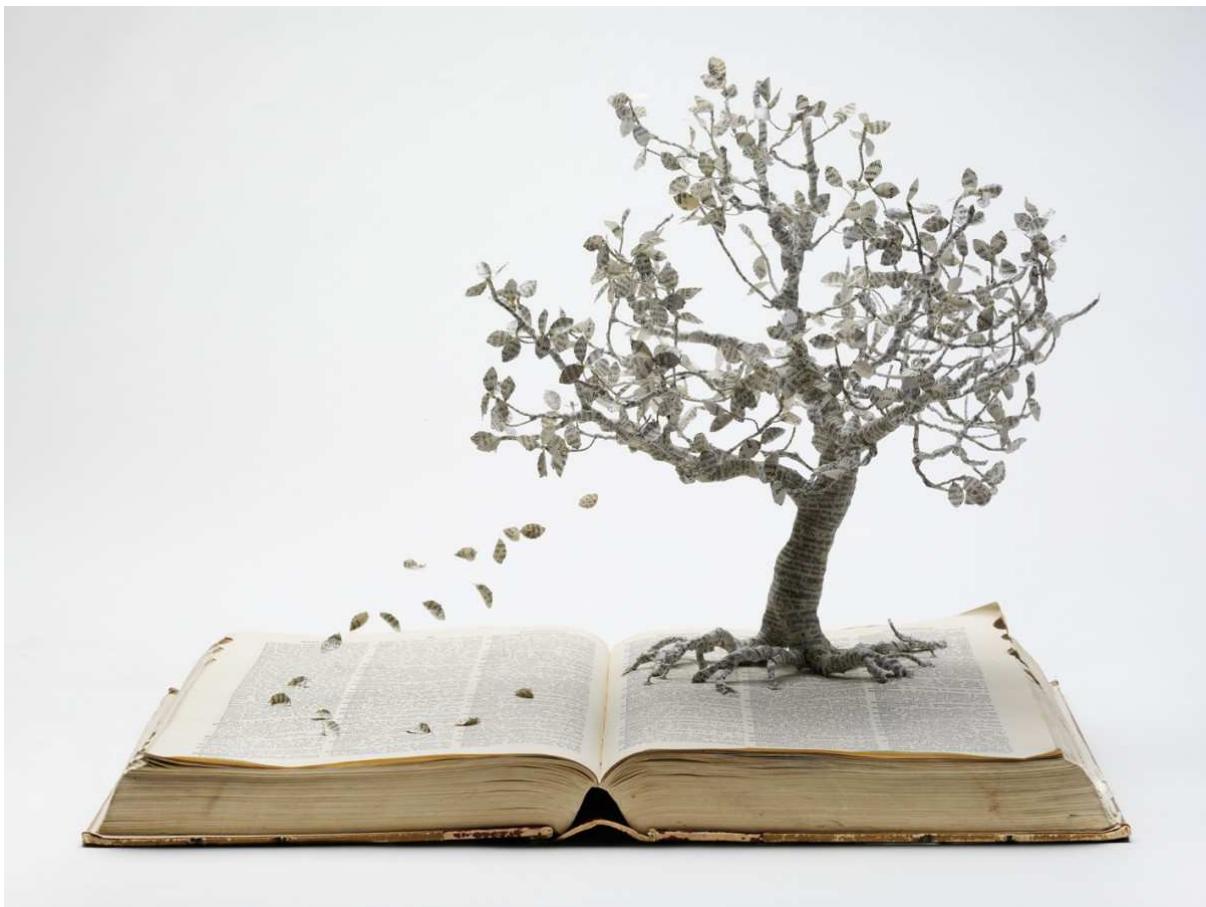
نَتَمَنَّى لَكُمُ النَّجَاحَ،

مَعَ السَّلَامَةِ،

فِي أَمَانِ اللَّهِ.

نَسْتَوِدِعُ: می سپاریم نَلْتَقِي: دیدار می کنیم نَتَمَنَّى: آرزو می کنیم [٨١٠٢](#)





۸۱۰۳

مُعْجَمُ گَلِمَاتِ

الصَّفُ السَّابِعُ

إِلَى الْحَادِيَ عَشَرَ

توجه: کلمات بی‌شماره مربوط به پایه‌های هفتم تا دهم هستند.

یادگیری **فعل** در هر زبانی مهم‌تر از انواع دیگر کلمه است،

لذا فعل‌ها با رنگ قرمز مشخص شده‌اند تا بهتر جلب توجه کنند.

إِتَّصَلُ: تماس گرفت (مضارع: يَتَّصِلُ / امر: اِتَّصلُ /

مصدر: إِتْصالٌ)

أَتَى : آمد (مضارع: يَأْتِي) = جاءَ

أَثَارَ : برانگیخت (مضارع: يُثْبِرُ / مصدر: إِثَارَةٌ)

أَثْرِيَ : تاریخی

إِنْتَاعَشَرَ : دوازدھ

إِلْثَانِ, **إِلْثَيْنِ** : دو

أَجَابَ عَنْ : پاسخ داد به (مضارع: يُجِيبُ / مصدر:

إِجَابَةٍ / امر: أَجِبْ)

أَجَودَ : بخشنده‌تر، بخشنده‌ترین ۶

أَحَبَّ : دوستداشت (مضارع: يُحِبُّ)

أَحَبُّ إِلَى : محبوب‌ترین نزد

إِحْتَرَقَ : آتش‌گرفت (مضارع: يَحْتَرِقُ / امر: اِحْتَرِقُ /

مصدر: إِحْتِراقٌ)

إِحْتَرَمَ : احترام گذاشت (مضارع: يَحْتَرِمُ / امر: اِحْتَرِمُ /

مصدر: إِحْتِرامٌ)

إِحْتِفَاظٌ : نگاه‌داشتن

إِحْتَفَالٌ : جشن گرفت (مضارع: يَحْتَفِلُ / مصدر: إِحْتِفالٌ /

امر: اِحْتَفِلْ)

إِحْتَقَرَ : خوار کرد (مضارع: يَحْتَقِرُ / مصدر: إِحْتِقارٌ / امر:

إِحْتَقِرٌ) ۶

إِحْتَوَى : در بر داشت (مضارع: يَحْتَوِي / مصدر: إِحْتِواءٌ)

إِحْتِيالٌ : فربیکاری ۵

أَحَدٌ : یکی از، کسی، یکتا، تنها

أَحْدَثَ : پدید آورڈ (مضارع: يُحْدِثُ / امر: أَحْدِثُ /

مصدر: حُدُوثٌ) ۳

أَحَدَعَشَرَ : یازده

۱

آتی، آتٰ : آینده، درحال آمدن ۲

آخر : پایان = نهایة

آخر، آخری : دیگر

آلہ : دستگاه «آلہ الطباعة : دستگاه چاپ»

آمَنَ : ایمان‌آورد، ایمن کرد (مضارع: يُؤْمِنُ / مصدر:

إِيمَانٌ)

آیة : نشانه ۷

آ : آیا

آب (أَبُو، أَبَا، أَبِي) : پدر «جمع: آباء»

إِبْتَدَأَ : شروع شد (مضارع: يَبْتَدِئُ / امر: إِبْتَدِئُ / مصدر:

إِبْتِداءٌ)

إِبْتِسام : لبخند

إِبْتَعَدَ : دور شد (مضارع: يَبْتَعِدُ / امر: إِبْتَعِدُ / مصدر:

إِبْتِعادٌ)

أَبْدَعَ : نوآوری کرد (مضارع: يُبْدِعُ / مصدر: إِبْدَاعٌ / امر:

أَبْدِعٌ) ۴

أَبْصَرَ : نگاه کرد (مضارع: يُبْصِرُ / امر: أَبْصِرُ / مصدر:

إِبْصَارٌ) ۸

ابن : پسر، فرزند «جمع: أَبْنَاء، بَنْوَنَ»

ابن آدم : آدمیزاد

أَبْيَضٌ : سفید

إِتْجَاهٌ : جهت

إِتَّخَذَ: گفت (مضارع: يَتَّخِذُ / امر: إِتَّخِذُ / مصدر: إِتْخَاذٌ) ۲

إِتْصَالٌ : مخابرات

إِتْصَالٌ : مخابرات ۵

أَدْوِيَة : داروها «مفرد: دَوَاء»	إِحْدَى : يكى از
أَدَّى : ایفا کرد، منجر شد، ادا کرد (مضارع: يُؤَدِّي)	أَحْسَنَ : خوبی کرد، خوب انجام داد (مضارع: يُحْسِنُ / امر: أَخْسِنْ / مصدر: إحسان)
إِذْ : آن گاه	أَحْسَنْتَ : آفرین بر تو
إِذَا : هرگاه، اگر	أَحْصَى : شمرد (مضارع: يُحْصِي / مصدر: إحصاء)
إِذْنُ : بنابراین ۱	أَحْمَرْ : سرخ
أَرَادَ : خواست (مضارع: يُرِيدُ / مصدر: إراده) = طلب، شاء ۵	أَخْ (آخو، آخا، آخي) : برادر، دوست «جمع: إخوة و إخوان»
أَرَادِلْ : فرومایگان	أَخْبَرَ : خبر داد (مضارع: يُخْبِرُ / امر: أَخْبِرْ / مصدر: إخبار)
أَرْبَعَة، أَرْبَعَ : چهار	أَخْتَ : خواهر «جمع: أخوات»
أَرْبَعَون، أَرْبَعَينَ : چهل	إِخْتَرَاعَ : اختراع کرد (مضارع: يَخْتَرِعُ / امر: إختراع / مصدر: إختراع)
أَرْسَلَ : فرستاد (مضارع: يُرسِلُ / امر: أَرْسِلْ / مصدر: إرسال)	أَخْدَدْ : شروع کرد «أَخَدَ يُنادي: شروع کرد به صدا زدن» ۵
أَرْشَدَ : راهنمایی کرد (مضارع: يُرِشدُ / امر: أَرْشِدْ / مصدر: إرشاد)	أَخْدَدْ : گرفت، برداشت، بُرد (مضارع: يَأْخُذُ / امر: خُذْ)
أَرْضَ : زمین «جمع: أراضي»	أَخْرَجَ : درآورد (مضارع: يُخْرِجُ / امر: أَخْرِجْ / مصدر: إخراج)
أَرْضَعَ : شیر داد (مضارع: يُرْضِعُ / مصدر: إرضاع)	أُخْرَى، آخر : دیگر
أَرْضَى : راضی کرد (مضارع: يُرضِي / مصدر: إرضاء) ۱	أَخْشَاب : چوبها «مفرد: خشب»
إِزْدَادَ : افزایش یافت (مضارع: يَزْدَادُ / مصدر: ازدیاد) ۴	أَخْضَرْ : سبز
أَزْرَقَ : آبی	أَخْيَرًا : سرانجام ۷
أَزْهَارَ : شکوفه‌ها، گل‌ها «مفرد: زَهْرَ»	أَدَاء : به جا آوردن
أَسَاءَ : بدی کرد (مضارع: يُسِيءُ / مصدر: إساءة)	أَدَة : ابزار «جمع: أدوات»
أُسْبُوعَ : هفته «جمع: أَسْبَيع»	أَدَارَ : چرخاند، اداره کرد (مضارع: يُدِيرُ / مصدر: إدارة)
إِسْتَرَاحَ : آسود (مضارع: يَسْتَرِيحُ / مصدر: إستراحة) ۳	إِدَارَةُ الْمُرْوَرِ : اداره راهنمایی و رانندگی
إِسْتَرْجَعَ : پس گرفت (مضارع: يَسْتَرْجِعُ / امر: إسترجع / مصدر: إسترجاع)	أَدْخَلَ : داخل کرد (مضارع: يُدْخِلُ / امر: أَدْخِلُ / مصدر: إدخال)
إِسْتَشَارَ : مشورت کرد (مضارع: يَسْتَشِيرُ / مصدر: إستشارة) ۵	أَدْرَكَ الشَّيْءَ : به آن چیز رسید و بدان پیوست (مضارع: يُدْرِكُ / امر: أَدْرِكُ / مصدر: إدراك)
إِسْتَطَاعَ : توانست (مضارع: يَسْتَطِيعُ / مصدر: إستطاعة)	أَدْعُ : دعوت کن، فرا بخوان، دعا کن ← دعا، يَدْعُوا
إِسْتَعَانَ : یاری جُست (مضارع: يَسْتَعِينُ / مصدر: إستعانة)	

أَسْوَد : سیاه	إِسْتَعْمَر : آبادانی خواست (مضارع: يَسْتَعْمِر / مصدر: إِسْتَعْمَار)
أَسْيَر : دربند «جمع: أَسْرَى» ۶	إِسْتَغَاثَ : کمک خواست (مضارع: يَسْتَغْاثُ / مصدر: إِسْتِغَاةً) ۲
إِشارَاتُ الْمُرُور : علامت‌های رانندگی	إِسْتَغْرَقَ وَقْتًا طَويلاً : وقتی طولانی گرفت (مضارع: يَسْتَغْرِقُ / مصدر: إِسْتِغْرَاق)
إِشْتَدَّ : شدّت گرفت (مضارع: يَشْتَدُ / مصدر: إِشْتِداد) ۴	إِسْتَفَادَ : استفاده کرد (مضارع: يَسْتَفِيدُ / مصدر: إِسْتِفَادَةً)
إِشْتَرَى : خرید (مضارع: يَشْتَرِي)	إِسْتَلَمَ : دریافت کرد (مضارع: يَسْتَلِمُ / مصدر: إِسْتِلام / امر: إِسْتَلِمْ)
إِشْتَغَلَ : کار کرد، سرگرم شد (مضارع: يَشْتَغِلُ / مصدر: إِشْتِغَال / امر: إِشْتَغِلْ)	إِسْتَوْحَشَ : وحشت کرد (مضارع: يَسْتَوْحِشُ) ۵
إِشْتَقَ : بر گرفت (مضارع: يَشْتَقُ / مصدر: إِشْتِقادَة) ۴	إِسْتَوْدَعَ : سپرد (مضارع: يَسْتَوْدِعُ) ۸
إِشْتَهَرَ : نامدار شد (مضارع: يَشْتَهِرُ / مصدر: إِشْتَهَار / امر: إِشْتَهِرْ) ۴	إِسْتَوَى : برابر شد (مضارع: يَسْتَوَى / مصدر: إِسْتِواء)
إِشْتَهَى : خواست (مضارع: يَشْتَهِي / مصدر: إِشْتِهَاء) ۷	إِسْتَهْدَى : راهنمایی خواست (مضارع: يَسْتَهْدِي) ۸
أَشْجَار : درختان «مفرد: شَجَر»	إِسْتَهْلَكَ : مصرف کرد (مضارع: يَسْتَهْلِكُ / امر: إِسْتَهْلِكْ / مصدر: إِسْتِهْلَاك) ۱
أَشْرَكَ : شریک قرار داد (مضارع: يُشْرِكُ / مصدر: إِشْرَاك)	أَسْخَاطَ : خشمگین کرد (مضارع: يُسْخَطُ / مصدر: إِسْخَاط)
أَصَابَ : اصابت کرد (مضارع: يُصِيبُ / مصدر: إِصَابَة)	أَسَدَ : شیر
أَصَبَحَ : شد (مضارع: يُصْبِحُ)	أَسَرَ : اسیر کرد (مضارع: يَأْسِرُ) ۶
أَصَحَابُ الْمِهَنَ : صاحبان شغل‌ها	أَسْرَةَ : خانواده
أَصْدِقاءَ : دوستان «مفرد: صَدِيق»	أَسْرَعَ : شتابت (مضارع: يُسْرِعُ / مصدر: إِسْرَاع / امر: أَسْرِعْ) = عَجَل ۵
إِصْطِفَافَ صَبَاحِيَ : صف صباحگاه	أَسْرَى : شبانه حرکت داد (مضارع: يُسْرِي / مصدر: إِسْرَاء)
أَصْفَرَ : زرد	أَسْفَلَ : پایین، پایین‌تر ≠ أعلى ۳
أَصْلَ : ریشه «جمع: أَصْوَل» ۴	أَسْلَمَ : مسلمان شد (مضارع: يُسْلِمُ / مصدر: إِسْلَام) ۶
أَصْلَحَ : درست گرداند (مضارع: يُصْلِحُ / امر: أَصْلِحْ / مصدر: إِصْلَاح) ≠ أَفْسَدَ ۵	أَسْنَانَ : دندان‌ها «مفرد: سِنّ»
أَصْبَيَتْ : دچار شد ← (أَصَابَ، يُصِيبُ) ۷	أَسْوَةَ : الگو
أَضَاعَ : تباہ کرد (مضارع: يُضِيَّعُ / مصدر: إِضَاعَة)	
إِضَافَةً إِلَى : افزون بر	
أَضْمَرَ : پنهان کرد (مضارع: يُضِمِّرُ / مصدر: إِضْمَار / امر: أَضْمِنْ) = أَخْفَى ≠ أَظْهَرَ ۵	
أَطْرَافَ : دست و پا ۷	

أَطْعَمَ : خوراک داد (مضارع: يُطْعِمُ / امر: أَطْعِمْ / مصدر: إطعام) ۶	إِغْبَرَ : تیره رنگی، غبار آلودگی
أَغْتَرَ : فریب خورد (مضارع: يَغْتَرُ) ۵	إِغْلَقَ : بست (مضارع: يُغْلِقُ / مصدر: إغلاق / امر: أَغْلِقْ) ≠ فَتَحْ
أَغْلَقَ : بست (مضارع: يُغْلِقُ / مصدر: إغلاق / امر: أَغْلِقْ) ≠ فَتَحْ	أَفَاضِلَ : شایستگان
أَفَتَقَرَ : فقیر شد (مضارع: يَفْتَقِرُ / مصدر: افتقار) ۶	أَفْرَزَ : ترشح کرد (مضارع: يُفْرِزُ / مصدر: إفراز)
أَفْرَزَ : ترشح کرد (مضارع: يُفْرِزُ / مصدر: إفراز)	أَفْضَلَ : برتر، برترین
أَفْلَحَ : رستگار شد (مضارع: يُفْلِحُ) ۷	أَفْلَحَ : رستگار شد (مضارع: يُفْلِحُ)
أَقَامَ : بر پای داشت (مضارع: يُقِيمُ / مصدر: إقامة) ۱	أَقْتَرَحَ : پیشنهاد داد (مضارع: يَقْتَرِحُ / امر: اقتراح / مصدر: إقتراح)
أَقْتَرَبَ : نزدیک شد (مضارع: يَقْتَرِبُ / امر: إقترب / مصدر: إقترب)	أَقْتَرَحَ : پیشنهاد داد (مضارع: يَقْتَرِحُ / امر: اقتراح / مصدر: إقتراح)
أَقْتَصَدَ : صرفه جویی کرد (مضارع: يَقْتَصِدُ / امر: إقتصد / مصدر: إقتصاد) ۱	أَعْتَقَدَ : اعتقاد داشت (مضارع: يَعْتَقِدُ / امر: اعتقد / مصدر: إعتقاد)
أَقْدَامَ : پاها «فرد: قدم»	أَعْتَمَدَ : اعتماد کرد (مضارع: يَعْتَمِدُ / امر: اعتمد / مصدر: اعتماد)
أَقْرِباءَ : خویشاوندان «فرد: قریب»	إعْجَابٌ بِالنَّفْسِ : خودپسندی ۱
أَقْلَ : کمتر ≠ أَكْثَر	أَعْجَبَ : در شگفت آورده «تعجبني»: خوش می‌آید، مرا در شگفت می‌آورده (مضارع: يُعْجِبُ / مصدر: إعجاب) ۳
أَقْمَارَ : ماهها «فرد: قمر»	أَعْجَوبَةَ : شگفت انگیز «جمع: أعجب» ۷
إِكْتِسابَ : به دست آوردن	أَعْرَابَ : بادیه نشینان ۶
أَكْدَ : تأکید کرد (مضارع: يُؤْكِدُ / امر: أَكْدُ / مصدر: تأکید)	إعْصَارَ : گردباد «جمع: أعاصير»
إِكْرَاهَ: اجبار	أَعْطَ : داد (مضارع: يُعْطِي / مصدر: إعطاء / أعطني: به من بد) ۵
أَكْلَ : خورد (مضارع: يَأْكُلُ / امر: كُلُّ / مصدر: أَكْلُ)	أَعْلَامَ : پرچمها «فرد: علم»
أَكْمَلَ : کامل کرد (مضارع: يُكْمِلُ / امر: أَكْمِلُ / مصدر: إكمال) ۲	أَعْلَمَ : داناتر، دانا ترین
إلا : به جز، مانده «در ساعت خوانی»	أَعْلَى : بالا، بالاتر
أَلا : هان، آگاه باش	

إِمْتَلَأَ : پر شد (مضارع: يَمْتَلِئُ / امر: إِمْتَلِئُ / مصدر: إِمْتِلاءٌ)	آلًا: که ن... آلا نعبد: که نپرستیم (آن+لا+نعبد)
إِمْتَلَكَ : مالک شد (مضارع: يَمْتَلِكُ / مصدر: إِمْتِلاک)	آل‌الثین، یومُ الـالـثین: دوشنبه
إِمْرَأٌ، إِمْرُؤٌ، إِمْرَءٌ (الْمَرْءُ) : انسان، مرد	آل‌الاحد، یومُ الـالـاحد: یکشنبه
إِمْرَأَةٌ (الْمَرْأَةُ) : زن «نساء: زنان»	آل‌الاربعاء، یومُ الـالـاربعاء: چهارشنبه
أمريكا الوسطى : آمریکای مرکزی	الثَّالِمَ : بهبود یافت (مضارع: يَلْتَهِمُ / مصدر: إِلْتَهَام)
آمسِ : دیروز	الثَّرَمَ : پاییند شد (مضارع: يَلْتَزِمُ / امر: إِلْتَزَمُ / مصدر: إِلْتِزَامٌ)
أَمْطَرَ : باران بارید (مضارع: يُمْطِرُ / امر: أَمْطِرُ / مصدر: إِمْطَار)	الثَّقَتَ : توجّه کرد (مضارع: يَلْتَقِيُ / امر: إِلْتَقِيُ / مصدر: إِلْتِقَاتٌ)
أَمْكَنَ : امکان دارد (مضارع: يُمْكِنُ / امر: أَمْكِنُ / مصدر: إِمْكَان)	الثَّقَافَةُ صورَةً : عکس گرفتن
أَمْيرٌ : فرمانده «مفرد: أمراء»	الثَّلَاثَاءُ : یومُ الثُّلُثَاءِ : سه‌شنبه
أَمِينٌ : امانتدار «جمع: أمَانَاء»	الخَمِيسُ : یومُ الـخـمـیـس: پنجشنبه
إنْ : اگر	آل‌الذی: کسی که، که
إنْ : بـگمان، حقیقتاً، قطعاً	آل‌الذین: کسانی که، که
آنْ : که	آلـالـسبـت، یومُ السـبـت: شنبه
آنْ : که (بر سر فعل مضارع) ۴	آلـالـسـنة: زبان‌ها «مفرد: لـسان»
أَنَا : من	آلـالـفَ : نگاشت (مضارع: يُوَلِّفُ / امر: أَلْفُ / مصدر: تَالِيفٌ)
أَنَارَ : نورانی کرد (مضارع: يُنِيرُ / مصدر: إِنـارـة)	آلـالـفَ : هزار «جمع: آلاف»
إِنْبَعَثَ : فرستاده شد (مضارع: يَنْبَعِثُ / مصدر: إِنْبَاعَثٌ)	آلـالـقَى: انداخت (مضارع: يُلْقِي / مصدر: إِلْقاء) «آلـالـقَى
أَنْبُوبَةٌ : لوله (جمع: أنايبِب)	محاصرَةً: سخنرانی کرد» ۷
آنـثـ : تو «مذکـر»	آلـالـوـانـ: رنگ‌ها «مفرد: لـون»
آنـتـ : تو «مؤنـث»	آلـالـإـلـىـ اللـقـاءـ: به امید دیدار
آنـتـ عـلـىـ الـحـقـ : حق با شماست ۵	آلـالـأـمـ : مادر «جمع: أمـهـات / = والـدـةـ»
إِنْتَبَاهَ : بیدار شد، متوجه شد، آگاه شد (مضارع: يَنْتَهِيُ / امر: إِنْتَهِيُ / مصدر: إِنْتِباـهـ)	آلـالـأـمـ : یا = او
أَنْتَجَ : تولید کرد (مضارع: يُتْتَجُ / امر: أَنْتَجُ / مصدر: إِنـتـاجـ)	آلـالـأـمـ : رو به رو ≠ خـلـفـ
	آمان : امنیت

إِنْهَىٰ : باز دار ← نَهَىٰ، يَنْهَىٰ ۱

أُؤْ : يا = أَمْ

أَوْجَدَ : پدید آورد (مضارع: يوجُد / امر: أَوْجَدْ / مصدر: إيجاد)

أَوْصَلَ : رسانید (مضارع: يوصلُ / امر: أَوْصَلْ / مصدر: إيصال)

أَوْفَوْا : وفا کنید (ماضی: أَوْفَىٰ / مضارع: يوفی) ۷

أَوْلَادَ : پسران، فرزندان «مفرد: وَلَد»

أُولَىٰ : یکم، نخستین «مؤنثٌ أَوْلَ»

أُولَئِكَ : آنان

أَوْمَرْ، مُرْ : دستور بده ← أَمْرَ، يَأْمُرُ ۱

إِهْتَدَى : راهنمایی شد (مضارع: يهُتَدِي / مصدر: إهْتِداء) ۱

أَهْلَ : خانواده، خاندان ۶

أَهْلًا وَ سَهْلًا بِكُمْ : خوشآمدید

أَيْ : کدام، چه، هرگونه

أَيْ : کدام، چه، هرگونه

إِيَاب : برگشتن = رُجوع ≠ ذهاب ۸

أَيْضًا : همچنین

إِيلَاف : همدل کردن ۶

أَيْنَ : کجا

أَيْهَا : ای «برای مذکر»

ب

بِ : به وسیلهٔ

بَاب : در «جمع: أبواب»

بَارِد : سرد ≠ حار

بَارَكَ اللَّهُ فِيكَ : آفرین بر تو

بِالْإِضَافَةِ إِلَى : افزون بر ۷

بِالْتَّأْكِيدِ : البته

بَالغ : کامل

بَائِع : فروشنده

إِنْتَظَرَ : منتظر شد (مضارع: يَنْتَظِرُ / امر: إِنْتَظِرُ / مصدر:

(إِنْتَظَار)

إِنْتَفَعَ بِ : از ... سود بُرد (مضارع: يَنْتَفِعُ / امر: إِنْتَفِعُ /

مصدر: إِنْتَفَاع)

أَنْتَمْ : شما «جمع مذکر»

أَنْتُمَا : شما «مثنی»

أَنْتُنَّ : شما «جمع مؤنث»

إِنْتَهَىٰ : به پایان رسید (مضارع: يَنْتَهِي / مصدر: إِنْتَهَاء) ۳

أُنْشَى : زن، ماده

أَنْجَح : موفق تر، موفق ترین

أَنْذَرَ : هشدار داد (مضارع: يُنذِرُ / مصدر: إنذار / امر: أَنْذِرْ)

أَنْزَلَ : نازل کرد (مضارع: يُنْزُلُ / امر: أَنْزَلُ / مصدر: إنزال)

أَنْشَأَ : پدیدآورد (مضارع: يُنْشِئُ / امر: أَنْشِئُ / مصدر: إنشاء)

أَنْشَدَ : سرود (مضارع: يُنْشِدُ / امر: أَنْشِدُ / مصدر: إنشاد)

إِنْشَغَلَ : سرگرم شد (مضارع: يَنْشَغِلُ / مصدر: إِنْشِغال) ۷

إِنْضَمَ : پیوست (مضارع: يَنْضَمُ / مصدر: إِنْضِمام) ۴

إِنْطَلَقَ : به حرکت درآمد (مضارع: يَنْطَلِقُ / امر:

إِنْطَلِقُ / مصدر: إِنْطِلاق) ۳

إِنْطَوَى : به هم پیچیده شد (مضارع: يَنْطَوِي / مصدر:

إِنْطِواء) ۸

أَنْف : بینی «جمع: أُنوف»

أَنْفَقَ : انفاق کرد (مضارع: يُنْفِقُ / امر: أَنْفَقُ / مصدر:

(إنفاق)

أَنْقَدَ : نجات داد (مضارع: يُنْقِدُ / امر: أَنْقَدُ / مصدر: إنقاد)

أَنْكَرَ : دروغ دانست، انکار کرد (مضارع: يُنْكِرُ / امر:

أَنْكِرُ / مصدر: إِنْكَار) ۵

أَنْكَرَ : زشتتر، زشتترین = أَقْبَح ۱

إِنْكَسَرَ : شکسته شد (مضارع: يَنْكَسِرُ / مصدر: إِنْكِسار)

إِنَّمَا : فقط

بَعْدٌ : دور شد (مضارع: يَبْعُدُ / أمر: أَبْعُدُ)	بِحَاجَةٍ : نیازمند
بُعْدٌ : دوری ≠ قُرب٢	بَحْثٌ : پژوهش «جمع: بُحاثٌ»
بَعْضٌ ... بَعْضٌ : یکدیگر	بَحَثَ عَنْ : دنبال...گشت (مضارع: يَبْحَثُ / أمر: إِبْحَثُ / مصدر: بَحْثٌ)
بَعِيدٌ : دور ≠ قریب	بَحْرٌ : دریا «جمع: بِحَارٌ»
بَغْتَةً : ناگهان = فَجْأَةً	بِحَيْثُ : به گونه‌ای که ۷
بَقَرٌ، بَقَرَةٌ : گاو	بُحْرَةٌ : دریاچه
بُقْعَةٌ : قطعه زمین «جمع: بِقَاعٌ»	بَدَا : شروع کرد، شروع شد (مضارع: يَبْدَا / أمر: إِبْدَا)
بَكْتيریا : باکتری	بِدَايَةٌ : آغاز ≠ نهایة
بِكُلٍّ سُرورٍ : با کمال میل	بَدَلٌ : جانشین «جمع: أَبْدَالٌ» ۸
بَكْمَاءٌ : لال (مؤنث) «مذکور: أَبْكَمٌ / جمع: بُكْمٌ» ۷	بَدَلٌ : عوض کرد (مضارع: يُبَدِّلُ / مصدر: تَبَدِيلٌ / أمر: بَدَلٌ) ۵
بَكَى : گریه کرد (مضارع: يَبْكِي / مصدر: بُكَاءٌ)	بَدِيعٌ : نو ۲
بَلْ : بلکه	بَرَّ : خشکی
بِلا : بدون	بِرٌّ : نیکی ۴
بِلَادٌ : کشور، شهرها، سرزمین‌ها «فرد: بَلَدٌ»	بَرَنَامَجٌ : برنامه، نرم‌افزار «جمع: بَرَامِجٌ» ۵
بَلَدٌ : شهر، سرزمین «جمع: بُلْدان و بِلَادٌ»	بَرِيدٌ : پست
بُلْدان : کشورها	بُسْتَانٌ : باغ «جمع: بَسَاتِينٌ» = حدیقة
بَلَغَ : رسید (مضارع: يَبْلُغُ / مصدر: بُلوغ)	بَسَطَ : گستراند (مضارع: يَبْسُطُ / أمر: أَبْسُطُ)
بِمَ : با چه چیزی «بِ + ما»	بِسُهُولَةٌ : به آسانی
بِنَاءٌ : ساختن، ساختمان = عِمَارَةٌ	بَسِيطٌ : ساده
بِنْتٌ (ابنة) : دختر «جمع: بَنَاتٌ»	بَصَرٌ : دیده «جمع: أَبْصَارٌ»
بَنَفْسَجِيٌّ : بنفس	بِضَاعَةٌ : کالا «جمع: بَضَائِعٌ»
بُنْيَيٌّ : پسرکم	بَطَّ، بَطَّةٌ : اردک، مرغابی
بوم، بومه : جند	بَطَارِيَّةٌ : باتری
بَهِيمَةٌ : چارپا (به جز درندگان) «جمع: بَهَائِمٌ»	بِطاقةٌ : کارت «بطاقة بَرِيدِيَّةٌ : کارت پستال»
بَيْتٌ : خانه «جمع: بُيُوتٌ»	بَطْنٌ : شکم «جمع: بُطُونٌ» ۳
بِئْرٌ : چاه «جمع: آبار»	بَعْثٌ : رستاخیز ۷
بَيْعٌ : فروش ≠ شراء	بَعَثَ : فرستاد (مضارع: يَبْعَثُ / أمر: إِبْعَثُ)

تَسْعَةٌ : آشکار کرد (مضارع: يُبَيِّنُ / امر: بَيِّنٌ / مصدر: تَبَيِّنَ)	تَبَيِّنَ : آشکار کرد (مضارع: يُبَيِّنُ / امر: بَيِّنٌ / مصدر: تَبَيِّنَ)
تَسْلِلٌ : آفساید، نفوذ ۳	تَسْلِلٌ : آفساید، نفوذ ۳
تَسْلُمٌ عَيْنُكَ : چشم‌نمی (چشمت بی‌بلا)	تَسْلُمٌ عَيْنُكَ : چشم‌نمی (چشمت بی‌بلا)
تَصَادَمٌ : تصادف کرد (مضارع: يَتَصَادِمُ / مصدر: تَصَادُمٌ)	تَصَادَمٌ : تصادف کرد (مضارع: يَتَصَادِمُ / مصدر: تَصَادُمٌ)
تَظَاهَرَ بِ : به ... وانمود کرد (مضارع: يَتَظَاهِرُ / امر: تَظَاهَرَ بِ)	تَظَاهَرَ بِ : به ... وانمود کرد (مضارع: يَتَظَاهِرُ / امر: تَظَاهَرَ بِ)
تَعَادَلٌ : برابر شد (مضارع: يَتَعَادِلُ / امر: تَعَادِلٌ / مصدر: تَعَادُلٌ)	تَعَادَلٌ : برابر شد (مضارع: يَتَعَادِلُ / امر: تَعَادِلٌ / مصدر: تَعَادُلٌ)
تَعَارِفوا : یکدیگر را شناختند (مضارع: يَتَعَارِفُونَ / مصدر: تَعَارُفٌ)	تَعَارِفوا : یکدیگر را شناختند (مضارع: يَتَعَارِفُونَ / مصدر: تَعَارُفٌ)
تَعَالَ : بیا « تعالَ نَدْهَبْ : بیا برویم »	تَعَالَ : بیا « تعالَ نَدْهَبْ : بیا برویم »
تَعَاوُنٌ : همیاری کرد (مضارع: يَتَعَاوَنُ / امر: تَعَاوُنٌ / مصدر: تَعَاوُنٌ)	تَعَاوُنٌ : همیاری کرد (مضارع: يَتَعَاوَنُ / امر: تَعَاوُنٌ / مصدر: تَعَاوُنٌ)
تَعَايَشٌ : همزیستی داشت (مضارع: يَتَعَايَشُ / امر: تَعَايَشٌ / مصدر: تَعَايَشٌ)	تَعَايَشٌ : همزیستی داشت (مضارع: يَتَعَايَشُ / امر: تَعَايَشٌ / مصدر: تَعَايَشٌ)
تَعَجَّبٌ : خستگی	تَعَجَّبٌ : خستگی
تَعَجَّبَ : تعجب کرد (مضارع: يَتَعَجَّبُ / مصدر: تَعْجِبٌ)	تَعَجَّبَ : تعجب کرد (مضارع: يَتَعَجَّبُ / مصدر: تَعْجِبٌ)
تَعْرُفٌ عَلَى : شناختن	تَعْرُفٌ عَلَى : شناختن
تَعْلَمٌ : یادگرفت (مضارع: يَتَعَلَّمُ / امر: تَعَلَّمٌ / مصدر: تَعْلِمٌ)	تَعْلَمٌ : یادگرفت (مضارع: يَتَعَلَّمُ / امر: تَعَلَّمٌ / مصدر: تَعْلِمٌ)
تَغَيَّرٌ : دگرگون شد (مضارع: يَتَغَيَّرُ / امر: تَغَيَّرٌ / مصدر: تَغَيَّرٌ)	تَغَيَّرٌ : دگرگون شد (مضارع: يَتَغَيَّرُ / امر: تَغَيَّرٌ / مصدر: تَغَيَّرٌ)
تُفَاحٌ : سبب	تُفَاحٌ : سبب
تَفْتیش : بازرسی، جست و جو	تَفْتیش : بازرسی، جست و جو
تَفَرَّقٌ : پراکنده شد (مضارع: يَتَفَرَّقُ / امر: تَفَرَّقٌ / مصدر: تَفَرِّقٌ)	تَفَرَّقٌ : پراکنده شد (مضارع: يَتَفَرَّقُ / امر: تَفَرَّقٌ / مصدر: تَفَرِّقٌ)
تَفَضَّلٌ : بفرما	تَفَضَّلٌ : بفرما
تَقَاعِدٌ : بازنشستگی	تَقَاعِدٌ : بازنشستگی
تَقدِّمٌ : پیشرفت	تَقدِّمٌ : پیشرفت
تَرَبَّویٌ : پرورشی « تربیة + ی » ۱	تَرَبَّویٌ : پرورشی « تربیة + ی » ۱
تَرْجِمَ : ترجمه کرد (مضارع: يُتَرْجِمُ / امر: تَرِجمٌ / مصدر: تَرْجِمةٌ)	تَرْجِمَ : ترجمه کرد (مضارع: يُتَرْجِمُ / امر: تَرِجمٌ / مصدر: تَرْجِمةٌ)
تَرَكَ : ترک کرد (مضارع: يَتَرُكُ / امر: أَتْرُكُ / مصدر: تَرَكٌ)	تَرَكَ : ترک کرد (مضارع: يَتَرُكُ / امر: أَتْرُكُ / مصدر: تَرَكٌ)
تَسَاقَطٌ : پی در پی افتاد (مضارع: يَتَسَاقَطُ / مصدر: تَسَاقَطٌ)	تَسَاقَطٌ : پی در پی افتاد (مضارع: يَتَسَاقَطُ / مصدر: تَسَاقَطٌ)

تَكْرِيرٌ : پالایش	ثَلَاثُونَ، ثَلَاثِينَ : سی
تَكْلِمٌ : صحبت کرد (مضارع: يَتَكَلَّمُ / امر: تَكَلَّمُ / مصدر: تَكَلُّم)	ثَلْجٌ : برف، یخ «جمع: ثُلوج»
تَلْكَيْثٌ : آن «مؤئث»	ثُمَّ : سپس
تِلْكَى : دانشآموز «جمع: تَلَمِيد»	ثَمَانِيَة، ثَمَانِي : هشت
تِلْمِيدٌ : رنگآمیزی	ثَمَرَة، ثَمَرَة : میوه
تِلْوِينٌ : خرما «جمع: ثُمُور»	ج
تِمْثَالٌ : تندیس «جمع: تَمَاثِيل»	جَاءَ : آمد (مضارع: يَجِيءُ) = آتی
تِمْمَى : آرزو کرد (مضارع: يَتَمَنَّى) ۸	جَاءَ بِ : آورد
تِنَاؤْلَى : خورد (مضارع: يَتَنَاؤِلُ / امر: تَنَاؤِلُ / مصدر: تَنَاؤُل) = آگل	جَادَلَ : گفت و گو کرد، ستیز کرد (مضارع: يُجَادِلُ / امر: جَادِلُ / مصدر: مُجَادَلَة) ۱
تِنَائِفَة : تهیه کردن	جَارٌ : همسایه «جمع: جیران»
ث	جَازَ : جایز شد (مضارع: يَجُوزُ)
ثالِث، ثالِثَة : سوم	جَالِسٌ : نشسته ≠ واقف
ثامِن، ثامِنة : هشتم	جَالَسٌ : همنشینی کرد (مضارع: يُجَالِسُ / امر: جَالِسُ / مصدر: مُجَالَسَة)
ثانِيَ عَشَر، ثانِيَة عَشَرَة : دوازدهم	جَامِعَة : دانشگاه «جمع: جامِعات»
ثانِي، ثانِية : دوم	جَاهِزٌ : آماده
ثَبَّتَ : استوار ساخت (مضارع: يَثْبِتُ / امر: ثَبَّتُ / مصدر: ثَبِيت) ۳	جَاهِلٌ : نادان «جمع: جُهَّال ≠ عَالِم»
ثَعَلَبٌ : روباء	جَبَّارٌ : ستمکار زورمند «صفت خدا به معنای توانمند» ۱
ثَقَافَة : فرهنگ «ثقافية: فرهنگی»	جَبَلٌ : کوه «جمع: جِبال»
ثَقِيلٌ : سنگین	جُبْنٌ، جُبْنَة : پنیر
ثَلَاثَة، ثَلَاثَة : سه	جَدٌ : پدربرزگ «جمع: أَجَادَاد»
ثَلَاثَة، ثَلَاثَة : سه	جَدَّ : کوشید (مضارع: يَجِدُ / مصدر: جِدُّ)
ثَلَاثَة، ثَلَاثَة : سه	جَدَّاً : بسیار
ثَلَاثَة، ثَلَاثَة : سه	جَدَارٌ : دیوار
ثَلَاثَة، ثَلَاثَة : سه	جَدَّة : مادربرزگ
ثَلَاثَة، ثَلَاثَة : سه	جَدَلٌ : ستیز

جَذْبٌ : جذب کرد (مضارع: يَجْذِبُ / امر: اجْذِب / مصدر: جَذْب)	جَذْبٌ : جذب کرد (مضارع: يَجْذِبُ / امر: اجْذِب / مصدر: جَذْب)
جَهَنَّمٌ : بهشت	جَهَنَّمٌ : بهشت
جُنْدِيٌّ : سرباز «جمع: جُنُود»	جُنْدِيٌّ : سرباز «جمع: جُنُود»
جَوْهَرٌ : هوا	جَوْهَرٌ : هوا
جَوَازٌ، جَوَازُ السَّفَرِ : گذرنامه «جمع: جوازات»	جَوَازٌ، جَوَازُ السَّفَرِ : گذرنامه «جمع: جوازات»
جَوَالٌ، الْهَاتِفُ الْجَوَالُ : تلفن همراه	جَوَالٌ، الْهَاتِفُ الْجَوَالُ : تلفن همراه
جَوْعٌ : گرسنگی ۶	جَوْعٌ : گرسنگی ۶
جَهَّزٌ : مجهز کرد (مضارع: يَجْهَزُ / امر: جَهَّز / مصدر: تجهیز)	جَهَّزٌ : مجهز کرد (مضارع: يَجْهَزُ / امر: جَهَّز / مصدر: تجهیز)
جَهَلٌ : نادانی ≠ عِلْمٌ	جَهَلٌ : نادانی ≠ عِلْمٌ
جَيْدًا : خوب، به خوبی	جَيْدًا : خوب، به خوبی
ح	
حاجة : نیاز «جمع: حَوَائِجٍ»	حاجة : نیاز «جمع: حَوَائِجٍ»
حَادٌ : تیز	حَادٌ : تیز
حَادِيَةَ عَشَرَ، حَادِيَةَ عَشْرَةً : یازدهم	حَادِيَةَ عَشَرَ، حَادِيَةَ عَشْرَةً : یازدهم
حَازٌ : گرم ≠ بارِد	حَازٌ : گرم ≠ بارِد
حَارِسٌ : نگهبان «جمع: حُرَاسٌ» ۷	حَارِسٌ : نگهبان «جمع: حُرَاسٌ» ۷
حَارِسُ الْمَرْمَىٰ : دروازه‌بان ۳	حَارِسُ الْمَرْمَىٰ : دروازه‌بان ۳
حاسوب : رایانه «جمع: حَوَالِيٍّ»	حاسوب : رایانه «جمع: حَوَالِيٍّ»
حافظَةَ عَلَىٰ : از ... نگهداری کرد (مضارع: يُحَافِظُ / امر:	حافظَةَ عَلَىٰ : از ... نگهداری کرد (مضارع: يُحَافِظُ / امر:
حافظٌ / مصدر: مُحَافَظَةٌ)	حافظٌ / مصدر: مُحَافَظَةٌ)
حافِلةٌ : اتوبوس «جمع: حافِلاتٍ»	حافِلةٌ : اتوبوس «جمع: حافِلاتٍ»
حاوَلَ : تلاش کرد (مضارع: يُحَاوِلُ / امر: حاوِلٌ / مصدر: مُحاوَلَةٌ)	حاوَلَ : تلاش کرد (مضارع: يُحَاوِلُ / امر: حاوِلٌ / مصدر: مُحاوَلَةٌ)
حَبٌّ : دانه «جمع: حُبُوبٌ / حَبَّةٌ: یک دانه»	حَبٌّ : دانه «جمع: حُبُوبٌ / حَبَّةٌ: یک دانه»
حُبٌّ : دوستداشتن	حُبٌّ : دوستداشتن
حَبَلٌ : طناب «جمع: حِبَالٌ»	حَبَلٌ : طناب «جمع: حِبَالٌ»
حَبِيبٌ : دوست، یار «جمع: حَبِيبٌ = صَدِيقٌ ≠ عَدُوٌّ»	حَبِيبٌ : دوست، یار «جمع: حَبِيبٌ = صَدِيقٌ ≠ عَدُوٌّ»
حَتَّىٰ : تا، تا اینکه	حَتَّىٰ : تا، تا اینکه
ج	
جَذْعٌ : تنه «جمع: جُذُوع» ۳	جَذْعٌ : تنه «جمع: جُذُوع» ۳
جَذَوَةٌ : پاره آتش	جَذَوَةٌ : پاره آتش
جَرَادٌ : ملخ «واحد آن: جَرَادَةٌ» ۳	جَرَادٌ : ملخ «واحد آن: جَرَادَةٌ» ۳
جَرَبَ : آزمایش کرد (مضارع: يُجَرِّبُ / امر: جَرِّبٌ / مصدر: تجربة ۲)	جَرَبَ : آزمایش کرد (مضارع: يُجَرِّبُ / امر: جَرِّبٌ / مصدر: تجربة ۲)
جُرْحٌ : زخم	جُرْحٌ : زخم
جَرَحَ : زخم کرد (مضارع: يُجَرِّحُ / امر: جَرَحٌ / مصدر: تَجْرِيْحٌ)	جَرَحَ : زخم کرد (مضارع: يُجَرِّحُ / امر: جَرَحٌ / مصدر: تَجْرِيْحٌ)
جَرْمٌ : پیکر «جمع: أَجْرَامٌ» ۸	جَرْمٌ : پیکر «جمع: أَجْرَامٌ» ۸
جزاء : پاداش، کیفر	جزاء : پاداش، کیفر
جَزَرٌ : هویج	جَزَرٌ : هویج
جَزَىٰ : کیفر کرد (مضارع: يَجْزِيٰ / مصدر: جَزَاءٌ)	جَزَىٰ : کیفر کرد (مضارع: يَجْزِيٰ / مصدر: جَزَاءٌ)
جَسْرٌ : پُل «جمع: جُسُورٌ»	جَسْرٌ : پُل «جمع: جُسُورٌ»
جَعَلَ : قرار داد (مضارع: يَجْعَلُ / امر: اجْعَلُ / مصدر: جَعْلٌ = وضع)	جَعَلَ : قرار داد (مضارع: يَجْعَلُ / امر: اجْعَلُ / مصدر: جَعْلٌ = وضع)
جلب : آورد (مضارع: يَجْلِبُ / امر: اجْلِبٌ / مصدر: جَلْبٌ)	جلب : آورد (مضارع: يَجْلِبُ / امر: اجْلِبٌ / مصدر: جَلْبٌ)
جَلْدٌ : پوست	جَلْدٌ : پوست
جلس : نشست (مضارع: يَجْلِسُ / امر: اجْلِسٌ / مصدر: جُلُوس)	جلس : نشست (مضارع: يَجْلِسُ / امر: اجْلِسٌ / مصدر: جُلُوس)
جَلَسْتُ : همنشین بد	جَلَسْتُ : همنشین بد
جمارک : گمرک «فرد: جُمْرَك»	جمارک : گمرک «فرد: جُمْرَك»
جماعه : گروه «جماعی: گروهی»	جماعه : گروه «جماعی: گروهی»
جمال : زیبایی ≠ قُبْح	جمال : زیبایی ≠ قُبْح
جَمَعٌ : جمع کرد (مضارع: يَجْمَعُ / امر: اجْمَعٌ / مصدر: جَمْعٌ)	جَمَعٌ : جمع کرد (مضارع: يَجْمَعُ / امر: اجْمَعٌ / مصدر: جَمْعٌ)
جميل : زیبا ≠ قَبَح	جميل : زیبا ≠ قَبَح
جناح : بال «جمع: أَجْنَحَةٌ» ۳	جناح : بال «جمع: أَجْنَحَةٌ» ۳

حزین : غمگین ≠ مسرور و فَرِح	حجر : سنگ «جمع: أحجار و حجارة»
حسام : شمشیر = سيف	حُجْرَة : اتاق «جمع: حُجْرَات»
حسب : بس ۳	حدّاد : آهنگر
حسب : پنداشت، حساب کرد (مضارع: يَحْسَبُ / امر: احسَبْ / مصدر: حِساب)	حدَث : اتفاق افتاد (مضارع: يَحْدُثُ / مصدر: حُدُوث)
حسن : خوبی ≠ قُبْح، سوء	حدَث : سخن گفت (مضارع: يُحَدِّثُ / امر: حَدَّثُ / مصدر: تَحْدِيث) = گلَّم، تَكَلَّمَ ۵
حسن : نیکو گردانید (مضارع: يُحَسِّنُ / امر: حَسَّنُ / مصدر: تَحْسِين) ۱	حدود : مرز، مرزها
حسنُ الْخُلُقِ : خوش اخلاقی	حدث : سخن
حسنُ الْعَهْدِ : خوش پیمانی	حَدِيد : آهن ۸
حسن، حَسَنَة : خوب	حَدِيقَة : باغ «جمع: حَدَائق» = بستان
حسناً : بسیار خوب	حَدِيقَةُ الْحَيَوانَاتِ : باع وحش
حصة : زنگ درسی، قسمت	حدَر : هشدار داد (مضارع: يُحَذِّرُ / امر: حَذَرُ / مصدر: تحذير)
حَصَد : درو کرد (مضارع: يَحْصُدُ / امر: أَحْصُدُ / مصدر: حَصَاد)	حر : آزاد، آزاده «جمع: أحْرَار»
حَصَلَ عَلَى : به دست آورد (مضارع: يَحْصُلُ / امر: أَحْصُلُ / مصدر: أَحْصُلُ / مصدر: حُصول)	حرب : جنگ «جمع: حُروب»
حَطَب : هیزم	حرباء : آفتاب پرست
حافظَ عَلَى : نگهداری از	حرج : تنگنا (حالت بحرانی) ۴
حَفَرَ : گند (مضارع: يَحْفِرُ / امر: إِحْفَرْ / مصدر: حَفْرٌ)	حرس : نگهداری کرد، نگهبانی داد (مضارع: يَحْرُسُ / امر: أَحْرُسُ / مصدر: حِراسة)
حفظ : حفظ کرد (مضارع: يَحْفَظُ / امر: إِحْفَظْ / مصدر: حِفْظ)	حرص : اهتمام ورزید (ماضی: يَحْرِصُ / امر: إِحْرِصُ / مصدر: حِرْصٌ) ۱
حَفْلَةُ الزَّوَاجِ : جشن عروسی	حرق : سوزاند (مضارع: يَحْرُقُ / امر: أَحْرُقُ / مصدر: حِرْقٌ) ۳
حَفْلَةُ الْمِيلَادِ : جشن تولد	حرک : حرکت داد، تحریک کرد (مضارع: يُحَرِّكُ / امر: حَرَكَ / مصدر: تَحْرِيك)
حَقِيقَة : کیف، چمدان «جمع: حَقَائِق»	حروف الهجاء : حروف الفبا ۷
حَكَم : داور ۳	حریّة : آزادی
حَكَى : حکایت کرد (مضارع: يَحْكِي / مصدر: حِكاية) ۵	حزام : کمربند «جمع: أحْرَمَة» ۷
حل : فرود آمد، حل کرد (مضارع: يَحْلُ / مصدر: حلّ) ۲	حزن : غمگین شد (مضارع: يَحْزُنُ / مصدر: حُزْنٌ) ≠ فَرِح

خُبْر : نان	حَلْوَانِي : شیرینی فروش
خَدْد : گونه ۱	حَلْوَيَات : شیرینیجات
خَدَمَ : خدمت کرد (مضارع: يَخْدِم / امر: أَخْدِم / مصدر: خَدْمَة)	حَلَّيب : شیر (در متون کهن لَبَن به معنای شیر است.)
خَرَجَ : بیرون رفت (مضارع: يَخْرُج / امر: أُخْرُج / مصدر: خُرُوج)	حِمَار : خر «جمع: حَمَّير» ۱
خَرِيف : پاییز	حَمَّامَة : کبوتر
خِزانَة : گنجینه «جمع: خَازِنَة»	حَمْل : بُرْدن، حمل کردن
خُسْرَان : زیان	حَمَّى : پشتیبانی کرد (مضارع: يَحْمِي) ۶
خَشَب : چوب «جمع: أَخْشَاب»	حَمَّى : تب ۷
خَشَعَ : فروتنی کرد (مضارع: يَخْشَع / امر: أَخْشَع / مصدر: خُشُوع) ۵	حَمَّيم : گرم و صمیمی
خَصْلَة : ویژگی «جمع: خَصَال» ۶	حَنَفِيَةُ الْمَاء : شیر آب
خَضِر : سرسبز	حِوار : گفت و گو «جمع: حِوارَات»
خَطَا : خطأ «جمع: أَخْطَاء»	حوت : نهنگ، ماهی بزرگ ۲
خَطَايَا : گناهان، خطاهای «مفرد: خَطِيَّة»	حَوْل : اطراف
خَفَضَ : تخفیف داد (مضارع: يُخَفِّض / امر: حَفَض / مصدر: تَخْفِيف) ۱	حَوَّلَ : تبدیل کرد (مضارع: يُحَوِّل / امر: حَوْل / مصدر: تَحْوِيل)
خَلَاب : جذاب	حَيَاء : شرم
خَلَاف : اختلاف	حَيَّي : زنده «جمع: أَحْيَاء / ≠ مَيْت»
خُلَّة : دوستی ۴	حَيَاة : زندگی ≠ موت
خَلْف : پشت = وراء ≠ آمام	حَيَّة : مار «جمع: حَيَّات» ۳
خَلَقَ : آفرید (مضارع: يَخْلُق / امر: أَخْلُق / مصدر: خَلْق)	حَيَّرَ : حیران کرد (مضارع: يُحَيِّر / امر: حَيَّر)
خُمْس : یک‌پنجم	خ
خَمْسَة، خَمْس : پنج	خَاتَم : انگشت «جمع: خَاتِم»
خَيْر : بهتر، بهترین، خوبی	خَافَ : ترسید (مضارع: يَخَاف / مصدر: خَوْف)
۵	خَامِسَ عَشَر، خَامِسَةَ عَشْرَةً : پانزدهم
داء : بیماری = مَرَض، ≠ شِفاء، صِحة ۸	خَامِس، خَامِسَة : پنجم
	خَائِب : نامید ۶
	خَائِف : ترسیده، ترسان
	خَبَاز : نانوا

عربی زبان قرآن (۲) پایهٔ یازدهم رشتهٔ ادبیات و علوم انسانی

دَوَاء : دارو «جمع: أَدوِيَة»	داء : بیماری ۸
دَوَام : ساعت کار «دَوَام مَدْرَسِيٌّ: ساعت کار مدرسه»	دَابَّة : جُنْبَنَدَه، چارپا «جمع: دَوَابٌ» ۲
دَوَّدَة : كِرم «جمع: دِيدَان» ۳	دَارَ : چَرَخِيد (مضارع: يَدُورُ / مصدر: دَوْرَان)
دَوْرٌ : نقش	دَاجَاج : مرغ
دَوَرَان : چَرَخِيدَن	دُخَان : دود
دَوْرَةُ الْمَيَاهِ : سرویس بهداشتی	دَخَلَ : دَخَلَ شَد (مضارع: يَدْخُلُ / امر: أَدْخُلُ / مصدر: دُخُول)
دَوْلَة : کشور، حکومت «جمع: دُولَ»	دَخِيلَة : وارد شده ۴
دونَ آن : بی‌آنکه «دونَ آن يُحَرِّك: بی‌آنکه حرکت	دُرُّ : مروارید «جمع: دُرَر»
«دَهْدَه»	دِرَاسَة : درس خواندن، پژوهش، بررسی
دَهْر : روزگار	دِرَاسَي : تحصیلی
دِيَاج : ابریشم ۴	دَرَسَ : درس خواند (مضارع: يَدْرُسُ / امر: أَدْرُسُ / مصدر: دراسة و درس)
ذ	دَرَسَ : درس داد (مضارع: يُدَرِّسُ / امر: دَرَسُ / مصدر: تدریس)
ذا : این «مَنْ ذَا: این کیست؟»	دَرَى : دانست (مضارع: يَدْرِي / مصدر: درایة) = عَلِمَ ۳
ذات : دارای	دُرْيَي : درخشنان ۳
ذَاقَ : چشید (مضارع: يَذْوَقُ) ۲	دَعْ : رها کن ← وَدَعَ، يَدَعُ ۱
ذَاكِرَة : حافظه	دَعَا : فرا خواند، دعا کرد (مضارع: يَدْعُوا / امر: أَدْعُ / مصدر: دُعَاء)
ذَاكَ : آن	دَفَعَ : دورکرد، پرداخت، هُل داد (مضارع: يَدْفَعُ / امر: إِدْفَعُ / مصدر: دَفْعَ)
ذَاہِب : رفته	دَلَّ : راهنمایی کرد (مضارع: يَدْلِلُ)
ذَكَر : مرد، نر	دَلِيل : راهنمای «جمع: أَدِلَّة و أَدِلَّاء»
ذَكَرَ : یاد کرد (مضارع: يَذْكُرُ / امر: أَذْكُرُ / مصدر: ذِكْر) ≠ نَسِيَ	دِماغ : مغز
ذِكْرَی : خاطره «جمع: ذِكْرَيات»	دَمْع : اشک «جمع: دُموع»
ذَلَّ : خوار شد (مضارع: يَذْلِلُ) ۶	دَنَـا : نزدیک شد (مضارع: يَذْنِبُ) ۲
ذِلَّك : آن «مدَّکَر»	
ذَنَب : دُم «جمع: أَذَنَاب / = ذَنَب»	
ذَنْب : گناه «جمع: ذُنُوب»	
ذو : دارای	
ذَهَبَ : رفت (مضارع: يَذْهَبُ / امر: إِذْهَبُ / مصدر: دَهَاب)	

رَسْمٌ : نقاشی کرد (مضارع: يَرْسِمُ / امر: أَرْسِمْ / مصدر: رَسْم)	ذَهَبٌ : طلا
رَصِيدٌ : اعتبار مالی، شارژ ۵	ذَئْبٌ : گرگ «جمع: ذئاب»
رَصِيفٌ : پیاده‌رو	ذَيْلٌ : دُم «جمع: أَذِيال» = ذَنَب٣
رَفِيقٌ : خشنود شد (مضارع: يَرْضِي / مصدر: رِضا) ۲	رِابِعٌ، رَابِعَةٌ : چهارم
رُغْمٌ : با وجود ۷	رَاحِمٌ : رحم‌کننده
رُفَاتٌ : استخوان پوسیده ۲	رَأْسٌ : سر «جمع: رُؤوس»
رَفَعٌ : بالا بُرد، برداشت (مضارع: يَرْفَعُ / مصدر: رَفع)	رَاسِبٌ : مردود
رَقَدٌ : بسته شد، خوابید (مضارع: يَرْقُدُ / امر: أَرْقُدْ)	رَاقِدٌ : بسته‌شدن
رَكْبٌ : سوار شد (مضارع: يَرْكُبُ / امر: إِرْكَبْ / مصدر: رُكوب)	رَأَى: دید (مضارع: يَرَى / مصدر: رُؤيَة)
رَكْبٌ : کاروانِ شتر یا اسب سواران ۲	رَأْيٌ : نظر، فکر
رُمَانٌ : انار	رَائِحَةٌ : بو
رَمْلٌ : ماسه «جمع: رِمال» ۳	رَائِعٌ : جالب
رَمَى: پرت کرد (مضارع: يَرْمِي / مصدر: رَمَيْ)	رُبٌّ : چه‌بسما
رَفْحٌ : رحمت	رَبِيعٌ : بهار
رِيَاضَةٌ : ورزش	رَجَا: امید داشت (مضارع: يَرْجُو / مصدر: رَجائَ) ۲
رِيَاضِيٌّ : ورزشکار	رَجَاءٌ : امید ≠ یأس
رِيحٌ : باد «جمع: رِياح»	رَجَاءً : لطفاً
رِيفٌ : روستا = قَرْيَةٌ	رَجَحٌ : برگشت (مضارع: يَرْجِحُ / امر: إِرْجِحْ / مصدر: رُجُوع)
رَئِيْسِيٌّ : اصلی	رَجُلٌ : مرد «جمع: رِجال»
ز	رِحْلَةٌ : کوچ ۶
زَادَ : زیاد کرد ، زیاد شد (مضارع: يَزِيدُ / مصدر: زیاده)	رَحِمٌ : رحم کرد (مضارع: يَرْحَمُ / امر: إِرْحَمْ / مصدر: رَحْمَة)
زَانَ : زینت داد (مضارع: يَزِينُ / مصدر: زَيْنٌ)	رَحِيصٌ : ارزان ≠ غالی (غالٍ)
زائید : به اضافه	رَدَّ : برگردانید (مضارع: يَرْدُ) ۶
زُبْدَةٌ : کره	رُزْ : برنج
زُجَاج، زُجاَجَةٌ : شیشه	رَزَقٌ : روزی داد (مضارع: يَرْزُقُ / امر: أَرْزُقْ / مصدر: رِزْق٤)
زِراعیٌّ : کشاورزی	رِسَالَةٌ : نامه «جمع: رسائل»
	رَسَامٌ : نقاش ۷

سَاوَى : برابر شد (مضارع: يُساوِي / مصدر: مُساواة)	زَرْعَ : کاشت (مضارع: يَرْزُعُ / امر: إِرْزَعْ / مصدر: زَرْع)
سَبَّ : دشنام داد (مضارع: يَسْبُّ)	زَعَمَ : گمان بُرد (مضارع: يَزْعُمُ / امر: إِرْزَعْ)
سائح : گردشگر «جمع: سُيّاح، سائحون»	زَعْنَقَةً : بالله ماهی «جمع: زَعَنِفَ» ۳
سائق : راننده	زَقْرَاقَ : مرغ باران ۳
سائل : مایع، پُرسنده	زَمِيل : همشاگردی، همکار «جمع: زُملاء»
سَبَحَ : شنا کرد (مضارع: يَسْبَحُ / امر: إِسْبَحْ / مصدر: سِبَاحَة)	زَوْجَةً : همسر «زَوْج: شوهر»
سُبْحَانَ : پاک است ۱	زَهْرَهْ : شکوفه، گل «زَهَرَة: یک شکوفه، یک گل / جمع: أَزْهَار»
سَبْعَةً، سَبْعَ : هفت	زَيْت : روغن «جمع: زُيوت»
سَبْعَوْنَ، سَبْعِينَ : هفتاد	سَ
سِتَّةً، سِتَّ : شش	سَوْفَ : نشانه آینده (بر سر فعل مضارع)
سَتَّرَ : پوشاند، پنهان کرد (مضارع: يَسْتُرُ / امر: أَسْتُرُ)	سَاءَ : بد شد (مضارع: يَسْوُءُ)
سَجَدَ : سجده کرد (مضارع: يَسْجُدُ / امر: أَسْجُدُ / مصدر: سُجُود)	سَابِعَةً : هفتم
سَجَّلَ : ثبت کرد (مضارع: يُسَجِّلُ / امر: سَجَّلُ / مصدر: تَسْجِيل)	سَابِقَ : پیشتاژ ۶
سِجْنَ : زندان ۸	سَاجِدَ : سجده کننده
سَحَابَ : ابر	سَاحَةً : حیاط، میدان
سَحَبَ : کشید (مضارع: يَسْحَبُ / امر: إِسْحَبْ)	سَادِسَةً : ششم
سَخَاءَ، سَخَاوَةً : بخشندگی	سَارَ : حرکت کرد، به راه افتاد (مضارع: يَسِيرُ / مصدر: سِير)
سِرْوَال : شلوار «جمع: سَراويل»	سَاعَدَ : کمک کرد (مضارع: يُسَاعِدُ / امر: سَاعِدْ / مصدر: مُساعدة)
سَرِيرَ : تخت «جمع: أَسِرَّةً»	سَافَرَ : سفر کرد (مضارع: يُسَافِرُ / امر: سَافِرْ / مصدر: مُسافَرَة)
سِعْرَ : قیمت «جمع: أَسْعَارَ» = قیمة ۱	سَأَلَ : پرسید، درخواست کرد (مضارع: يَسْأَلُ / مصدر: سُؤال) ≠ أَجَابَ
سَعَى : تلاش کرد (مضارع: يَسْعَى) = جد، اجتهاد، حاول ۷	سَامَحَ : گذشت کرد، بخشید (مضارع: يُسَامِحُ / امر: سَامِحْ / مصدر: مُسَامَحة)
سَفَرَةً : سفر	سَامِحَ : مُسامِحَةً ۵
سَفَرَةٍ علمیَّةً : گردش علمی	
سَفِينَةً : کشتی «جمع: سُفن و سفائن»	

سَهْل : آسان	سَكَّت : ساکت شد (مضارع: يَسْكُت / امر: أُسْكُت / مصدر: سُكوت)
سِيَاحَة : جهانگردی، گردشگری	
سَيَارَة : خودرو	سَلْ : بپرس = إِسْأَل (سَأَل، يَسْأَل) ۲
سَيَارَةُ الْأُجْرَة : تاکسی	سَلام : آشتی = صُلح ۶
سَيِّد : آقا «جمع: ساده»	سَلِمَ : سالم ماند (مضارع: يَسْلَم / امر: إِسْلَم / مصدر: سلامه)
سَيِّدَة : خانم	
سَيِّئَه، سَيِّئَة : بد	سَلَمَ : سلام کرد، تحويل داد (مضارع: يُسَلِّم / امر: سَلَم / مصدر: تسليم)
ش	
شَاء : خواست (مضارع: يَشَاءُ = أراد، طَلَبَ ۲	سِلْمِيًّاً : مُسالمةٌ آمِيز «سِلْمٌ: صلح»
شَاب : جوان «جمع: شباب»	سَمَاء : آسمان «جمع: سماوات»
شَاطِئ : دشنام دهنده ۱	سَمَاد : کود
شارع : خیابان «جمع: شوارع»	سَمَاوِيٰ : آسمانی
شَارِك : شرکت کرد (مضارع: يُشَارِك / امر: شارِك / مصدر: مُشارِكة) ۴	سَمَحَ لِ : به ... اجازه داد (مضارع: يَسْمَحُ / امر: إِسْمَحُ)
شَاطِئ : ساحل «جمع: شواطئ»	سَمِعَ : شنید (مضارع: يَسْمَعُ / امر: إِسْمَعُ / مصدر: سمع)
شَاعَ : فرا گرفت (مضارع: يَشَيْعُ / مصدر: شیوع) ۴	سَمَكَه : یک ماهی «جمع: سمکات»
شَاهَدَ : دید (مضارع: يُشَاهِدُ / امر: شاهِدُ / مصدر: مشاهدة)	سَمَك : ماهی «جمع: أسماك»
شای : چای	سَمَكُ الْقِرْشِ : کوسه‌ماهی
شَبَاب : دورهٔ جوانی، جوانان «مفرد: شاب»	سَمَّيِ : نامید (مضارع: يُسَمِّي / مصدر: تسمیة)
شَيْعَ : سیر شد (مضارع: يَشْبَعُ / امر: إِشْبَعُ / مصدر: شبع) ۵	سِنَن : دندان «جمع: أَسْنَان»
شَبَكَه : تور	سَنَة : سال «جمع: سَوَات و سِنُونَ و سِنِينَ = عام سنویاً : سالانه
شَبَّهَ : همانند کرد (مضارع: يُشَبِّهُ / امر: شبّه / مصدر: تشبیه) ۱	سوء : بدی، بد ≠ حُسن
شِتَاء : زمستان	سَوَاء : یکسان
شَجَر : درخت «جمع: أشجار»	سِوار : دستبند «جمع: أساور»
شَجَرَه : یک درخت «جمع: شجرات»	سَوْدَاء : سیاه (مؤنثِ أسود)
	سوق : بازار «جمع: أسوق»
	سِوَى : جُز ۸
	سَهْرَ : شب زندگداری کرد (مضارع: يَسْهَرُ / امر: إِسْهَرُ) ۷

شَهَادَة : مدرک ۷ شَهِدَ : شاهد بود (مضارع: يَشْهُدُ / امر: اِشْهَدْ / مصدر: شَهَادَة) شَهْدُ : عسل ۲ شَهْرُ : ماه «جمع: شُهُور» ص صَاحِبُ : دوست «جمع: أَصْحَاب» = صَدِيق ≠ عَدُو ۵ صَادَ : شکار کرد (مضارع: يَصِيْدُ / مصدر: صَيْد) ۳ صَادِقُ : راستگو صَارَ : شد (مضارع: يَصِيرُ) صَالَةُ : سالن = قاعَة صَالِحُ : درستکار صَبَاحُ الْخَيْرِ، صَبَاحَ النُّورِ : صبح به خیر صِحَّةُ : تندرستی صَحْرَاوِيَّةُ : کویری صَحِيفَةُ : روزنامه «جمع: صُحُف» صَحِيفَةُ جِدارِيَّةٍ : روزنامه دیواری صُدَاعُ : سردد صَدَاقَةُ : دوستی ≠ عَدَاوَة صَدْرُ : سینه «جمع: صُدُور» صَدَرَ : صادر کرد (مضارع: يُصَدِّرُ / امر: صَدْرُ / مصدر: تَصْدِير) صَدَقَ : باور کرد (مضارع: يُصَدِّقُ / امر: صَدِقُ / مصدر: تَصْدِيق) صَدَقَ : راست گفت (مضارع: يَصْدُقُ / امر: أُصْدُقُ / مصدر: صِدق) صَدِيقُ : دوست «جمع: أَصْدِقاء / ≠ عَدُو» صَرَخَ : فریاد زد (مضارع: يَصْرُخُ / امر: أُصْرُخُ)	شَجَّعَ : تشویق کرد (مضارع: يُشَجِّعُ / امر: شَجَّع / مصدر: تَشْجِيع) شَحْنَ : شارژ کرد (مضارع: يَشْحَنُ / امر: اِشْحَنْ / مصدر: شَحْن) ۵ شَدِيدَةُ : گرفتاری «جمع: شَدَائِد» ۶ شِراءُ : خریدن ≠ بَيْع شَرَابُ : نوشیدنی، شربت «جمع: أَشْرِبَة» شَرِبُ : نوشید (مضارع: يَشْرَبُ / امر: اِشْرَبْ / مصدر: شُرُب) شَرَحَ : شرح داد (مضارع: يَشْرَحُ / امر: اِشْرَحْ / مصدر: شَرْح) شَرَّةُ : زبانه آتش شَرْشَفُ : ملافه «جمع: شَرَاسِف» شُرْطِيُّ : پلیس «شُرْطَة: اداره پلیس» شَرَفَ : مشرف فرمود، افتخار داد (مضارع: يُشَرِّفُ / امر: شَرَفُ / مصدر: تَشْرِيف) شَرِكَةُ : شرکت «جمع: شَرِكَات» شَرِيقَةُ : سیم کارت ۵ شَعْبُ : ملت «جمع: شُعوب» شَعَرَبِ : احساس...کرد (مضارع: يَشْعُرُ / امر: أُشْعُرُ / مصدر: شُعُور) شَقَّ : شکافت (مضارع: يَشْقُّ) شَقاوةُ : بدبختی شَكَا : گلایه کرد (مضارع: يَشْكُو / مصدر: شِكَايَة) ۲ شَكَرَ : تشکر کرد (مضارع: يَشْكُرُ / امر: أُشْكَرُ / مصدر: شُكْر) شُكْرًا جَزِيلًا : بسیار سپاسگزار شَلَالُ : آبشار «جمع: شَلَالَات» شَلَلِ دِماغِيُّ : فلنج مغزی ۷ شَمَّ : بویید (مضارع: يَشْمُ / مصدر: شَمْ) شِمالُ : چپ = یسار ، ≠ یمین ۳ شَمْسُ : خورشید
---	--

ضَاعَ : تباہ شد، گم شد (مضارع: يَضْبِعُ) ۶	صَعَدَ : بالا رفت (مضارع: يَصْعَدُ / امر: إِصْعَدُ / مصدر: صعود)
ضَحِكَ : خندهٔ داد (مضارع: يَضْحِكُ / امر: إِضْحَكُ / مصدر: ضحک)	صَغَرَ حَدَّهُ : با تکبّر روی برگرداند (مضارع: يُصَغِّرُ) ۱
ضَرَرَ : زیان رساند (مضارع: يَضْرِرُ / امر: إِضْرِبُ / مصدر: ضرب) ۳	صِغَرٌ : کوچکی، خردسالی ≠ کبیر
ضَرَبَ : زد (مضارع: يَضْرِبُ / امر: إِضْرِبُ / مصدر: ضرب) ۳	صَغِيرٌ : کوچک ≠ کبیر
ضَعْ : بگذار ← وَضَعَ: گذاشت	صَفَّ : کلاس «جمع: صُوفَ»
ضِعْفٌ : برابر «ضِعَقَيْنِ: دو برابر»	صَفْحَةٌ : یک روی چیزی «صَفَحَاثُ الْوَجْهِ: همه جای چهره ۵
ضَغْطٌ : فشار	صَفَرَ : سوت زد (مضارع: يَصْفِرُ / امر: إِصْفِرُ / مصدر: صفير)
ضَغْطُ الدَّمِ : فشار خون	صَفَيْيٌ : برگزیده «جمع: أَصْفَيَاءٌ» ۶
ضَلَّ : گمراہ شد (مضارع: يَضْلُّ) ۱	صَلَةٌ : نماز
ضَمَّ : در بر گرفت (مضارع: يَضْمُّ) ۴	صَلَحَ : تعمیر کرد (مضارع: يُصَلِّحُ / امر: صَلَحُ / مصدر: تصلیح)
ضَمَادٌ : باند زخم	صَمَاءٌ : کر (مؤنث) «مدگر: أَصْمَمٌ / جمع: صُمٌّ» ۷
ضَوءٌ : نور «جمع: أَضْوَاءٌ»	صَمَتْ : دم فرو بستن ۱
ضِياءٌ : روشنایی = ضَوء ≠ ظلام	صَمَدٌ : بی نیاز ۶
ضِيَاةٌ : میهمانی	صِنَاعَةٌ : صنعت «صِنَاعَيَةٌ: صنعتی»
ضِيَفٌ : میهمان «جمع: ضُيُوفٌ»	صَنَعَ : ساخت (مضارع: يَصْنَعُ / امر: إِصْنَعُ / مصدر: صُنْعٌ)
ط	صَوْرَةٌ : عکس «جمع: صُورٌ»
طَارَ : پرواز کرد (مضارع: يَطِيرُ / مصدر: طَيْران) ۳	صَوْمٌ : روزه
طَارَجٌ : تازه	صِيَامٌ : روزه
طَاقَةٌ گَهَرَبائِيَّةٌ : نیروی برق	صِيَانَةٌ : نگهداری، تعمیر
طَالِبٌ : دانشآموز، دانشجو «جمع: طُلَابٌ»	صَيَدَلِيَّةٌ : دارو فروش
طَائِرٌ : پرنده «جمع: طُيور»	صَيَدَلَيَّةٌ : داروخانه
طَائِرَةٌ : هوایپیما «جمع: طائرات»	صَيَّرَ : گردانید (مضارع: يُصَيِّرُ / امر: صَيِّرُ)
طِبْ الْعُيُونِ : چشم پیشکشی	صَيْفٌ : تابستان
طَبَاخٌ : آشپز	الصِّين : چین
طَبَاشِيرٌ : گچ نوشтар ۷	ض
طَبَخَ : پخت (مضارع: يَطْبُخُ / مصدر: طَبَخ)	
طَبَعَ : چاپ کرد (مضارع: يَطْبَعُ / مصدر: طَبَع)	

عَاقِبٌ : کیفر کرد (مضارع: يُعَاقِبُ / امر: عاقِبٌ / مصدر: مُعاقِبةٌ ۱)	طَرَدَ : با تندی راند (مضارع: يَطْرُدُ / مصدر: طَرْدٌ)
عالَمٌ : جهان	طَرَقَ : کوبید (مضارع: يَطْرُقُ / مصدر: طَرْقٌ)
عالَمِيٌّ : جهانی، بین المللی	طَعَامٌ : خوراک «جمع: أطْعَمَة»
عالَمِيَنَ : جهانیان	طُفُولَةٌ : کودکی
عامٌ : سال «جمع: أَعْوَامٌ» = سَنةٌ	طَلَبَ : درخواست کرد (مضارع: يَطْلُبُ / امر: أُطْلِبُ / مصدر: طَلَبٌ)
عامٌ دراسِيٌّ : سال تحصیلی	طُنْ : تن ۳
عاملٌ : کارگر «جمع: عُمَالٌ»	طَنَانٌ : مرغ مگس ۳
عبَاءَةٌ : چادر	طَنَطَنَةٌ : بانگ (بانگ آرام نیایش) ۵
عَبْدٌ : بنده «جمع: عِبَادٌ»	طَنَنِينٌ : صدای زنگ، بال پرنده و مانند آن ۳
عَبْرَ : از راهِ	طَيَارٌ : خلبان
عَبَرَ : عبور کرد (مضارع: يَعْبُرُ / امر: أَعْبُرُ / مصدر: عُبُورٌ)	طَيَيرٌ : پرنده
عِبْرَةٌ : پند «جمع: عِبَرٌ»	طَيْنٌ، طَيْنَةٌ : گل، سرشت ۸
عَتِيقٌ : کنهٔ	ظ
عَجَزٌ : ناتوان شد (مضارع: يَعْجِزُ / مصدر: عَجْزٌ)	ظَاهِرَةٌ : پدیده «جمع: ظَواهِرٌ»
عَجِينٌ : خمیر ۲	ظَلَامٌ : تاریکی
عَدَّ : به شمار آورد (مضارع: يَعُدُّ ۳)	ظَلَمٌ : ستم کرد (مضارع: يَظْلِمُ / مصدر: ظُلْمٌ)
عَدَاوَةٌ : دشمنی ≠ صداقتَه	ظَنَنٌ : گمان کرد (مضارع: يَظْنُنُ / مصدر: ظَنٌّ)
عَدُوٌّ : دشمن «جمع: أَعْدَاءٌ»	ظَهَرَ : آشکار شد (مضارع: يَظْهَرُ / مصدر: ظُهُورٌ)
عُدُوانٌ : دشمنی ≠ صداقتَه	ع
عَذَبَ : عذاب داد (مضارع: يُعَذِّبُ / امر: عَذِّبٌ / مصدر: تَعَذِيبٌ ۱)	عَادَ : بازگشت (مضارع: يَعُودُ / مصدر: عَوْدٌ و معاد) = رَجَعَ ۵
عَرَبَةٌ : واگن، گاری، ارابه	عادی، عادٍ : تجاوزگر «جمع: عُدَاءٌ» = عَدُوٌّ ≠ صدیق ۲
عِرْضٌ : ناموس، آبرو «جمع: أَعْرَاضٌ» ۶	عَادَ : پناه بُرد (مضارع: يَعُودُ ۷)
عَرَفَ : شناخت، دانست (مضارع: يَعْرِفُ / امر: إِعْرِفْ / مصدر: عِرْفَانٌ)	عَارَضَ : مخالفت کرد (مضارع: يُعَارِضُ / امر: عَارِضٌ / مصدر: مُعَارَضَةٌ) ۴
عَرَفَ : معرفی کرد (مضارع: يُعَرِّفُ / امر: عَرَفٌ / مصدر: تَعْرِيفٌ)	عاَشَ : زندگی کرد (مضارع: يَعِيشُ / مصدر: عَيْشٌ)
عَرَفَ : معرفی کرد (مضارع: يُعَرِّفُ / امر: عَرَفٌ / مصدر: تَعْرِيفٌ)	عاشر، عاشِرةٌ : دهم

عَلَى مَرْ الْعُصُورِ : در گذر زمان «عصور جمع عَصْر»	عَزْ، عَزَّةٌ : ارجمندی، عَزْت
عَلَيْكَ بِ : بر تو لازم است، تو باید	عَزْلٌ : برکنار کردن
عِمَارَةٌ : ساختمان = بُنَاءٌ	عَزَمٌ : تصمیم گرفت (مضارع: يَعْزِمُ / امر: إِعْزِمٌ / مصدر: عَزَمْ)
عَمَرٌ : عمر کرد (مضارع: يَعْمُرُ ۱	عَزْمٌ
عَمِيلٌ : انجام داد، کار کرد (مضارع: يَعْمَلُ / امر: إِعْمَلٌ / مصدر: عَمَلٌ)	عَزْمُ الْأَمْوَرِ : کارهای مهم ۱
عَمَودٌ : ستون «جمع: أَعْمَدةٌ»	عَسَىٰ : شاید ۴
عَمِيَاءٌ : کور (مؤنث) «مذکر: أَعْمَىٰ / جمع: عَمْيٰ» ۷	عُشْ : لانه
عَمِيلٌ : مزدور «جمع: عُمَلَاءٌ»	عَشَاءٌ : شام
عَنْ : در باره، از	عُشْبَ طِبِّيٌّ : گیاه دارویی «جمع: أَعْشَابٌ طِبِّيَّةٌ»
عِنْبٌ : انگور	عَشْرَةٌ : دَهْ
عِنْدَ : هنگام، نزد، داشتن «عِندی: دارم / عِندَ الحاجة:	عِشْرُونَ، عِشْرِينَ : بیست
هنگام نیاز / عِندَ صَدِيقِي: نزد دوستم»	عَشِيَّةٌ : آغاز شب ۲
عِنْدَماً : وقتی که = حینما	عَصَفَ : وزید (مضارع: يَعْصِفُ)
عِنْدَنِدٍ : در این هنگام = حینَنِدٍ	عَصَفُورٌ : گنجشک «جمع: عَصَافِيرٌ»
عَوْضٌ : جبران کرد (مضارع: يَعْوَضُ / امر: عَوْضٌ / مصدر: تعویض)	عَصَىٰ : نافرمانی کرد (مضارع: يَعْصِيٰ / مصدر: مَعْصِيَةٌ) ۴
عَيْنٌ : چشم، چشمeh «جمع: عُيُونٌ»	عَصِيرُ الْفَاكِهَةِ : آبمیوه
عَيْنَ : مشخص کرد (مضارع: يُعَيِّنُ / امر: عَيْنٌ / مصدر: تعیین)	عَطَّرٌ : معطر کرد (مضارع: يُعَطِّرُ / امر: عَطَّرٌ / مصدر: تعطیر)
غ	عُطْلَةٌ : تعطیلی
غَابَةٌ : جنگل	عَظْمٌ : استخوان «جمع: عِظامٌ» ۸
غَارَةٌ : حمله «غارات لیلیة: حملات شبانه»	عَفَا : بخشید (مضارع: يَعْفُو / مصدر: عَفْوٌ)
غاز : گاز	عَفْوًا : ببخشید
غالي، غالٰ : گران «متضاد: رخص	عَقَّالٌ : اندیشید (مضارع: يَعْقِلُ) ۷
غاية : پایان، هدف	عَلَمٌ : پرچم «جمع: أَعْلَامٌ»
غَدَّاً : فردا	عَلِمَ : دانست (مضارع: يَعْلَمُ / امر: إِعْلَمٌ / مصدر: عَلَمٌ)
غَداء : ناهار	عَلَىٰ : بر، روی
	عَلَى الْيَسَارِ : سمت چپ
	عَلَى الْيَمِينِ : سمت راست

فَرَّاجَ عَنِ الْمَكْرُوبِ : اندوه غمگین را زدود (مضارع: ۶) يُفرِّج (۶)	غَدَة : آغاز روز ۲
فَرِحُّ : شاد	غُرَاب : کلاغ
فَرِحَ : شاد شد (مضارع: يُفرَح / امر: إِفْرَح / مصدر: فَرَح) فَرَح ≠ حَزَنَ	غُرْقَة : اتاق «جمع: غُرف»
فَرْخ : جوجه «جمع: فِراخ»	غَرِقَ : غرق شد (مضارع: يَغْرِق / مصدر: غَرَق) غَرَال : آهو «جمع: غِرْلان»
فُرْس : ایرانیان ۴	غَسَلَ : شُست (مضارع: يَغْسِلُ / امر: إِغْسِلُ / مصدر: غَسْل) غِشاء : پوشش جانوران و گیاهان مانند پوست و پر ۳
فَرَسَ : اسب «جمع: أَفْرَاسٍ»	غَضَّ مِنْ صَوْتِهِ : صدایش را پایین آورد (مضارع: يَغْضُ) ۱
فُرْشاة : مسواك	غَصِبَ : خشمگین شد (مضارع: يَغْصَبُ / امر: إِغْصَبُ) مصدر: غَصَب (۱)
فَرَغَ : خالی شد (مضارع: يَغْرُغُ / مصدر: فَرَاغ)	غَفَرَ : آمرزید (مضارع: يَغْفِرُ / امر: إِغْفِرُ / مصدر: غُفران) غَنَّى : آواز خواند (مضارع: يُغَنِّي)
فَرَقَ : پراکنده ساخت (مضارع: يُفرَقُ / امر: فَرَقُ / مصدر: تَفْرِيق)	غَيَّرَ : تغییر داد (مضارع: يُغَيِّرُ / امر: غَيِّرُ / مصدر: تَغْيِير)
فُرقان : تشخیص حق از باطل ۳	غَيم : ابر «متراծ: سَحَاب»
فَرِيسَة : شکار، طعمه ۳	ف
فَرِيَضَة : واجب دینی «جمع: فَرِائِض»	فَك : پس، و
فَرِيق : تیم، گروه «جمع: أَفْرِيقَة»	فَاتَ : از دست رفت (مضارع: يَفْوُتُ / مصدر: فَوْت)
فُسْتَان : پیراهن زنانه «جمع: فَسَاتِين»	فَارِغ : خالی ≠ مَمْلُوَة
فُسْتُق : پسته	فَاعِل : انجام دهنده
فِضَّة : نقره	فَاقِ : برتری یافت (مضارع: يَفْوُقُ)
فَطُور : صباحه	فَاكِهَة : میوه «جمع: فَوَاكِهَة»
فَعَلَ : انجام داد (مضارع: يَفْعَلُ / امر: إِفْعَلُ / مصدر: فِعْل)	فَائِز : برند
فِعْلُ : کار، انجام دادن «جمع: أَفْعَال»	فَتَحَ : باز کرد (مضارع: يَفْتَحُ / امر: إِفْتَحُ / مصدر: فَتْح)
فَقَدَ : از دست داد (مضارع: يَفْقِدُ / مصدر: فِقدَان)	فَجْحَاءَ : ناگهان ≠ بَعْثَةً
فَك : باز کرد، رها کرد (مضارع: يَفْكُ / مصدر: فَك) ۶	فَحَصَ : معاینه کرد (مضارع: يَفْحَصُ / امر: إِفْحَصُ / مصدر: فَحْص)
فَلَاهَة : بیابان «جمع: فَلَوَات» ۲	فَخُور : فخرفروش ≠ مُتواضع ۱
فَلَاح : کشاورز	فَرَاغ : جای خالی
فَلْتَهُ اللِّسَانِ : لغزش زبان از نیندیشیدن «جمع: فَلَّات»	

قَبِحٌ : زشت ≠ جَمِيل	فِلم : فيلم «جمع: أَفْلام»
قَدْ : گاهی (بر سر فعل مضارع) ۲	فَم : دهان «جمع: أَفْواه» ۳
قَدَّرَ : برأورد کرد (مضارع: يُقدِّرُ / امر: قَدِّرُ / مصدر: تَقدِيرٌ) ۳	قَنْ : هنر «جمع: فُنُون» ۱
قَدَرَ : توافست (مضارع: يَقْدِرُ / مصدر: قُدْرَةٌ) = إِسْتَطَاعَ	فُندُقٌ : هتل «جمع: فَنَادِيقٌ»
قَدَمٌ : پا «جمع: أَقْدَامٌ»	فَوَاكِهٌ : میوه‌ها
قَدَمَ : تقديم کرد (مضارع: يُقَدِّمُ / امر: قَدْمٌ / مصدر: تَقْدِيمٌ) ۲	فَوْقٌ : بال، روی ≠ تَحْتٌ
قَذَفَ : انداخت (مضارع: يَقْذِفُ / امر: إِقْذِفُ)	فَهِمَ : فهمید (مضارع: يَفْهَمُ / امر: إِفْهَمٌ / مصدر: فَهْمٌ)
قَرَأً : خواند (مضارع: يَقْرَأُ / امر: إِقْرَأُ / مصدر: قِراءَةٌ)	فِي : در، داخل
قَرْبَ مِنْ : نزدیک شد به (مضارع: يَقْرُبُ / امر: أُقْرُبُ / مصدر: قُرْبٌ و قُرْبَةٌ)	فِي أَمَانِ اللَّهِ : خدا حافظ
قَرِيبٌ مِنْ : نزدیک به ≠ بَعِيدٌ عَنْ	ق
قَرِيَةٌ : روستا «جمع: قُرَىٰ» = ريف	قَاتِلٌ : جنگید (مضارع: يُقاتِلُ / امر: قاتِلٌ / مصدر: مُقاتَلةٌ)
قَسَمَ، قَسَمَ : تقسیم کرد (مضارع: يُقْسِمُ / مصدر: تقسیم)	قَادِمٌ : آینده
قِشْرٌ : پوست	قَاطِعٌ : بُرندۀ
قَصَدَ : میانه روی کرد (مضارع: يَقْصِدُ / مصدر: قَصْدٌ) ۱	قَاطِعُ الرَّحِيمِ : بُرندۀ پیوند خویشان
قَصِيرٌ : کوتاه	قَاعَةٌ : سالن = صالة
قضاء العُطُلَاتِ : گذراندن تعطیلات	قَافِلَةٌ : کاروان «جمع: قَوَافِلٌ»
قضى أمرًا : دستور فرمود (مضارع: يَقْضِي) ۳	قَالَ : گفت (مضارع: يَقُولُ / امر: قُلُّ / مصدر: قَوْلٌ)
قط : گربه	قالَ فِي نَفْسِهِ : با خودش گفت
قطع : بُرید (مضارع: يَقْطَعُ / امر: إِقْطَعُ / مصدر: قَطْعٌ)	قام : برخاست (مضارع: يَقْوِمُ / امر: قُلُّ / مصدر: قِيَامٌ)
قطن : پنبه	قائِدٌ : رهبر «جمع: قَادِدَةٌ»
قفز : پرید، جهش کرد (مضارع: يَقْفِرُ / امر: إِقْفِرُ)	قائِمٌ : استوار، ایستاده
«قفزة: پرش»	قائِمَةٌ : ليست
قبل : بگو ← قال	قبَّةٌ : گنبد
قل : کم شد (مضارع: يَقِلُّ / مصدر: قِلَّةٌ)	قُبْحٌ : زشتی ≠ جمال
قليل : کم ≠ گثیر	قَبِيلٌ : پذیرفت (مضارع: يَقْبِلُ / امر: إِقْبَلٌ / مصدر: قَبُولٌ)
	قَبَيلٌ : بوسید (مضارع: يُقَبِّلُ / امر: قَبِيلٌ / مصدر: تَقْبِيلٌ)
	قَبْلَ أَسْبُوعٍ : هفته قبل

گَشْفَ : آشکار کرد (مضارع: يَكْسِفُ / امر: إِكْسِفُ / مصدر: كَشْفٌ)	قَمْحٌ : گندم
گُفْءٌ، گُفْوٌ : همتا «جمع: أَهْفاءٌ» ۸	قَمَرٌ : ماه «جمع: أَقْمَارٌ»
گُفْوٌ : همتا ۶	قَمِصٌ : پیراهن
کِلَا : هر دو ۳	قَيْمٌ : ارزشمند ۱
کَلَامٌ : سخن = قَوْلٌ	قِيمَةٌ : ارزش، قیمت «جمع: قِيمٌ»
کَلْبٌ : سگ «جمع: كِلَابٌ»	كَ : مانندِ
کُلَّمًا : هرگاه ۵	كَاتِبٌ : نویسنده
كَادٌ : نزدیک بود «كَادَ يَعْرُقُ : نزدیک بود غرق بشود» ۵	كَادَ : نزدیک بود
كَمٌ : چند، چقدر	كَاسٌ : جام، لیوان ۲
كَمَا : بِتَانٍ ، شَمَا «جمع مذکور»	كَانَ : بود (مضارع: يَكُونُ / امر: كُنْ)
كَمَا : همان‌گونه که	كَانَّ : گویی
كُنْ : باش ← كَانَ، يَكُونُ	كَبُرَ : بزرگ شد (مضارع: يَكْبُرُ) «كَبُرَتْ خِيَانَةً : چه خیانت بزرگی است!» كَبُرَ ≠ صَغِيرٌ ۵
كُنْ : بِتَانٍ ، شَمَا «جمع مؤنث»	كَبَرٌ : بزرگ‌سالی ≠ صِغَرٌ
كَثْرٌ : گنج «جمع: كُنوز»	كَبِيرٌ : بزرگ ≠ صَغِيرٌ
كَهْرَباءٌ : برق	كَتَبٌ : نوشت (مضارع: يَكْتُبُ / امر: أَكْتُبُ / مصدر: كِتابة)
كَهْفٌ : غار «جمع: كُهوف»	كَتَمٌ : پنهان کرد (مضارع: يَكْتُمُ / امر: أَكْتُمُ / مصدر: كِتمان)
كَيْمِياءٌ : شیمی	كَثُرٌ : زیاد شد (مضارع: يَكْثُرُ / مصدر: كُثْرة)
كَيْ : تا، تا اینکه (بر سر فعل مضارع) ۴	كَثِيرٌ : بسیار ≠ قَلِيلٌ
كَيْفٌ : چطور	كَذَبٌ : دروغ گفت (مضارع: يَكْذِبُ / مصدر: كِذَبٌ و كَذِبٌ) ≠ صَدَقَ
كَيْمِيَاوِيٌّ : شیمیاگی	كَذِلِكَ : همین‌طور
كَـ : تَـ ، تو «مذکور»	كُرَةٌ : توب
كَـ : تَـ ، تو «مؤنث»	كُرَةُ الْقَدْمِ : فوتبال
ل	كُرَةُ الْمِنْصَدَةِ : تنیس روی میز
لـ : باید (بر سر فعل مضارع همراه با تغییری در آخر فعل) ۶	كَرَرٌ : تکرار کرد (مضارع: يَكْرِرُ / امر: كَرَرُ) ۵
لـ : بـگمان (حرف تأکید) ۱	كُرْسِيٌّ : صندلی «جمع: كَرَاسِيٌّ»
لـ : تا، تا اینکه (بر سر فعل مضارع) ۴	

لـ : باید (بر سر فعل مضارع همراه با تغییری در آخر فعل) ۶

لُغَةٌ : زبان	لَكَ : حتماً
لِقاءٌ : دیدار	لِكَ : دارد، برای «گاهی لِ به لَ تبدیل می‌شود؛ مانند:
لَقَدْ : قطعاً	لَكُهُ ، لَكَ»
لَكِنْ ، لَكِنْ : ولی	لا : حرف نفی فعل مضارع
لِكَيْ : تا، تا اینکه (بر سر فعل مضارع) ۴	لا : نباید (بر سر فعل مضارع همراه با تغییراتی در آخر فعل) ۶
لِمَ : برای چه (لِ + ما)	لا : نباید (بر سر فعل مضارع همراه تغییراتی در ظاهر فعل)
لَمْ : نشانهٔ ماضی ساده یا نقلی منفی (بر سر فعل مضارع) ۶	لا : نه (در مقابل نَعَمْ: بله)
لَمَّا : هنگامی که	لا : هیچ ... نیست (بر سر اسم مانند لا رَجُلٌ فِي الْبَيْتِ.)
لِمَاذَا : چرا = لِمَ	لا بَأْسَ : اشکالی ندارد
لِمَنْ : مالٍ چه کسی، مال چه کسانی	لا تَزَالْ : پیوسته ۶
لَنْ : نشانهٔ آیندهٔ منفی (بر سر فعل مضارع) ۴	لا شُكْرٌ عَلَى الْوَاجِبِ : وظیفه‌ام است؛ تشکر لازم نیست
لَوْ : اگر ۳	لابُدَ مِنْ : ناگزیر
لَوْحَةٌ : تابلو	لَاحِظٌ : ملاحظه کرد (مضارع: يُلَاحِظُ / امر: لاحظ / مصدر: مُلَاحَظَةً)
لَوْنٌ : رنگ «جمع: أَلْوَانٌ»	لاعِبٌ : بازیکن
لَهْجَةٌ : آزمند و شیفتہ شد (مضارع: يَلْهُجُ) ۵	لَامٌ : سرزنش کرد (مضارع: يَلْوُمُ / مصدر: مَلَامَةً)
لَيْسَ : نیست	لَائَنٌ : زیراً
لَيْلٌ : شب «جمع: لَيَالٍ»	لَيْثٌ : اقامت کرد و ماند (مضارع: يَلْبِثُ)
لَيْمُونٌ : لیمو	لَبِسٌ : پوشید (مضارع: يَلْبَسُ / امر: إِلبَسْ)
ما : آنچه	لَبُوَّنَةٌ : پستاندار «جمع: لَبَوَنَاتٌ»
ما : حرف نفی ماضی	لَحْمٌ : گوشت «جمع: لَحْوَمٌ» ۸
ما أَجْمَلَ : چه زیباست!	لَدَى : نزد «لَدَيْهِمْ: نزدشان، دارند»
ما بِكَ : تو را چه می‌شود	لِسَانٌ : زبان «جمع: أَلْسُنٌ»
ما مِنْ: هیچ ... نیست «ما مِنْ دَابَّةٍ: هیچ جنبنده‌ای نیست» ۳	لَعِبٌ: بازی کرد (ماضی: يَلْعَبُ / امر: إِلْعَبٌ / مصدر: لَعِبٌ)
ما؟ : چه، چه چیز، چیست؟	لَعِقٌ : لیسید (مضارع: يَلْعَقُ)
ماءٌ : آب «جمع: مِيَاهٌ»	

الْمُحِيطُ الْأَطْلَسِيٌّ : اقیانوس اطلس	مات : مُرْد (مضارع: يَمُوتُ / مصدر: مَوْتٌ)
مُخْتَالٌ : خودخواه = مُعْجَبٌ بِنَفْسِهِ ۱	مَادَةُ الرِّياضِيَّاتِ : درس ریاضی ۷
مُخْتَبِرٌ : آزمایشگاه	ماذَا : چه، چه چیز
مَخْرَنٌ : انبار «جمع: مَخَازِنٌ»	مارَسَ : انجام داد، تمرین کرد (مضارع: يُمَارِسُ / مارِسٌ / مصدر: مُمارَسَةٌ)
مُخْضَرٌ : سرسبز ۷	ماشِی : پیاده «جمع: مُشَاةٌ»
مَدْ الْخُطُوطِ : کشیدن خطوط	مائِدَةٌ : سفره غذا
مُدَارَّةٌ : مدارا کردن	مُبَارَةٌ : مسابقه «جمع: مُبَارَيَاتٌ» ۳
مُدَرِّسٌ : معلم	مَبْرُوكٌ : مبارک
مَدِينَةٌ : شهر «جمع: مُدُنٌ»	مُبَيِّدَةُ الْحَشَرَاتِ : حشره کش «مبیدة: از بین برنده»
مَرْأَةُ (الْمَرْأَة) : زن	مُبِينٌ : آشکار
مُراجَعَةٌ : دوره	مَنْجَرٌ : مغاره ۱
مُرَافِقٌ : همراه	مُتْحَفٌ : موزه
مَرَاقِيقُ عَامَّةٍ : تأسیسات عمومی	مُنْتَرِجٌ : تماشاچی ۳
مَرَّةٌ : بار، دفعه	مَتَّى : چه وقت
مَرَحَّاً : با ناز و خودپسندی ۱	مِثَالِيٌّ : نمونه
مَرْحَبًا بِكُمْ : خوش آمدید، درود بر شما	مُجَالَسَةٌ : همنشینی
مَرْحَمَةٌ : مهربانی	مُجْتَهَدٌ : کوشما
مَرَرَ : تلخ کرد (مضارع: يُمَرِّرُ) ۲	مُجِيدٌ : کوشما
مَرْصُوصٌ : استوار ۷	مُجَرَّبٌ : آزموده ۲
مَرَضُ السُّكَّرِ : بیماری قند	مُجَفَّفٌ : خشک شده
مَرْضَى : بیماران «فرد: مَرِيضٌ»	مَجْنُونٌ : دیوانه
مَرَقٌ : خورش	مَجْهُولٌ : ناشناخته، گمنام
مَرْمَى : دروازه ۳	مُحَافَظَةٌ : استان، نگهداری
مُرُورٌ : گذر کردن	مُحاوَلَةٌ : تلاش = اجتهاد، سعی
مُزْدَحِمٌ : شلوغ	مِحرَارٌ : دماسنج
مَسَاءٌ : شب، بعد از ظهر	مَحَاطَةٌ : ایستگاه
مُسَاعِدَةٌ : کمک	مَحْمَدَةٌ : ستایش «جمع: مَحَمِّدٌ» ۲
مُسْتَشْفَىٰ : بیمارستان	

مَطَاطٌ : پلاستیک، کائوچو	مُسْتَعِرٌ : فروزان
مَطْبَخٌ : آشپزخانهٔ ۱	مُسْتَعِنٌ : یاری‌جوینده
مَطَبَّعَةٌ : چاپخانه «جمع: مَطَابِعٍ»	مُسْتَوْصَفٌ : درمانگاه
مَطَرٌ : باران «جمع: مَطَّارٍ»	مُسَجَّلٌ : دستگاه ضبط
مَطْعَمٌ : غذاخوری، رستوران «جمع: مَطَاعِمٍ»	مَسْرُورٌ : خوشحال = فَرِح ≠ حَزِين
مُطَهَّرٌ : پاک کنندهٔ ۲	مِسْكٌ : مُشك٤
مِظَالَةٌ : چتر٣	مُسْلِمٌ : مسلمان
مُنْتَصَفٌ : نیمهٔ ۳	مَسْمُوحٌ : مجاز ≠ مَمْنُوع
مَعَ : همراه، با	مَسْؤُلُ الِاسْتِقبَالِ : مسئول پذیرش
مَعَ الْأَسْفِ : متأسفانه	مُشْرِفٌ : مدیر داخلی
مَعَ السَّلَامَةِ : به سلامت	مِشْكَاةٌ : چراغدان٣
مَعَ أَنَّ : با اینکهٔ ۷	مِشْمِشٌ : زردآلو
مَعَ بَعْضٍ : با یکدیگر	مَشَى١ : راه رفت (مضارع: يَمْشِي / مصدر: مَشْي١)
مَعًا٢ : با هم	مُصَابٌ٣ : دچار٧
مَعَالِمٌ : آثار	مَصَابِعٌ : انبارهای آب در بیابان (معنای امروزی: کارخانه‌ها) ۲
مُعْجَبٌ بِنَفْسِهِ : خودپسند١	مِصْبَاح٢ : چراغ «جمع: مَصَابِح٢»
مَعْجُونُ الْأَسْنَانِ : خمیر دندان	مُصْحَف٣ : قرآن
مُعَرَّب٤ : عربی شدهٔ ۴	مُصَدَّر٥ : صادرکننده
مُعَوَّق٦ : معلول، جانباز٧	مَصْفَى٦ : پالایشگاه «جمع: مَصَافِي٦»
مُعْلِق٨ : بسته شده	مَصْنَع٧ : کارخانه «جمع: مَصَانِع٧»
مِفْتَاح٩ : کلید «جمع: مَفَاتِيح٩»	مَصِير٩ : سرنوشت
مُفْتَكِر٩ : اندیشمند	مُضَر١٠ : نام قبیله‌ای٦
مُفَرَّدَات١٠ : واژگان٤	مُضْمَر١١ : پنهان ≠ خَفِيٰ، مَسْتَور٨
مَفْرُوش١١ : پوشیده	مَضَى١٢ : گذشت (مضارع: يَمْضِي / مصدر: مَضْي١٢)
مَقْعَد١٢ : صندلی «جمع: مَقَاعِد١٢» ۸	مُضِيء١٣ : نورانی
مَكْتَبَةٌ : کتابخانه	مِضياف١٤ : مهمان نواز
مُكَرَّم١٥ : گرامی	مَطَار١٦ : فرودگاه «جمع: مَطَارَات١٦»
مَكْرُمَة١٦ : بزرگواری «جمع: مَكَارِم١٦» ۶	

مَنَاطِقُ الْجَذْبِ السِّيَاحِيٌّ : مناطق داری جاذبة	مَكْرُوب : اندوهگین ٦
جهانگردی	مَكَيْفُ الْهَوَاء : کولر
مُنْحَدَر : سرازیری	مَلَأً : پُر کرد (مضارع: يَمْلأ / امر: إِمْلَأْ)
مُنْذُ : از هنگام	مَلَاسِس : لباس‌ها
مِنْشَفَة : حوله	مَلْحوظ : قابل ملاحظه
مِنْصَدَة : میز	مَلْعَب : زمین بازی، ورزشگاه «جمع: مَلَعِب / مَلْعَب»
مُنَظَّمةُ الْأُمَمِ الْمُتَّحِدَةِ : سازمان ملل متحدد	ریاضی: ورزشگاه»
مُنْقَذٌ : نجات‌دهنده	مِلَفٌ : پرونده
مُنْكَرٌ : کار زشت ۱	مَلِكٌ : پادشاه «جمع: مُلُوك»
مُنْهَمٌ : ریزان	مُلْكٌ : پادشاهی ٦
مَوَادُ التَّجمِيلِ : مواد آرایشی	مَلَكَ : مالک شد، دارد، فرمانروایی کرد (مضارع:
مُواطِنٌ : شهروند، هم‌میهن	يَمْلِك / امر: إِمْلَكْ)
مَوْتٌ : مرگ ≠ حیات	مُلْمَعٌ : درخشنان (گونه‌ای شعر که بخشی فارسی و
مَوْسُوعَةٌ : دانشنامه	بخشی عربی یا زبانی دیگر است. این آرایه را تلمیع
مَوَظُوفٌ : کارمند	گویند). ٢
مَوْعِدٌ : وقت «جمع: مَوَاعِد»	مَلِيْحٌ : با نمک ٢
مُهَانٌ : خوار ۱	مِمَّا : مِنْ + ما: از آنچه ٤
مُهَتَّدِيٌّ : هدایت شده ۱	مَهَرَ : راهرو، گذرگاه
مُهَدَّدٌ : آرام‌بخش	مَمَرُّ الْمُشَاةٍ : گذرگاه پیاده
مَهْرَجَانٌ : جشنواره	مُمَرَّضٌ : پرستار
مَهْلَلًاً : آرام باش ۱	مَمْزُوجٌ : در هم آمیخته = مَخْلُوط ٢
مُهِمَّةٌ إِدَارِيَّةٌ : مأموریت اداری	مَمْلُوءٌ بِـ : پُر از ≠ فارغ
مِهْنَةٌ : شغل «جمع: مِهَنَ»	مَنْ : چه کسی، چه کسانی، هرکس
مِيَاهٌ : آب‌ها «مفرد: ماء»	مِنْ : از
مِيزَانٌ : ترازو (ترازوی اعمال) ۱	مِنْ أَيْنَ : از کجا، اهل کجا
مِينَاءٌ : بندر «جمع: مَوَانِئٌ»	مِنْ دُونِ اللَّهِ : به جای خدا، به غیر خدا
ن	مِنْ فَضْلِكَ : خواهشمندم = رَجَاءَ
ـ نـا : - مـاـنـ، - مـاـ	

نَصْ : متن «جمع: نُصوص»	نَاجِحٌ : موفق، پیروز
نَصَحٌ : پند داد (مضارع: يَنْصَحُ / امر: إِنْصَحْ)	نَاجِحٌ : شیون کرد (مضارع: يَنْوَجُ / مصدر: نَوْجٌ) ۲
نَصَرٌ : یاری کرد (مضارع: يَنْصُرُ / امر: إِنْصُرْ) مصدر: نَصْرٌ	نَادِيٌ : صدا زد (مضارع: يُنادِي / مصدر: مُناذِة)
نَضْرٌ : ترا و تازه	نَارٌ : آتش
نَطْقٌ : بر زبان آورد (مضارع: يَنْطِقُ / امر: إِنْطِقْ) مصدر: نُطْقٌ ۴	نَاسٌ : مردم
نَظَرٌ : نگاه کرد (مضارع: يَنْظُرُ / امر: إِنْظُرْ) مصدر: نَظَرٌ	نَاسِبٌ : مناسب شد (مضارع: يُنَاسِبُ / مصدر: مُنَاسَبَة)
نَظَرًا لِّ : نظر به	نَافِذَةٌ : پنجره «جمع: نَوَافِذٌ»
نَظَفٌ : تمیز کرد (مضارع: يُنْظَفُ / امر: نَظَفْ) مصدر: تنظیف	نَاقِصٌ : منهای
نَظِيفٌ : پاکیزه	نَاقِلَةٌ : نفتکش «جمع: نَاقِلَاتٌ»
نَعَمٌ : بله ≠ لا	نَالَ : دست یافت (مضارع: يَنْأَلُ / مصدر: نَيْلٌ) ۴
نِعَمَةٌ : نعمت (جمع: أَنْعَمُ و نِعَمْ)	نَاهِيٌ : ناهی : بازدارنده «جمع: نُهَاةٌ» ۱
نُفَايَةٌ : زباله	نَائِمٌ : خوابیده
نَفَدَ : پایان پذیرفت (مضارع: يَنْفَدُ) ۵	نَبَاتٌ : گیاه «جمع: نَبَاتَاتٌ»
نَفْسٌ : خود، همان	نَجَحَ : موفق شد (مضارع: يَنْجَحُ / امر: إِنْجَحْ) مصدر: نَجَاحٌ
نِفْطٌ : نفت	نَجْدَةٌ : کمک = مُساعدَة، نَصْرٌ ۵
نَفْعٌ : سود رساند (مضارع: يَنْفَعُ / امر: إِنْفَعْ) مصدر: نَفْعٌ	نَجْمٌ : ستاره (جمع: نُجُوم و أَنْجُوم)
نَفَقةٌ : هزینه	نُحَاسٌ : مس ۸
نَقَارُ الْخَشَبِ : دارکوب ۳	نَحْنُ : ما
نَقَرَ : نوک زد، کلیک کرد (مضارع: يَنْثُرُ / أَنْثُرْ) مصدر: نَثْرٌ ۳	نَحْوِيٌ : آگاه به دستور زبان عربی ۴
نَقَصٌ : کم شد (مضارع: يَنْقُصُ / مصدر: نَقْصٌ)	نَدِيمٌ : پشیمان شد (مضارع: يَنْدَمُ / مصدر: نَدَم و نَدَامَة)
نَقَلٌ : منتقل کرد (مضارع: يَنْقُلُ / امر: أَنْقُلْ) مصدر: نَقْلٌ	نَزَلَ : پایین آمد (مضارع: يَنْزِلُ / امر: إِنْزِلُ / مصدر: نُزُولٌ)
نُقودٌ : پول، پولها	نِسَاءٌ : زنان
نَمَاءٌ : رشد کرد (مضارع: يَنْمُو / مصدر: نُمُوٌ)	نَسِيٰ : فراموش کرد (مضارع: يَنْسَى / مصدر: نِسْيَانٌ)
نَمْلٌ، نَمْلَةٌ : مورچه	نَسِيجٌ : بافت (بافت پیوندی) ۳
نَمَوْذَجٌ : نمونه «جمع: نَمَادِجٌ» ۱	نَشَاطٌ : فعالیت
نَوْعِيَّةٌ : جنس ۱	نَشَرٌ : پخش کرد (مضارع: يَنْشُرُ / امر: إِنْشُرْ) مصدر: نَشْرٌ ۶
	نَشِيطٌ : بانشاط، فعال

وَصْفٌ : وصف کرد (مضارع: يَصِفُ / مصدر: وَصْفٌ)	نَوْمٌ : خواب
وَصْفَةٌ : نسخه	نَهَارٌ : روز
وَصَلَ : رسید (مضارع: يَصِلُ / مصدر: وَصْلٌ)	نِهايَةٌ : پایان ≠ بِدايَةٌ
وَضَعٌ : گذاشت (مضارع: يَضْعُ / امر: ضَعُ / مصدر:	نَهْرٌ : رودخانه «جمع: أَنْهَارٌ»
وَضْعٌ ≠ رَفَعٌ	نَهْضَهٌ : برخاست (مضارع: يَنْهَضُ / امر: إِنْهَضْ)
وَفْقًا لِـ : بر اساس ٤	وَلَوْ : اگرچه
وِقَايَهٌ : پیشگیری	وَاجِبٌ : تکلیف
وَقَعٌ : واقع شد، اتفاق افتاد، افتاد (مضارع: يَقَعُ / مصدر: وُقُوعٌ)	وَاجِهَهٌ : رو به رو شد (مضارع: يُواجِهُ / امر: واجِهٌ / مصدر:
وَقْفٌ : ایستاد (مضارع: يَقِفُ / مصدر: وُقُوفٌ)	مُواجَهَهٌ
وَقْدَهٌ : سوخت (مواد سوختی)	واحدٌ، واحدَهٌ : یک
وُكْنَهٌ : لانه «جمع: وُكَنَاتٌ» ٢	واسِعٌ : گستردگی
وَلَدٌ : پسر، فرزند «جمع: أَوْلَادٌ»	واقِفٌ : ایستاده ≠ جالس
وَلَدَ : زایید (مضارع: يَلْدُ / مصدر: وِلَادَهٌ) ٦	والِدٌ : پدر = آب
وَلَيٌّ : یار «جمع: أَوْلَيَاءٌ»	والِدَهٌ : مادر = اُمٌّ
ه	والِدِين، والِدانِ : پدر و مادر
لُهٌ : شـ، اوـ، آـن «مدگر»	وَجَبٌ : واجب شد (مضارع: يَجِبُ / مصدر: وُجوب)
ـها : شـ، اوـ، آـن «مؤنث»	وَجَدَ : پیدا کرد (مضارع: يَجِدُ / مصدر: وُجود)
هاتانـ : ایندو، اینها، این «مؤنث»	وَجَعٌ : درد «متراծ: أَلَمٌ»
هاتـف : تلفن «جمع: هَوَافِتُ»	وَجْهٌ : چهره «جمع: وُجوهٌ»
هادـئ : آرام	وَحْدَهٌ : تنهایی، همبستگی
هـام : تشنـه و سـرگـرانـ شـد (مضارع: يَهِيمُ)	وَحْدَهٌ : تو به تنهایی
هـجرـ : جداـ شـد (مضارع: يَهْجُرُ / امر: أَهْجُرُ / مصدر:	وَحـيدـ : تنـها
هـجـرـ (٢)	وَدْ : عشق و دوستی ≠ عـدواـة٢
هـجـمـ : حملـهـ کـرد (مضارع: يَهْجُمُ / امر: أَهْجُمُ / مصدر:	ورـاءـ : پـشت ≠ آـمام
هـجـومـ)	وـردـ : گـلـ «ورـدةـ : یـکـ گـلـ»
هـدـافـ : گـلـ «جمع: أَهـدـافـ» ٣	وـزـعـ : پـارسـایـ
هـدـوـءـ : آـرامـشـ	وـرـقـ : برـگـ «جمع: أَورـاقـ»

هُؤلَاءِ : اینان «مشترک برای جمع مذکور و جمع مؤنث»	هذا : این «مذکر»
هَذَا : او «مؤنث»	هذا : این دو، اینها، این «مثنی مذکر»
يَ : هُذَا	هذنه : این «مؤنث»
يَ : مِنْ ، مِنْ	هَرَبَ : فرار کرد (مضارع: يَهْرُبُ / امر: أُهْرُبُ)
يَا : ای	هَزِيمَةً : شکست دادن ۷
يَايَتَنِي : ای کاش من	هَلْ : آیا
يَجِبُ : باید، واجب است ← وَجَبَ	هَلَكَ : مُرُد، هلاک شد (مضارع: يَهْلُكُ / مصدر: هَلَكَ)
يَدَ : دست «جمع: أَيْدِي»	هُمْ : آنها، ایشان «جمع مذکر»
يَدَوِيَّ : دستی	هُمْ : شان ، آنها «جمع مذکر»
يَسَارَ : چپ ≠ یمین	هُما : آندو، آنها
يُسْرَى : چپ = یسار ≠ یمین ۷	هُما : شان ، آندو، آنها «مثنی»
يَمِينَ : راست ≠ یسار	هُنَّ : آنها، ایشان «مؤنث»
يَوْجَدُ : وجود دارد	هُنَّ : شان ، آنها «جمع مؤنث»
يَوْمٌ : روز «جمع: أَيَّام / أَلْيَوْمٌ: امروز، روز»	هُنَا : اینجا
يَئِسَ : نامید شد (مضارع: يَيَّأَ / مصدر: يَيَّأَسُ)	هُنَاكَ : آنجا
	هو : او «مذکر»